بسمه تعالی

این کتاب بر خلاف بسیاری از آثار گذشته تنها برای پژوهشگران نوشته شده است. به همین جهت عنوان این اثر با پرسش آغاز شده است. اصولا پرسش شاه کلید حرکت پژوهشگر است. پژوهشگر با پرسش آغاز می‌کند و به پرسش جواب می‌دهد.

در اینجا بنا بر روشنگری بوده است. اما نه روشنگری نسبت به یک موضوع که روشنگری نسبت به یک پرسش. در این اثر جهل به علم تبدیل نمی شود بلکه جهل مرکب به جهل بسیط تبدیل شده و ابعاد سوال روشن شده است تا راه پژوهشگر هموار شود.

البته مولف تلاش کرده تا راه پاسخ را نیز بگشاید و یک احتمال در بیان افق فرارو بیان کند. چه بسا خود بر این احتمال اطمینان داشته و در زمانی دیگر در صدد کشف سایر مویدات و شواهد آن برآید. اما ابعاد این پرسش چندان عظیم و سترگ است که هرگز خود را جز در پیمودن چند قدم از این مسیر طولانی کامیاب نمی‌داند.

پرسشی پیرامونِ:

راهبرد تربیت

(استراتژی تحول اخلاقی و معنوی)

محمد عالم‌زاده نوری

تابستان 1389

دانش اخلاق متکفل بیان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها و خوب‌ها و بدها است. «اخلاق»، رفتار و صفات اختیاری انسان را ارزش‌گذاری می‌کند و نظام شایسته و ناشایست را معین می‌سازد. «تربیت اخلاقی» نیز فرایند درونی شدن ارزش‏های اخلاقی و شکل‏گیری پایدار شخصیت انسان بر اساس ویژگی‏های انسان کامل اخلاقی را برعهده دارد. «تربیت اخلاقی» مسیر گذار از وضعیت موجود (دامنه‌ای که مبدا حرکت انسان است) به سوی قله کمال را می‏نمایاند و آدمی را مدد می‏کند تا سیمای آرمانی و صورت ایده‏آل انسان اخلاقی را در وجود خویش پدید آورد. «تربیت اخلاقی» تحقّق عینی مکارم اخلاق و تجلّی بارز همه آموزه‏هایی است که دانش «اخلاق» بدان فرامی‏خواند.

می‌توان گفت که «اخلاق» مقصد و غایت حرکت انسان را بازمی‌نماید در حالی که «تربیت اخلاقی» الگو و قاعده این تحول و قواعد **حرکت** انسان بدان سو را بیان می‌کند. به تعبیر دیگر اخلاق پرسش از ماهیت ارزش‌ها، و تربیت پرسش از کیفیتِ دست‌یابی بدان را پاسخ می‌گوید.

واژه تربیت گاهی بر دانش تربیت و گاهی بر فرایند عینی و عملیات خارجی تربیت اطلاق می‌گردد. دانش تربیت، در صدد توصیف این فرایند عینی و بیان احکام و قواعد آن است و از آن انتظار می‌رود که توصیه‌های راه‌گشا و مؤثری برای بهینه‌سازی این فرایند ارائه دهد. در فرایند عینی تربیت اخلاقی بیش از هر عنصری باید بر استراتژی تربیت[[1]](#footnote-1) و برنامه آن تأکید داشت.

در این نوشتار برآنیم تا راهبرد کلان تربیت را در رویکردهای مختلف بررسی کنیم.

# ****نیاز تربیت به تمرکز ذهنی و روانی****

تربیت انسان نیازمند تمرکز ذهنی و روانی است. بدون این تمرکز امکان تحول شخصیت وجود ندارد و اراده‌ای شکل نمی‌گیرد. پراکنده‌کاری و تشتت خاطر مانع تحول پایدار است. تا هنگامی که انسان بر یک موضوع اهتمام نکند و مدت زمانی نسبتا طولانی بر آن متمرکز نگردد از برکات آن بهره‌مند نمی‌گردد. با این تمرکز، شکاف عمیق میان علم و عمل تا حدودی پر خواهد شد.

بنابراین اگر بخواهیم کسی را تحول بخشیم نباید یک فهرست بلندبالا از خوبی‌ها و بدی‌ها پیش روی او قرار دهیم و ذهن او را به همه آن فضایل و رذائل معطوف سازیم. بلکه باید همّ و غمّ او را روی یک موضوع تمرکز بخشیم. مربی باید در زمان نسبتا درازی برای جا انداختن یک صفت، درونی ساختن یک ویژگی یا عادی ساختن یک رفتار بر آن اهتمام کند و به صورت‌های مختلف یا در قالب‌های گوناگون بدان حساسیت نشان دهد. به تعبیر دیگر شخص باید مدت زمان قابل توجهی در حال و هوای آن موضوع اقامت کند و منزل گزیند تا از آن بهره برد[[2]](#footnote-2). اگر این فرایندِ چند مرحله‌ایِ مستمر، کامل نشود اثر پایداری پدید نخواهد آمد.

پس نقطه تمرکز فعالیت‌های تربیتی موضوعی است که روی آن ـ به امید ایجاد تحولی پایدار ـ تأکید و تبلیغ ویژه می‌نماییم به صورتی که تمام همّ و غمّ و فکر و ذکر مخاطب، به آن معطوف و ذهن او بدان کاملا مشغول گردد و در خلوت و جلوت و خواب و بیداری بدان بیندیشد.

این تمرکز نیازمند یک عملیات روانی، و یک تبلیغات گسترده در زمینه مورد نظر است تا ذهن و جان شخص به‌کلی بدان معطوف گردد و پذیرای تحول شود. با یک بار بیل زدن چشمه‌ای نخواهد جوشید. باید این عمل آن قدر تکرار شود تا نتیجه‌ای حاصل آید. این قانون حاصل ضرب دو اصل تدریج و استمرار در تربیت و مبتنی بر نیاز تحول به عمل و زمان است[[3]](#footnote-3).

بر اساس این نگاه بدترین آفت و بزرگ‌ترین مانع رشد، تنوع‌جویی است. تنوع‌جویی، نقطه مقابل و دشمن تمرکز است و اجازه نمی‌دهد که ذهن، بهره خود را از یک موضوع به صورت کامل دریافت کند. نوگرایی و تنوع‌جویی باعث می‌شود که متربی حوصله لازم برای فراگیری را به خرج نمی‌دهد و از دشواری تکرار و عمل می‌گریزد. در واقع تنوع‌جویی و نوگرایی ارضای یک شهوت است که انسان را از تحول باز می‌دارد. شاید توصیه قرآن کریم به اعراض از لهو و لعب در همین نکته نهفته باشد.

کفی بالمرء غفلة ان یصرف همته فی ما لایعنیه[[4]](#footnote-4)

برای غفلت انسان همین بس که همت خود را در امور بیهوده صرف کند.

به این موضوع از نگاهی بالا و در سطحی کلان نیز می‌توان نظر انداخت. اگر ابعاد تحول را گسترش دهیم، و تحول را از حیطه افراد به دایره جوامع بکشانیم **اصلاح اجتماعی** و **جامعه‌سازی** نام می‌گیرد. برای اصلاح جامعه، جریان‌سازی فرهنگی، و تحول اجتماعی چه باید کرد؟ این **تمرکز** و **تأکید مستمر** برای تحول انسان‌ها در سطح جامعه نیز ضروری است. اگر نهادهای فرهنگ‌ساز و رسانه‌های مؤثر، هر یک آهنگی بنوازند و به سویی دعوت کنند، مخاطب، دانسته‌های فراوانی خواهد افزود، اما تحول عملی پایداری در شخصیت خود نخواهد دید. تحول و تربیت حاصل یک عملیات گسترده است که توجه ویژه و فراگیر پدید آورد، دغدغه مشترک جاری ایجاد کند و به تعبیر امروزین موضوع خود را به **گفتمان غالب** مبدل سازد.

بسامد استعمال یک واژه و نرخ فراوانی کلمات نشان از تراکم دغدغه‌های شخص یا جامعه در یک نقطه خاص دارد و نوع حساسیت‌ها و تمرکزها را نشان می‌دهد. این پرگفتن و دائم توجه دادن ممکن است ذهن را اشباع نکند و به اقناع منطقی یا برهانی نیانجامد، اما باور قلبی و قانع‌سازی روانی پدید می‌آورد. یعنی یک موضوع با تأکید و تکرار و توجه مستمر مانند بدیهی و غیر قابل خدشه تلقی می‌شود و به آستانه عمل و اراده نزدیک می‌گردد[[5]](#footnote-5). این عملیات روانی همان است که ایزوتسو ـ محقق قرآن پژوه ژاپنی ـ در فرهنگ‌سازی قرآنی و تغییر مناسبات عصر جاهلی در قرآن کریم یافته و نشان داده است.[[6]](#footnote-6)

**اشکال و پاسخ**

گاهی گفته می‌شود «در صورت تأکید و تمرکز روی یک نقطه، مخاطبِ برنامه‌های تربیتی به شخصیتی یک بعدی و تک ساحتی تبدیل می‌شود و از جامعیت شخصیت محروم می‌ماند.

هیأتی‌های بی‌نماز، نمازخوان‌های بی‌سواد، عالمان غیرمتقی، متقیان غیرولایی، ولاییان ناکارآمد،‌ کارآمدان بی‌اخلاق،‌ افراد خدوم غیرمتدین، خواص بی‌بصیرت و ... نمونه‌هایی از این آسیب را می‌نمایانند.

این نمونه‌ها ـ گرچه هرکدام دارای تم شخصیتی متفاوتی هستند ـ اما همگی از نظر تربیتی علیل و ناتمام به شمار می‌روند. اگر توصیه به تمرکزگرایی در تربیت را جدی بگیریم و تلاش تربیتی خودمان را به یک نقطه کانونی معطوف گردانیم، بیم پدید آمدن چنین موجودات ناقص‌الخلقه‌ای فراوان می‌گردد.»

پاسخ این است که تمرکزگرایی، قاعده تربیت است و بدون ایجاد تمرکز ذهنی و روانی امکان تحول موثر در جان انسان‌ها وجود ندارد. بنابراین به صرف این احتمال نمی‌توان دست از ضرورت تمرکز برداشت. اما برای ایمنی از این آسیب باید چاره‌ای اندیشید. مثلا میان مقام نظر و عمل تفکیک کرد. ابتدا به صورت نظری، سیمای آرمانی و چهره مطلوب یک شخصیت رشدیافته را با تمام ابعاد و نسبت‌ها ترسیم کنیم و همه برخورداری‌های او را مد نظر و غایت عمل قرار دهیم، آنگاه سوال کنیم که این منظومه ارزش‌ها چگونه در جان یک فرد پدید می‌آید؟ یعنی متربی، به خوبی بر عناصر آن صورت جامع نهایی آگاه باشد و بداند که نداشتن هر یک از آن ویژگی‌ها یک کاستی اساسی در شخصیت او به شمار می‌رود اما در مقام عمل، برای درونی‌شدن و به ثمر نشستن هر یک از آنها، به صورت خاص و با برنامه‌ای متمرکز اقدام کند. بنابراین میان جامع‌نگری نظری و تمرکزگرایی عملی یا جامع‌نگری در مقام تحقیق و تمرکزگرایی در مقام تحول و در فرایند تحقق عینی تربیت جمع شود.

این تفکیک باعث می‌شود که ما از دو آسیب متناظر ایمن گردیم. یعنی نه از کسانی باشیم که نیاز به **تمرکز** در تحول شخصیت را به خوبی دریافته‌اند و روی یک موضوع خاص بسیار متمرکز عمل می‌کنند. اما حاصل کار آنان شخصیت‌های تک بعدی و ناقص الخلقه می‌شود! نه از کسانی که متوجه رشد همه جانبه و لزوم جامعیت شخصیت شده‌اند اما از نیاز تربیت به تمرکز غفلت کرده و در هیچ یک از اضلاع تربیت به بهره وافی نرسیده‌اند. (همه‌کاره‌های هیچ‌کاره!)

# محور و کانون فعالیت‌های اخلاقی معنوی

اکنون که متوجه شدیم امر تحول انسان و پدید آوردن ویژگی‌های پایدار در شخصیت او نیازمند صرف زمان و انرژی فراوان است، و با اصدار یک بخشنامه، یا ایراد یک سخنرانی حماسی یا ... به سرانجام نمی‌رسد، لازم است در هزینه کردن این نیروی انسانی دقت نظر کافی به عمل آید و این همه تمرکز و تأکید و اهتمام، خرج موضوع شایسته و درخوری شود تا بازده و بهره بیشتری به کف آید. مربی باید در صرف انرژی ارزشمند خود بخل ورزد و نیروی گران‌بها و مغتنم خود را برای یافتن اهداف کوچک هرز ندهد و امکانات محدود و فرصت‌های کوتاه خود را صرف امور درجه دو نگرداند. ضروری است که فعالیت‌های سازنده تربیتی بر مداری متمرکز شود که جایگاه ویژه‌ای در وجود انسان داشته باشد و با تحول و تغییر آن جابجایی عظیمی در شخصیت او رخ دهد. این نقطه کانونی و کلیدی و مرکز ثقل فعالیت‌های تربیتی کجا است[[7]](#footnote-7)؟ اگر بخواهیم یک تحول مؤثر ـ در جان خود یا متربیان خود یا جامعه انسانی ـ ایجاد کنیم مقرون به صرفه‌ترین اقدام چیست؟ این حرکت را از چه نقطه‌ای باید آغاز کرد و بر مدار چه محوری باید نهاد؟

این سوال را به زبان دیگری بیان می‌کنیم. اگر امکانات ما برای برقراری ارتباط تربیتی محدود باشد و ما بخواهیم در کم‌ترین زمان و با صرف کم‌ترین توان به ایجاد بیشترین تأثیر تربیتی موفق گردیم، چگونه عمل کنیم؟ مثلا اگر رسانه ملی یا یک تریبون کارآمد دیگر به مدت یک هفته در اختیار ما قرار گیرد، از این زمان مغتنم چگونه بهره می‌بریم؟ مادرِ زاینده همه فضائل که آمادگی تولید مثل و تکثیر داشته باشد چه ملکه‌ای است؟ اگر دولت جمهوری اسلامی مصمم باشد عمیق‌ترین تحول فرهنگی را در جامعه پدید آورد یا در زمینه تربیت معنوی اخلاقی نسل جوان یک اقدام اساسی انجام دهد، از کجا باید شروع کند و بودجه و امکانات کشور را در کدام نقطه متمرکز کند؟ اگر مدیر اجرایی کشور به حوزه‌های علمی و دانشمندان تربیت اسلامی مراجعه کند و از آنها درخواست کند که مناسبت‌ترین موضوع و هدف برای این اقدام را معرفی نمایند چه پاسخی می‌دهیم؟

توجه به تفاوت دو اصطلاح در این نوشته ضروری است. یکی **نقطه تمرکز** و دیگری **نقطه کانونی** (محور یا **مرکز ثقل)** فعالیت‌های تربیتی.

نقطه تمرکز فعالیت‌های تربیتی به روش تربیت بازگشت دارد و نقطه کانونی مربوط به هدف می‌شود. یعنی ما هر هدف تربیتی (مانند نظم، اراده، جوانمردی، شجاعت، عدالت، سحرخیزی، صداقت و ...)‌ که انتخاب کنیم باید برای رسیدن به آن از روش تمرکز استفاده نماییم. تربیت و تحول شخصیت انسان بدون تمرکز ذهنی و روانی بر یک نقطه امکان‌پذیر نیست.

اما نقطه کانونی فعالیت‌های تربیتی نقطه‌ای استراتژیک در میان اهداف تربیتی است که اگر روی آن سرمایه‌گذاری کنیم (یعنی از نظر روشی بر آن خیره و متمرکز شویم) بهره‌های فراوان و آثار بسیاری در موارد دیگر نصیب ما خواهد شد و در سایر اهداف تربیتی موفق‌تر هستیم. گردنه‌ای سوق الجیشی است که اهمیت آن در عرض سایر موضوعات و اهداف تربیتی نیست بلکه نوعی اشراف، سببیت و مادری نسبت به آنها دارد. بدین ترتیب ممکن است نقطه تمرکز ما نقطه کانونی نباشد. یعنی ما بر روی یک نقطه غیر کانونی متمرکز شویم و انتظار تحول متربی را در موضوعی غیر مهم داشته باشیم. مثلا برای تغییر عادت رفتاری رانندگان به بستن کمربند ایمنی تبلیغات متمرکز و فراگیری را آغاز کنیم.

هدف عالی تربیت در این بحث «اصل موضوع» و مفروغ عنه تلقی شده و بحثی را برنمی‌انگیزد. مثلا مقام خلیفه‌اللهی یا قرب به خدا را غایت سلوک اخلاقی می‌دانیم. پس از گذر از این پیش فرض، اکنون سوال این است که برای رسیدن به این غایت چه نقطه‌ای را باید هدف میانی و کانون توجهات خود قرار دهیم؟ سیاست و تدبیر ما برای حرکت به سوی آن هدف چگونه است؟ این سوال در تلاش برای تربیت خود، تربیت خانواده و تربیت دیگران مطرح می‌شود و پاسخ بدان برای جریان‌سازی‌های فرهنگی و حرکت‌های اصلاحی اجتماعی نیز ضروری است.

در پاسخ به این سوال و بر اساس این که محور فعالیت‌های تربیتی چه موضوعی باشد رویکردهای تربیتی مختلفی پدید آمده است. زیرا مربیان بزرگ با درک درست این اصل، بنای تمرکز تبلیغی و عملیات روانی خود را روی مهم‌ترین موضوع از نظر خود نهاده‌اند. تأکیدها و تکیه‌کلام‌های مربیان بزرگ و دانشمندان برجسته دین در یافتن رویکرد تربیتی آنان بسیار مهم و قابل توجه است.

برخی، از میان حوزه‌های اخلاق، بر اخلاق بندگی پای فشرده و اخلاق ارتباط با خدا را کانون تربیت انسان برشمرده‌اند. برخی راهبرد تحول خود را تربیت اجتماعی نهاده و اخلاق اجتماعی را بر اخلاق بندگی و اخلاق فردی ترجیح داده‌اند، و کسانی نیز اخلاق فردی را پایه گرفته و عملیات تربیت را از خوب و بد فردی آغاز کرده‌اند.

## رویکردهای مبتنی بر اخلاق اجتماعی

پاره‌ای از راهبردهای تربیتی بر اخلاق اجتماعی تمرکز یافته‌ و معتقدند این گزینه، نقش محوری در تربیت انسان دارد به صورتی که اگر رابطه با سایر انسان‌ها اصلاح شود بسیاری از مشکلات اخلاقی و تربیتی در دیگر حوزه‌های شخصیت انسان اصلاح خواهد شد. حتی رابطه با خدا نیز در پرتو این امر اصلاح می‌گردد.

اعدلوا هو اقرب للتقوی[[8]](#footnote-8)

از این آیه شریفه برداشت شده که اگر با دیگران رابطه عادلانه داشته باشیم به تقوای الهی زودتر خواهیم رسید. بسیاری از بزرگانِ تربیت و عرفان نیز به استناد کثیری از روایات شیعه بر احسان به مردم، خدمت به دیگران و قضای حوائج مؤمنان تأکید داشته‌اند.

کسانی که اخلاق اجتماعی را در مقام تربیت ترجیح داده‌اند خود رویکردهای مختلفی دارند. اکنون به معرفی مختصر این رویکردها می‌پردازیم:

### جوانمردی

آیین **فتوت** و **جوانمردی** بر اخلاق اجتماعی تأکید ورزیده و از لابلای انبوه گزاره‌های اجتماعی اخلاق، این گزاره محوری را برجسته ساخته است؛ «**مرد باش، نامردی نکن**.» اصحاب این رویکرد تلاش کرده‌اند از این گزاره محوری، همه فضایل اخلاقی را استخراج کنند و این فضیلت را باب تحلی به فضائل دیگر مانند بزرگواری، بزرگ‌منشی، کرم، سخاوت، شجاعت، غیرت، ایثار، مدارا، مردم‌نوازی، عیب‌پوشی، عفو، امانت‌داری، صداقت، حمایت از مظلوم، مقاومت در برابر ظالم، ترحم بر ضعیفان و اعانت بی‌نوایان دانسته‌اند. حتی مناسبات میان عبد و مولی را از این دریچه تبیین کرده‌اند که «نعمت خدا خوردن و معصیتش نمودن اوج **ناجوانمردی** و نمک‌ناشناسی است[[9]](#footnote-9)». اصحاب این رویکرد خود را به حضرت رسول (ص) و امیر مؤمنان (ع) منتسب می‌دانند. پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت در حلف الفضول (پیمان جوانمردان) شرکت داشت که جوانمردان مکه برای دادرسی بی‌نوایان تشکیل داده بودند. در فتوت بهترین مثالِ یک فتای حقیقی و کامل، امیر مؤمنان علی (ع) است که همه سلسله‌های فتوت اسلامی به او می‌پیوندند و شخص آن رادمرد را «منبع عین فتوت و معدن جود و مروت[[10]](#footnote-10)» و «قطب مدار فتوت» می‌شمارند. اهل فتوت وقایع بسیاری را در زندگی آن حضرت ذکر می‌کنند که دلالت بر ظهور بالاترین درجه صفت فتوت در وجود آن حضرت دارد. از جمله فداکاری او در خوابیدن در بستر پیامبر اکرم در لیله المبیت و نیز حضور شجاعانه او در نبردهای حمایت از اسلام. مثلا در جنگ احد زمانی که حضرت شجاعانه، خالصانه و به طرزی شگفت می‌جنگید، هاتف غیبی آواز داد: *لافتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار* و از آن پس پیامبر (ص) این جمله را در باره علی (ع) به کار برد. سپس این جمله شعار فتیان گردید و علی (ع) را بدان جهت «شاه مردان» خواندند.[[11]](#footnote-11)

### مهرورزی

در اخلاق مسیحی از میان انبوه گزاره‌های اخلاق اجتماعی بر **مهرورزی** و محبت به دیگران تأکید رفته است. تربیت مسیحی به مهرورزی شناخته می‌شود یعنی عمده تأکید تربیتی بر این صفت متمرکز شده و تحول انسان در پرتو ایجاد آن توصیه می‌شود. توگویی این صفت در اخلاق اجتماعی، پایه و مایه همه خیرات و سعادات است و با تمرکز روی آن تحولی بس عمیق در جان آدمی پدید می‌آید که بستر توسعه همه فضایل خواهد بود.

### روح حماسی و احساس مسئولیت

برخی نیز بر ایجاد **روح حماسی**، شور انقلابی، شهادت‌طلبی و احساس مسئولیت نسبت به اصلاح محیط اجتماعی انگشت نهاده و آن را به عنوان محور تربیت اسلامی معرفی کرده‌اند. یعنی معتقدند برای تربیت مؤثر و ایجاد تحول پایدار، متربی باید خود را در مقام مربی و مصلح احساس کند.

## رویکردهای مبتنی بر اخلاق بندگی

برخی از اندیشمندان و مربیان بر اخلاق بندگی به عنوان مرکز ثقل فعالیت‌های تربیتی تأکید کرده‌اند و به استناد روایات معتقدند تمرکز و اهتمام بر این نقطه کانونی به اصلاح سایر ابعاد انسانی نیز خواهد انجامید:

قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (ع) کانَتِ الْفُقَهَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ إِذَا کتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ کتَبُوا بِثَلاثَةٍ لَیسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ؛ مَنْ کانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ کفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْیا، و من اصلح سَرِیرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلانِیتَهُ، وَ من اصلح فِیمَا بَینَهُ وَ بَینَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ فِیمَا بَینَهُ وَ بَینَ النَّاسِ[[12]](#footnote-12)

### دعا، مناجات و ارتباط با خدا

از رویکردهایی که اخلاق بندگی را ترجیح داده و کانون عملیات تربیت شناخته است، رویکرد دعایی ـ مناجاتی است. این رویکرد از میان گزاره‌های فراوان اخلاق بندگی بر **ارتباط با خدا** تأکید ورزیده است. یعنی محوری‌ترین آموزه تربیتی را اصلاح ارتباط با خدا دانسته و تلاش کرده سایر فضایل را از آن استخراج می‌کند. گویا اگر بنا باشد تنها یک پیام تربیتی انتقال یابد، آن یک پیام، در این رویکرد، پیوند با خدا است.

دعا و تضرع به درگاه خدا چندان در تربیت انسان تأثیرگذار است که خدای متعال برای متضرع ساختن انسان‌ها، آنان را به انواع بلایا گرفتار می‌سازد و مشکلات و مصائب برایشان پدید می‌‌آورد.

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا إِلی‏ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یتَضَرَّعُونَ[[13]](#footnote-13)

شاخص‌ترین دانشمندان و مربیان شیعی که به این رویکرد موسوم‌اند، عبارت‌اند از احمد بن فهد حلی (م 841 ق) صاحب کتاب عده الداعی و نجاح الساعی و سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس مشهور به سید بن‌طاووس (589 تا 664 ق) که قریب به بیست اثر در زمینه ادعیه و اعمال و مناسک عبادی تألیف کرده است. مشهورترین آنها عبارتند از فلاح السائل و نجاح المسائل، الاقبال بصالح الاعمال، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، المجتبی من الدعاء المجتنی، مهج الدعوات و منهج العنایات. [[14]](#footnote-14)

### معرفت الله

عارفان مسلمان نیز در همین مدار **معرفت الله** را شاه کلید تعالی انسان دانسته و در اخلاق بندگی بدان اصرار ورزیده‌اند. اهل معرفت معتقدند با اصلاح معرفت الله همه فضائل در جان انسان شکل می‌گیرد و همه رذائل رفع یا دفع می‌گردد. بنابراین عمده توجهات تربیتی باید بر این موضوع قرار یابد و درست به‏همین جهت است که «معرّفی خدا و بیان صفات او» بخش عمده‏ای از میراث وحیانی دین را به خود اختصاص داده‏است. گنجینة الهی قرآن صفحه‏ای در بر ندارد که در آن ذکری از نام پروردگار و بیان اوصاف و افعالش نباشد. روایات و خطابه‏هایی که از ناحیة پیشوایان بزرگ شیعه اینک دراختیار ما است به‏خوبی ما را با این موضوع آشنا می‏کند که سرفصل برنامة رهبران دین همیشه به حمد و ستایش و تعریف خدا مزّین است. ادعیه و مناجات‏های موجود نیز از ذکر صفات و اسماء خدا موج می‏زند. تاآن‏جا که در بعضی از دعاها مانند جوشن کبیر، سراسر به معرّفی خدا پرداخته شده‏است. این تأکید و تمرکز بدان جهت است که معرفت اللَّه چکیدة همة آموزه‏های دین است و از بسط و تفصیل آن همة گزاره‏های دین به‏دست می‏آید و در مقام عمل، تلاش در جهت ارتقای معرفت توحیدی به رفع همة مشکلات و تأمین همة نیازهای انسانی می‏انجامد. همة فضایل اخلاقی که در کتاب و سنّت ارائه شده به نحوی مولود مستقیم یا غیر مستقیم معرفت اللَّه است؛ کسی که ایمان به قدرت بی‌کرانة خدا دارد و جز او دیگری را در عالم، صاحب اختیار و حکم‏ران و فرمان‏روا نمی‏شناسد اگر این آگاهی در وجودش به آستانة باور رسیده باشد، بدون تکلّف در شمار «متوکلان» قرار می‏گیرد. کسی که لطف و محبّت و رحمت خدا را باور داشته و از اعماق جان دریافته که هیچ فعلی بدون حکمت و مصلحت از او صادر نمی‏شود، در برابر ناگواری‏ها و بلایا «صبر»، «رضا»، «شکر» و بلکه «طلب» پیشه می‏کند. کسی که خدا را مهرورز و روزی‏رسان بداند و به وسعت او اعتماد کند بر زخارف بی‏ارزش دنیا «بخل» یا «حرص» نمی‏ورزد و کسی که قدرت بی‏اندازة خدا را به دیدة معرفت یافته‏باشد، در راه انجام وظایف شرعی «واهمه و هراس» یا «شرم» ندارد. امام علی (ع) در نهج البلاغه فرموده‏اند:

إِنَّ البُخلَ وَ الجُبنَ وَ الحِرصَ غَرائِزُ شَتّی یجمَعُها سوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ[[15]](#footnote-15).

بخل و ترس و آز، صفات پراکنده‏ای هستند که قدر مشترک و جامع آن‏ها بدگمانی به خداست.

یعنی برای براندازی درخت ناپاک صفات ناپسند باید به ریشه و اساس آن پرداخت. گسترش و تعمیق «معرفت به خدا» در نهاد انسان بنیاد رذایل اخلاقی را ویران می‏کند[[16]](#footnote-16).

بنابر این محوری‌ترین برنامه تربیتی، افزایش معرفت، تمرکز بر توحید و صفات خدا است.

اول العلم معرفه الجبار

معرفت خدا نقطه آغاز علم است. اصلاح عمل انسان نیز ناشی از این بینش و معرفت خواهد بود. چنانچه در بیانات زیر به آن اشاره شده است؛

الهی لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک الا فی وقت ایقظتنی لمحبتک. [[17]](#footnote-17)

یعنی در مقابل کسانی که انجام واجب و ترک حرام را محور برنامه‌های تربیتی می‌دانند باید معرفت به خدا را که موجب محبت خدا می‌شود محور قرار دهیم. نیروی ترک معصیت طبق این بیان تنها با محبت خدا حاصل می‌شود و محبت هم در گرو معرفت است. در دعای ماه رجب نیز آمده است؛

و اقسم لنا من خشیتک ما یحول بیننا و بین معاصیک[[18]](#footnote-18).

آنچه که میان ما و معصیت فاصله می‌اندازد خشیت خدا است. خشیت هم حاصل معرفت است. یعنی تا باورهای انسان تغییر نکند تنها با تکیه بر گرایش‌ها و رفتارها نمی‌توان سلوک و صعودی را انتظار داشت.

## رویکردهای مبتنی بر اخلاق فردی

در میان اندیشمندان و مربیان رویکردهایی را می‌توان شناسایی کرد که نقطه کانونی و مرکز ثقل فعالیت‌های تربیتی را در حوزه اخلاق فردی دنبال می‌کنند و یکی از عناصر اخلاق فردی را به عنوان محور عملیات روانی برگزیده‌اند. ذیلا به این رویکردها اشاره خواهیم داشت.

### کرامت

از میان اندیشمندان اسلامی شهید مطهری (ره) بر **کرامت** انسانی به عنوان مرکز ثقل اخلاق و تربیت اسلامی و عنصر بنیادین آن پای فشرده است.

در اخلاق اسلامی محور ... یا به تعبیری آن نقطه‌ای از روح انسان، كه اسلام روی آن دست گذاشته است برای احیاء اخلاق انسانی و برای اینكه انسان را به سوی اخلاق سوق بدهد، كرامت و عزت نفس است. [[19]](#footnote-19)

در اخلاق اسلامی یك موضوع است كه می‌توان آنرا پایه و محور همه تعلیمات اخلاقی اسلامی قرار داد و تا آنجا كه ما تفحص كرده‌ایم، در مآثر اسلامی روی هیچ موضوعی، به عنوان پایه و محور، به اندازه اصل کرامت نفس تكیه نشده است ... در اسلام به كرامت و عزت نفس و به محترم شمردن نفس بسیار اهمیت داده می‌شود آن هم با كلمه «نفس» (یعنی نفیس و ارزشمند[[20]](#footnote-20)) مثل: اكرم نفسك عن كل دنیة. [[21]](#footnote-21)

هرکس به قدر و ارزش و منزلت خود آگاه باشد و بداند چه گوهر گران‌بهایی در اختیار او قرار داده شده است، هرگز حاضر نمی‌شود این سرمایه عظیم را در امور پست حیوانی صرف کند و از همه اخلاق و صفات حیوانی ایمن می‌گردد. امیر مومنان علی (ع) فرموده‌اند:

من كرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته[[22]](#footnote-22)

اگر مربی بتواند احساس كرامت و ارزشمندی را در جان متربی خود ایجاد کند او را از عمده شهوات حیوانی رهانده است. اما اگر شخص احساس بزرگی و ارزشمندی نداشته باشد و برای خود شخصیت و شرافتی قائل نباشد، گویا همه چیز را باخته است، و حاضر است به هر ذلتی تن دهد و هر خلافی مرتکب شود. از امام هادی (ع) نقل شده است:

من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره[[23]](#footnote-23)

بدین جهت سرمایه گذاری برای اصلاح این صفت بنیادین موجب اصلاح سایر ملکات و رفتارها خواهد شد. مرحوم شهید مطهری (ره) در آثار خود تلاش کرده مناسبت میان این صفت با سایر صفات و رفتارهای اخلاقی را تبیین کند. [[24]](#footnote-24)

### خودشناسی

کسانی که با استناد به آیه «علیکم انفسکم[[25]](#footnote-25)» و آیات و احادیث فراوان معرفت نفس، **خودشناسی** را محوریت بخشیده‌اند، گویا از «خودشناسی» حقیقتی نزدیک به کرامت را اراده کرده‌اند. زیرا انسان با خودشناسی به ارزش وجود خود واقف می‌گردد و حاضر نمی‌شود آن را در کمتر از بهای واقعی به‌کار گیرد[[26]](#footnote-26). خودشناسی علاوه بر این که مادر همه فضائل اخلاقی است، موجب افزایش معرفت به خدا نیز می‌شود؛

من عرف نفسه فقد عرف ربه. [[27]](#footnote-27)

برای چه گفته‌اند خود را بشناس؟ از خودشناسی به كجا می‌رسی؟ خودشناسی مقدمه چیست؟ این را برای دو منظور گفته‌اند یكی این كه اگر خود را بشناسی، به مهم‌ترین مسئله‌ای كه برای بشر مطرح است و راز اصلی جهان می‌باشد یعنی خدا پی می‌بری، دوم اینكه خود را بشناس تا بدانی در زندگی و در جهان چه باید بكنی و چگونه باید رفتار كنی؟ یعنی اخلاق و عمل. [[28]](#footnote-28)

### اعتدال

اخلاق فلسفی ارسطویی نیز در همین مدار **اعتدال شخصیت انسانی** را محور گرفته است و انسان را به متعادل شدن دعوت کرده است[[29]](#footnote-29).

### رویکردهای عمل محور

پاره‌ای از مربیان و اندیشمندان راهبرد عمل‌محور را برای اقدامات تربیتی برگزیده و عمده تلاش و تأکید و تمرکز خود را بر اقدام و عمل و استقامت نهاده‌اند. البته زاویه نگاه آنان و نوع تعابیرشان متفاوت و متنوع است. ولی می‌توان به دلیل تشابه ماهوی، همه آنها را در قالب «استراتژی عمل» طبقه‌بندی کرد. علاوه بر تأکید بر عمل تعابیر دیگری که برای این رویکرد مشاهده می‌شود عبارت‌اند از: اراده، عقل، مخالفت با هوا، جهاد اکبر، تقوا، صبر، و انجام وظیفه.

#### اراده

بر اساس این رویکرد تربیت را باید از **تقویت اراده** آغاز کرد. اگر **اراده** انسانی را محور تربیت بگیریم لازم است با برجسته‌سازی، تأکید و تمرکز بر آن یک عملیات روانی گسترده را آغاز کنیم و از این راه به سایر فضائل اخلاقی نقبی بزنیم. اراده مبنای اخلاق است. اخلاق از اراده سر می‌گیرد و برای رشد اخلاقی معنوی بی‌شک داشتن اراده انسانی شرط لازم به شمار می‌رود. توضیح مطلب چنین است؛

انسان و حیوان هر دو صاحب اراده‌اند. حیوان را حساس و متحرک بالاراده دانسته‌اند. انسان نیز موجودی صاحب اراده است. اما اراده انسانی با اراده حیوان تفاوت دارد. حیوان هرگاه که غریزه و میلش تحریک شود و هوس چیزی در سرش آید بی‌درنگ به سوی آن حرکت می‌کند. یعنی اراده او معطوف به میل است و میان میل و اراده او فاصله‌ای وجود ندارد. انسان نیز از آن جهت که حیوان است این گونه اراده را دارا است و امیال و غرائز در او، انگیزه و حرکت ایجاد می‌کند. آنچه که انسان، بیش از حیوان دارد این است که می‌تواند امیال خود را کنترل کند. یعنی آگاهانه و از روی عقل، بر خلاف کشش‌های غریزی و امیال حیوانی خود اراده کند. بدین ترتیب کودک انسان از آنجا که این نیرو را ندارد حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و به مرور زمان هر چه این نیرو در وجود او بیشتر گردد، فاصله او با حیوان بیشتر خواهد بود.

امام خمینی در کتاب چهل حدیث می‌نویسند:

بعضی از مشایخ ما، أطال اللّه عمره، می‏فرمودند كه «عزم» جوهره انسانیت و میزان امتیاز انسان است، و تفاوت درجات انسان به تفاوت درجات عزم او است. [[30]](#footnote-30)

یعنی کسی که عزم نداشته باشد از جوهره انسانیت، محروم و به واقع ملحق به حیوان است. بنابراین حیات انسانی انسان‌ها حیات ارادی آنان است. کسی که اراده ندارد و همه برنامه‌های او بر اساس اقتضای شرایط محیط و بازتاب محرک‌های محیطی است، به حوزه انسانیت و اخلاق نیامده است. اما کسی که برای خود تقید ایجاد می‌کند و از خود انرژی و اراده می‌طلبد، اخلاقی زندگی می‌کند. انرژی انسانی قدرت اراده است؛ ارادة برخاسته از شناخت و آگاهی، و عمل بر اساس تشخیص وظیفه نه ارادة برخاسته از میل و غریزه و عمل غریزی.

با توجه به این که کمال هر موجودی در رشد فصل ممیز او از سایر موجودات تأمین می‌شود، و وجه امتیاز انسان از حیوان همین اراده است باید عمده‌ترین تلاش تربیتی به تقویت اراده معطوف باشد و با تقویت نیروی اراده فاصله انسان از حیوان افزایش یابد.

تعهد عملی، التزام، تقید، انضباط رفتاری و احساس جدیت و مسئولیت نشان از اراده و عزم در شخصیت اخلاقی انسان دارد. به همین جهت نیز رویکرد اراده‌محور در زمره استراتژی عمل بیان شده است. انسان اخلاقی کسی است که اراده اخلاقی کند یعنی خود را به انجام اعمال خوب وادار کند و برای خود تقیدات اخلاقی پدید آورد. از اراده اخلاقی و انرژی انسانی خود بهره گیرد. خود را رها نگذارد، همه چیز را بازی نگیرد و با همه چیز شوخی نکند، جدیت و اهتمام در او دیده شود. این گونه نباشد که همواره بر اساس هوس و غریزه و میل خود ـ یعنی حیوانی ـ عمل کند.

کسی که اصلا اراده‌ای ندارد و همه برنامه‌های او به اقتضای محیط وبازتاب محرک‌های محیطی است اخلاقی زندگی نمی‌کند. کسی که برای خود تقید ایجاد می‌کند و از خود انرژی و اراده می‌طلبد اخلاقی زندگی می‌کند.

بنابراین تقید و تعهد و **عمل**، خصوصا عمل منضبط و مستمر، نشان اراده است و برای ارزیابی میزان اراده و عزم در انسان‌ها باید به این التزامات شخصی توجه کرد. از سوی دیگر برای تقویت اراده نیز عمل باید کرد.

یكی از اسرار بزرگ عبادات و ریاضات شرعیه آن است كه بدن و قوای طبیعیه و جنبه ملك تابع و منقاد روح گردد و اراده نفس در آنها كار كن شود و ملكوت نفس بر ملك غالب شود، و به طوری ... كه به مجرد اراده، بدن را به هر كار بخواهد وادار كند، و از هر كار بخواهد باز دارد[[31]](#footnote-31)

در هر یك از عبادات اثری در نفس حاصل شود و كم‏كم تقویت اراده نفس كند و قدرت آن كامل گردد، و لهذا عبادات هر چه مشقت داشته باشد مرغوب است و أفضل الاعمال أحمزها. مثلا در زمستان سرد، شب از خواب ناز گذشتن و به عبادت حق تعالی قیام كردن روح را بر قوای بدن چیره می‏كند و اراده را قوی می‏كند. و این در اول امر اگر قدری مشكل و ناگوار باشد، كم كم پس از اقدام زحمت كم می‏شود و اطاعت بدن از نفس زیاد می‏شود، چنانچه می‏بینیم اهل آن بدون تكلف و زحمت قیام می‏كنند. [[32]](#footnote-32)

#### عقل

دسته دیگری از صاحب نظران بر نقش **عقل** در تربیت انسان تأکید کرده، معتقدند برای تحول شخصیت انسان باید از تقویت عقل او آغاز کرد. همه فضائل اخلاقی جنود عقل و همه گرفتاری‌های انسان جنود جهل است. حدیث جنود عقل و جهل در یک صورتگری هنرمندانه نظام فضائل و رذائل اخلاقی را بر مدار عقل و جهل بنا می‌سازد که به این نگاه اگر ریشه همه فضائل تقویت گردد، فرایند دست‌یابی به فروع و شاخه‌ها تسهیل می‌گردد و تربیت انسان در مسیری هموارتر و استوارتر قرار می‌گیرد. واژه عقل هم بر عقل نظری و هم بر عقل عملی اطلاق می‌گردد. عقل عملی (از ماده عقال یعنی مهار)، استفاده از عقل نظری و قوه شناخت در مقام عمل است. انسان حیوان عاقل است یعنی با آگاهی و شناخت می‌تواند در مقابل امیال خود ایستادگی و آنها را مهار کند. بنابراین تأکید بر عقل در آیات و روایات و محوریت بخشیدن بدان در مقام تربیت ملازم با تقویت اراده انسانی است.

حیوان برای عمل و اقدام دو نیروی انگیزنده دارد. نیروی شهوت و نیروی غضب. اما انسان دارای سه موتور محرک برای عمل و اقدام است و علاوه بر نیروهای حیوانی دارای نیروی محرک عقل نیز هست. در حکمت عملی که احکام عمل انسانی بیان می‌شود، قوای نفس انسان را به ناطقه و غضبیه و شهویه تقسیم می‌کنند. یعنی برای این که یک انسان را وادار به کاری بکنیم و در او انگیزه اقدام و نیروی عمل پدید آوریم می‌توانیم او را تطمیع کنیم و از تحریک قوه شهوت استفاده کنیم. می‌توانیم او را تهدید کنیم و از تحریک قوه غضب بهره گیریم و می‌توانیم از قوای عاقله او استفاده کنیم و با تبیین و توصیف و ایجاد حس مسئولیت او را بر انجام عمل برانگیزیم. دو روش اول (هویج و چماق!) تنها می‌تواند عمل حیوانی پدید آورد. اما این نیروی سوم در حیوان وجود ندارد. تنها این عمل نوع سوم انسانی است. عمل انسانی عملی است که در آن تشخیص و آگاهی وجود داشته باشد نه این که صرفا برخاسته از میل و هوس و غریزه باشد. همان گونه که ملاحظه می‌شود جوهر تقویت عقل با تقویت اراده مشترک است و عبارت دیگری از آن به شمار می‌رود.

در روایات معصومین (ع) نیز به این معنا پرداخته شده است، امام علی (ع) فرموده‌اند:

العاقل من یملک نفسه اذا غضب و اذا رغب و اذا رهب[[33]](#footnote-33)

عاقل کسی است که نفس خویش را در خشم، رغبت و ترس در اختیار دارد.

العاقل من امات شهوته[[34]](#footnote-34)

عاقل کسی است که شهوتش را بمیراند.

العاقل من غلب نوازع اهویته[[35]](#footnote-35)

عاقلی کسی است که بر اسباب هوای خویش چیره گردد.

العاقل من قمع هواه بعقله[[36]](#footnote-36)

عاقل کسی است است که با عقلش هوای نفس خود را ریشه کن سازد.

اصولا در منابع دینی عقل به عنوان نقطه مقابل هوای نفس شناخته شده است:

کم من عقل اسیر تحت هوی امیر[[37]](#footnote-37)

... و عقلی مغلوب و هوائی غالب[[38]](#footnote-38)

#### مخالفت با هوای نفس و جهاد اکبر

به موضوع اراده از یک منظر دیگر نیز می‌توان توجه کرد.

در وجود انسان هم میل به کمال و گرایش به سعادت وجود دارد و هم میل به بهره‌مندی بی‌کران از لذایذ و بهره‌های مادی. با این تفاوت که میل‌های مادی و غریزی مثل میل به خوردن و خوابیدن و میل به ارتباط با جنس مخالف، معمولا فعلیت دارند و خود بخود شکوفا می‌شوند، اما تمایلات دیگر بالقوه هستند و شکوفایی آنها در شرایط و محیط‌های خاصی فراهم خواهد شد و نیازمند تربیت و راهنمایی ویژه است.

بی‌شک خواسته‌های انسان بسیار متنوع و متفاوت است و انسان در این دنیا نمی‌تواند به همه خواسته‌ها و آرزوهای خود برسد زیرا معمولا این گرایش‌ها با هم تزاحم دارند. خوردن و خوابیدن و خوش بودن، خواسته همه ما آدمیان است. به دست آوردن علم، و آگاهی از اسرار جهان نیز خواسته ماست. این دو خواسته با هم تزاحم دارند؛ یعنی برای هم ایجاد مزاحمت می‌کنند. پی‌گیری خواسته اول مانع از خواهش دوم و پی‌گیری خواسته دوم مانع از رسیدن به آرزوی اول است. روشن است که با تن‌آسایی و خوش‌گذرانی و لذت‌جویی نه می‌توان به موفقیت بالای علمی و نه هیچ موفقیت دیگری رسید. از این جهت ناگزیر باید از دسته‌ای خواسته‌ها صرف نظر کرد.

در چنین تزاحمی حکم قاطع عقلی، محدود ساختن لذایذ مادی و تلاش برای رسیدن به کمال و لذت معنوی است. آنان که دوراندیش و عاقل‌اند از میان این دو دومی را برمی‌گزینند و در نهایت نیز لذت برتری را تجربه می‌کنند. اما آنان که اسیر خواهش‌های زودگذر خود هستند، نمی‌توانند از این لذایذِ ناپایدار بگذرند و از لذایذ معنوی محروم می‌مانند. بدون استثنا همه آدم‌های موفق برای موفقیت، از دسته‌ای خواسته‌ها و خوشی‌ها و لذت‌ها گذشته‌اند.

بنابراین برای رسیدن به مقصد باید با نیروهای درونی مزاحم که ما را به امور متفرقه سرگرم می‌دارد و از توجه به حرکت منصرف می‌کند در افتاد. این نیروها در وجود همه ما انسان‌ها هست و هر روز و هر ساعت ما را به خود فرا می‌خواند. معمولا از این نیروها به هواهای نفسانی تعبیر می‌شود. هوای نفس یعنی آنچه دلم می‌خواهد و خوشم می‌آید.

هوای نفس همان گونه که مانع رسیدن به موفقیت مادی و اجتماعی است، مانع رسیدن به مقامات معنوی و روحانی نیز می‌شود. بدون تردید برای رسیدن به کمالات معنوی و اخلاقی نیز باید رنج کشید و بر دسته‌ای از تمایلات غریزی و خواسته‌های لذت‌بخش دنیوی پا نهاد. در زبان احادیث از این اقدام مردانه، به جهاد اکبر یعنی **تلاش بزرگ** یاد شده است. این که در روایات حب دنیا سر منشأ همه بدی‌ها معرفی شده است، اشاره به نقش محوری مخالفت با هوا و هوس در تربیت انسان دارد[[39]](#footnote-39).

تاکنون معلوم شد که دو گونه عمل داریم عمل برخاسته از غریزه (شهوت و غضب) که حیوانی است و عمل برخاسته از وظیفه که انسانی است. از این میان عملی که برخلاف میل صورت می‌گیرد حتما انسانی است. زیرا مقاومت در مقابل امیال شهوی و غضبی تنها در انسان وجود دارد. اما عملی که مطابق میل و غریزه باشد دارای دو صورت است؛ ممکن است انسانی باشد و ممکن است حیوانی باشد. اگر این میل با وظیفه انسانی هماهنگ باشد و انگیزش اصلی از احساس وظیفه باشد انسانی می‌شود اما اگر توجه به وظیفه اصلا در آن نباشد و تنها به نیروی غریزه انجام گرفته باشد حیوانی است.

از این رو توصیه به مخالفت با میل و هوی در منابع دینی فراوان یافت می‌شود.[[40]](#footnote-40)

رسول الله (ص): افضل الاعمال احمزها[[41]](#footnote-41)

برترین اعمال دشوارترین آنان است.

در سیره پیامبر اکرم (ص) آمده است که:

لاخُیّر بین امرین الا اخذ باشدّهما[[42]](#footnote-42)

هرگاه میان دو امر مخیر می‌شد دشوارترین آن دو را اختیار می‌کرد.

الامام علی (ع): اَفْضَلُ الاعْمَالِ مَا أَکرَهْتَ نَفْسَک عَلَیهِ[[43]](#footnote-43)

برترین اعمال عملی است که جان خود را بدان اجبار کنی (و با کراهت و زحمت انجامش دهی)

الامام علی (ع): أفضل الطاعات هجر اللذات، أفضل الطاعات العزوف عن اللذات

برترین طاعت کناره‌گیری از لذات است.

شاید این که برخی بزرگان از امور خوشایند پرهیز می‌کردند به جهت آن بوده که انجام این امور نوعا حیوانی است و بعید و دشوار است که شخص بتواند آنها را به صورتی انسانی انجام دهد. یعنی خیلی سخت است که انسان در بهره‌گیری از لذائذ دنیوی و مادی انسانی عمل کند و بر اساس وظیفه نه بر اساس غریزه اقدام کند. پرهیز از همه امور خوشایند را به صورت کلی و فراگیر نمی‌توان به توده مردم توصیه کرد زیرا فراتر از طاقت عمومی است. اما به صورت اجمالی (جهاد بانفس، پرهیز از مشتهیات نفسانی و مخالفت با هوا) توصیه شده است.[[44]](#footnote-44)

حضرت امام در کتاب شریف چهل حدیث فرموده‌اند که استفاده بیش از اندازه از لذائذ و تمتعات مادی عزم واراده انسان را کم می‌کند. انسان هرچه بیشتر با امیال خود مخالفت کند و خود را از غرائز و لذائذ پرهیز دهد قوی‌تر می‌شود و اراده بالاتری پیدا می‌کند.[[45]](#footnote-45)

نفس انسان بدترین دشمن او است و خواسته‌های نفس (که گاهی به صورت خواسته‌های مقدس مانند علم و قداست و معنویت نیز جلوه می‌کند) بزرگترین حجاب حرکت به سوی خدا است. تا این حجاب ظلمانی و پس از آن حجاب‌های نورانی دریده نشود امکان حرکت به سوی خدا وجود ندارد. یک قدم بر خویش نه وان دگر در کوی دوست.

#### صبر

تعبیر دیگری که در روایات اشاره به موضوع عمل دارد **صبر** است. صبر در فرهنگ اخلاقی اسلام و ادبیات روایی دارای نقشی محوری و حیاتی است. از جمله در احادیث فراوان صبر به منزله سر ایمان شمرده شده است.

الامام الصادق (ع): الصَّبْرُ رَأْسُ الایمَانِ[[46]](#footnote-46)

الامام الصادق (ع): الصَّبْرُ مِنَ الایمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا ذَهَبَ الرَّأْسُ ذَهَبَ الْجَسَدُ كَذَلِكَ إِذَا ذَهَبَ الصَّبْرُ ذَهَبَ الایمَان‏[[47]](#footnote-47)

رسول الله (ص): الصَّبْرُ نِصْفُ الایمَانِ[[48]](#footnote-48)

الامام الصادق (ع): الصبر من الایمان بمنزلة الرأس من الجسد و لا إیمان لمن لا صبر له[[49]](#footnote-49)

الامام علی (ع): الصبر ثمرة الایمان[[50]](#footnote-50)

الامام علی (ع): الصبر أحسن خلل [حلل‏] الایمان و أشرف خلائق الانسان[[51]](#footnote-51)

الامام علی (ع): الزموا الصبر فإنه دعامة الایمان و ملاك الامور[[52]](#footnote-52)

صبر كلید ابواب سعادات و سر منشأ نجات از مهالك است. بلكه صبر، بلیات را بر انسان آسان می‏كند و مشكلات را سهل می‏نماید و عزم و اراده را قوّت می‏دهد و مملكت روح را مستقل می‏نماید. و جزع و بی‌تابی علاوه بر عاری كه خود دارد و كاشف از ضعف نفس است، انسان را بی‏ثبات و اراده را ضعیف و عقل را سست می‏كند. [[53]](#footnote-53)

حقیقت صبر نیز مخالفت با هوای نفس، پایداری در برابر وسوسه‌های درونی و مقاومت در مقابل تمایلات غریزی است که به مقام عمل جاری می‌گردد.

#### انجام وظیفه

همه ما با منطق وظیفه محوری در عمل و تکیه کلام **عمل به وظیفه** در توصیه‌های امام راحل (ره) آشنا هستیم[[54]](#footnote-54). اولین نوشتار سیاسی حضرت امام (ره) با تنها موعظه خدای متعال آغاز می‌شود که فرمود:

قُلْ إِنَّما أَعِظُکمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنی‏ وَ فُرادی[[55]](#footnote-55)

بگو تنها شما را یک موعظه می‌کنم و آن این که برای خدا تک تک و دو به دو قیام کنید.

عمل به وظیفه، عمل بر اساس تشخیص و شناخت و عقل است که از احساس رسالت و تعهد سرچشمه گرفته و انسان را از مرز بهائم برتر می‌آورد.

تفاوت اساسی میان منطق زندگی در دنیای غرب و منطق حیات دینی را در همین وظیفه‌محوری برشمرده‌اند. انسان غربی به دنبال ارضای بیشتر و دست‌یابی به لذت فراوان‌تر است. اما انسان دینی به دنبال انجام وظیفه. آنها برای رسیدن به هدف محوری خود (یعنی لذت‌جویی) تلاش می‌کنند تا همه اعمال خود را با لذت هماهنگ کنند. مثلا درس خواندن و کار کردن و ... را به یک سرگرمی لذت‌بخش و نشاط آفرین تبدیل می‌کنند به صورتی که کاملا بر اساس میل و غریزه بدان عمل شود. اما در حیات دینی لذت محوریت ندارد. اتفاقا ممکن است وظیفه برای انسان ناخوشایند و بر خلاف میل او باشد که غالبا همین‌گونه است و به همین خاطر به آن تکلیف (از ماده کلفت) اطلاق می‌شود. انسان دینی باید به گونه‌ای تربیت شده باشد که بتواند به راحتی بر خلاف میل و بر اساس **وظیفه** عمل کند و از خواهش‌های غریزی خود درگذرد.

انسان مؤمن ممکن است کارهای لذت‌بخشی هم انجام دهد اما آن را نه به خاطر لذتش که به خاطر وظیفه انجام می‌دهد. زیرا اگر صرفا به انگیزش لذت‌جویی باشد عملی حیوانی است. از سوی دیگر وظیفه نیز ممکن است لذت‌بخش باشد اما اگر فرض کنیم لذت‌بخش و فرح‌آفرین هم نباشد انسان مؤمن از آن سر باز نمی‌زند و شانه خالی نمی‌کند. انسان غربی چون تنها به دنبال لذت است اگر لذت از بین رود انگیزه‌ای برای کار کردن ندارد. اما انسان مؤمن چون به دنبال وظیفه است اگر رسالت و مسئولیتی پیش روی خود نبیند احساس پوچی و حیوانیت می‌کند.

#### عمل

این رویکرد عمل‌محور در دستورالعمل‌های مرحوم آیه الله بهجت (ره) بسیار شاهد دارد و به صورت صریح و آشکار بیان شده است. تکیه کلام تربیتی این مربی بزرگ، **عمل به دانسته‌ها** است. محوریت عمل در کلام ایشان ناشی از انتخاب یک راهبرد است. گویا ایشان برای تحول انسان، دستوری برتر و مهم‌تر از این احساس مسئولیت و صَرف نیروی انسانی نمی‌بینند. مشکل اساسی تربیت از نظر ایشان ندانستن راه نیست. زیرا راه آشکار است و ما چندان نیاز به تعلم و دریافت دستور عمل نداریم. مانع سستی، ضعف اراده و عمل بر اساس هوا و هوس را باید از میان برداشت و به آنچه آشکار است باید مردانه اقدام کرد. **عمل** یعنی انجام وظیفه و برخلاف خواسته نفس حرکت کردن.

أَسْعَد النَّاسِ فِی الدُّنْیا مَنْ عَدَلَ عَمَّا یعْرِفُ ضَرَّهُ [[56]](#footnote-56)

سعادتمندترین مردم در دنیا کسی است که از آنچه می‌داند زیان‌آور است پرهیز کند.

اکنون نمونه‌هایی از بیانات و دستورالعمل‌های ایشان را ذکر می‌کنیم تا نرخ فراوانی و وفور معنادار این موضوع را به عنوان یک استراتژی تربیتی و یک الگوی مواجهه با متربی بنمایانیم؛

آقایانی که طالب مواعظ هستند از ایشان سؤال می‏شود: آیا به مواعظی که تا به حال شنیده‏اید، عمل کرده‏اید، یا نه؟ ... آیا اگر عمل به معلومات - اختیاراً - ننماید، شایسته است توقّع زیادتی معلومات؟[[57]](#footnote-57)

جماعتی هستند که وعظ و خطابه و سخنرانی را که مقدمة عملیات مناسبه می‏باشند، با آن‏ها معاملة ذی‏المقدمه می‏کنند. کأنّه دستور این‏است که: بگویند و بشنوند، برای اینکه بگویند و بشنوند! و این اشتباه است. تعلیم و تعلّم، برای عمل، مناسب است و استقلال ندارند.[[58]](#footnote-58)

ما از عهدة تکلیف خارج نمی‏شویم، بلکه باید از عمل نتیجه بگیریم و محال است عمل ما بی نتیجه باشد و نتیجه، از غیر عمل حاصل شود.[[59]](#footnote-59)

غیر از معصومین کسی نمی‏تواند بگوید همه چیز را می‏دانم یا می‏بینم و نمی‏تواند کسی بگوید هیچ چیز را نمی‏دانم و همه جا تاریکم. بلکه هر عامل عادی، چیزهایی را می‏داند و باید حرکت کند و توقف ننماید.[[60]](#footnote-60)

هیچکس نیست که بگوید هیچ چیز نمی‏دانم (اگر بگوید) دروغ می‏گوید. هر کسی - غیر معصوم - بعضی چیزها را می‏داند و بعضی چیزها را نمی‏داند آن چیزهایی را که می‏داند، اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‏داند می‏فهمد.[[61]](#footnote-61)

استاد، علم است و معلّم، واسطه است. عمل به معلومات بنمایید و معلومات را زیر پا نگذارید، کافی است.[[62]](#footnote-62)

آن‏چه را که دانستیم، عمل نماییم و آن‏چه را که ندانستیم، توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود، هرگز پشیمانی و خسارت، در ما راه نخواهد داشت؛ این عزم اگر در بنده ثابت و راسخ باشد، خدای بزرگ، أولی به توفیق و یاری خواهد بود.[[63]](#footnote-63)

آن‏چه را که می‏داند، باید انجام دهد، و در آن‏چه که نمی‏داند، باید احتیاط کند.[[64]](#footnote-64)

آن‏چه می‏دانید، عمل کنید؛ و در آن‏چه نمی‏دانید، احتیاط کنید تا روشن شود.[[65]](#footnote-65)

آن‏چه می‏دانیم بکنیم، در آن‏چه نمی‏دانیم، توقف و احتیاط کنیم تا بدانیم، قطعاً این راه پشیمانی ندارد.[[66]](#footnote-66)

خداوند، توفیق مرحمت فرماید که آن‏چه را می‏دانیم، زیر پا نگذاریم و آن‏چه نمی‏دانیم توقف و احتیاط نماییم تا معلوم شود. نباشیم از آن‏ها که گفته‏اند: پی مصلحت مجلس آراستند، نشستند و گفتند و برخاستند.[[67]](#footnote-67)

خداشناس، مطیع خدا می‏شود و سرو کار با او دارد. آن‏چه می‏داند موافق رضای اوست عمل می‏نماید، و در آن‏چه نمی‏داند، توقف می‏نماید تا بداند. و آن به آن، استعلام می‏نماید و عمل می‏نماید.[[68]](#footnote-68)

آن چیزهایی را که می‏دانید، عمل کنید و آن چیزهایی را که نمی‏دانید، از حالا توقف کنید و احتیاط کنید تا روشن شود.[[69]](#footnote-69)

آیا می‏دانید که هر که عمل کرد به معلومات خودش، خداوند مجهولات او را معلوم می‏فرماید؟ [[70]](#footnote-70)

آن چیزهایی را که می‏داند اگر عمل کند، آن چیزهایی را که نمی‏داند می‏فهمد ... وقتی به آن‏ها عمل کردی روشن می‏شود، به همان دلیلی که این‏ها را برای شما روشن کرد، آن‏های دیگر را هم روشن می‏کند.[[71]](#footnote-71)

اگر به معلوماتش عمل کرد، دیگر روشن می‏شود، دیگر توقّف ندارد.[[72]](#footnote-72)

استاد تو، علم توست؛ به آن‏چه می‏دانی عمل کن، آن‏چه را که نمی‏دانی، کفایت می‏شود.[[73]](#footnote-73)

#### تقوا

نقطه مقابل پیروی از هواهای نفسانی، عبارت است از قدرت کنترل خویش، مهار آرزوهای طبیعی، و تسلط بر امیال و گرایش‌های مادی. انسان اخلاقی کسی است که توان مدیریت احساسات و هیجانات خود را دارد و بدون اراده و دست بسته تحت تاثیر درخواست‌های خوشایند درونی قرار نمی‌گیرد و هرگز نسبت به خود احساس ضعف و زبونی نمی‌کند. در وجود چنین کسی عقل، امیر بر هوی است نه اسیر آن. از این نیرو به **تقوا** نیر تعبیر شده است. گروهی که راه رسیدن به مقصود را تشخیص داده‌اند ولی استواری و استقامتِ در راه بودن و حرکت کردن و دشواری‌ها را به جان خریدن ندارند به مقصد نمی‌رسند.

واژة «تقوا» از مصدر «وقایه» به معنی نگهداری و حفاظت گرفته شده[[74]](#footnote-74) و عبارت است از «قدرت حفظ و نگهداری نفس» یا «سیطره و تسلّط بر خویش» که در فارسی از آن به «خودنگهداری» و «خویشتن‏داری» [[75]](#footnote-75) تعبیر می‏شود. تقوا نیروی بازدارندة درونی است که انسان را از اقدام به کارهای زشت منع می‏کند. می‏توان این واژه را به ابزارهای فعالیت نفس نیز نسبت داد. مثلا تقوای چشم یعنی قدرت نگهداری چشم. تقوای زبان یعنی تسلّط بر فعالیت زبان و توان ضبط آن. تقوای شکم یعنی قدرت کنترل شکم. تقوای ذهن یعنی نیروی بازدارنده از حرکت نابجای قوای ذهنی، و قدرت کنترل خیال....

**تقوا** در فرهنگ اخلاقی اسلام بر دو قسم است؛ تقوای پیش از ایمان و تقوای پس از ایمان. تقوای قبل‌الایمان به معنی کنترل نفس و انضباط روحی است و تقوای بعدالایمان به معنی خداپروایی و خویشتن‌بانی ناظر به حضور خدا. یعنی تقوایی که مبدأ و مقصد آن خدا است، از اعتقاد به خدا برخاسته و به قصد رضای خدا شکل می‌گیرد. اگر کسی تقوای عام و انضباط روحی نداشته باشد از هدایت خدا بهره‌مند نمی‌شود، قابلیت جذب نور الهی را نخواهد داشت و کلام الله نیز از او دست‌گیری نمی‌کند.

ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین[[76]](#footnote-76)

اهمیت مفهوم **تقوا** در فرهنگ اخلاقی اسلام به اندازه‌ای است که بسیاری از فضائل اخلاقی را تحت پوشش خود می‌گیرد. مثلا تقوا و خودنگهداری اگر به جهت ترس از یک قدرت باشد، **خوف** و اگر به معنای تحمل سختی‌ها باشد **صبر**، و اگر در قلمرو غضب باشد **حلم** و **کظم غیظ** و اگر در قلمرو شهوت باشد **عفت** و اگر به دلیل حضور ناظر و وجود نظارت باشد **حیا** نام دارد. [[77]](#footnote-77)

بنابراین اراده انسانی که از آن به تقوای پیش از ایمان تعبیر کردیم به عنوان یک قدرت درونی ارزشی دارد که باید به آن توجه کرد و راه تحصیل و تقویت آن را آموخت[[78]](#footnote-78).

## رویکردهای مبتنی بر اخلاق ولایت

در آموزه‌های شیعی برای «ولایت» ارزش و اهمیت ویژه‌ای بیان شده تا جایی که ولایت، پایه اسلام و برتر از سایر ارکان معرفی شده است.

الامام الباقر (ع): قَالَ بُنِی الاسْلامُ عَلَی خَمْسٍ عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوَلایةِ وَ لَمْ ینَادَ بِشَی‏ءٍ كَمَا نُودِی بِالْوَلایةِ. [[79]](#footnote-79)

اسلام بر پنج پایه استوار است؛ بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت، و به هیچ چیز مانند ولایت دعوت نشده است.

لو أن عبدا عبد الله ألف عام ما قبل الله ذلك منه إلا بولایتك و ولایة الائمة من ولدك و إن ولایتك لا یقبل إلا بالبراءة من أعدائك و أعداء الائمة من ولدك بذلك أخبرنی جبرئیل فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیكفر[[80]](#footnote-80)

قرب به خدا فقط از طریق ولایت معصوم و وساطت حجت خدا ممکن است. مربی باید سعی کند مانند همزه وصل دست متربی را به دست ولی خدا دهد و در این راه خود دیده نشود. امامان معصوم باب الله هستند و معرفت خدا و بندگی او از مجرای فیض آنان افاضه می‌گردد. فرازهای زیارت جامعه کبیره در بیان مقام امام معصوم بر این معنا کاملا گواهی می‌دهد.

من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم،

بکم فتح الله و بکم یختم

فاز الفائزون بولایتکم

بکم یسلک الی الرضوان

ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه

من احبکم فقد احب الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله؛ به ضمیمه آیه شریفه و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم.

من اتاکم نجی و من لم یأتکم هلک

سعد من والاکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم.

در تربیت شیعی این مقدار تأکید و تعظیم، بی‌تردید باید مد نظر قرار گیرد. نمی‌توان از کنار این همه توصیه به سادگی گذشت. بنابر این نگاه، ایجاد معرفت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) مهم‌ترین اقدام تربیتی است و اگر مربی بتواند این نقش را به خوبی ایفا کند متربی را به سرچشمه خوبی‌ها پیوند داده است.

### توسل و تمسک به ولی خدا

برای ارتباط با خدا و وصول به او استشفاع از اولیای خدا ضروری است و جز با توسل به اهل بیت مسیر خدا پیمودنی نیست. برای توضیح این موضوع اشاره به داستان خلقت انسان مفید است.

خدای متعال وقتی آدم را آفرید به فرشتگان فرمود بر او سجده کنند. همه فرشتگان اطاعت کردند اما ابلیس که سابقه 6000 سال عبادت خدا را داشت و به مقام فرشتگان باریافته بود، از خدا درخواست کرد که او را از این فرمان معاف دارد و اعلام آمادگی کرد که این عبادت‌ها را سال‌های فراوان دیگری ادامه دهد. اما خدای متعال از او خواست که عبادت او را به همین شیوه‌ای که معین کرده یعنی سجده بر انسان کامل انجام دهد نه به شیوه‌ای که خود می‌پسندد. شیطان زیر بار نرفت و از این فرمان سر باز زد. خدای متعال او را مستکبر نامید و از بهشت بیرون راند.

ابی و استکبر و کان من الکافرین

مشابه این موضوع در جای دیگری از قرآن آمده است. خدای متعال خطاب به پیامبر می‌فرماید

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُوک فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّابًا رَحیمًا[[81]](#footnote-81)

اگر آنان هنگامی که به خود ستم می‌کنند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر نیز برایشان استغفار می‌کرد، خدا را آمرزنده و مهربان می‌یافتند.

در این بیان به مؤمنان فرمان داده شده که برای طلب آمرزش از گناهان، پیامبر خدا را واسطه کنند. کسانی که از این فرمان خدا سر باز زنند و در مقابل مقام انسان کامل کرنش نکنند، مستکبر و شیطان صفت معرفی شده‌اند.

وَ إِذا قیلَ لَهُمْ تَعالَوْا یسْتَغْفِرْ لَکمْ رَسُولُ اللّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیتَهُمْ یصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکبِرُونَ[[82]](#footnote-82)

هنگامی که به آنان گفته می‌شود بیایید تا پیامبر خدا برای‌تان آمرزش طلبد، سرپیچی می‌کنند و آنان را می‌بینی که روی برمی‌گردانند و استکبار می‌ورزند.

از این بیان معلوم می‌شود که بندگی خدا تنها از مسیری که او معین کرده امکان‌پذیر است و شیوه‌های خودساخته عبادت و بندگی اگر مورد رضای خدا نباشد ارزش معنوی ندارد و عمل بر طبق آن شیطانی و مصداق استکبار است. توسل به اهل بیت بر خلاف برخی از راه‌کارها که اراده انسان را متوجه نیروها و استعدادهای خود می‌کند پاگذاشتن بر منیت‌ها و اعتماد به خدا و بندگان مورد نظر او است.

خدای متعال برای رسیدن به هدایت و کمال معنوی پیامبران و اولیای برگزیده خود را راه قرار داده و شفاعت و وساطت آنان را پسندیده است. بدین ترتیب اگر فعالیت‌های تربیتی ما، بر مدار ایجاد معرفت و محبت به خاندان پیامبر (ص) باشد اقدام مؤثری صورت گرفته و به سرانجام روشنی خواهد رسید.

### مهدویت و انتظار

موضوع مهدویت و انتظار نیز در امتداد رویکرد قبلی قرار دارد و از مبدأ ولایت سرچشمه می‌گیرد با این افزوده که نگاه اصلاحی و اجتماعی بسیار پررنگ‌تری در آن اشراب شده و ظرفیت‌های فراوان دیگری نیز دارد.

اولا هر سه حوزه شناخت، انگیزش و رفتار را پوشش می‌دهد؛ و دارای بعد معرفتی (امام‌شناسی)، بعد اخلاقی (آمادگی روحی منتظران) و بعد عملی (وظایف منتظران در دوران غیبت) است.

ثانیا شامل همه عرصه‌های اصلاح می‌شود و علاوه بر اصلاح فردی ناظر به تمدن‌سازی و اصلاح اجتماعی است. یعنی همان گونه که انتظار فرج (ولو فرج شخصی) بالاترین انگیزه اصلاح اخلاقی شیعه است و حاضر بودن امام (ع) عامل كنترل خلوت‌ها است، زمینه‌سازی برای ظهور در قالب حرکت‌های فرهنگی تربیتی و سیاسی عام اجتماعی نیز یک وظیفه دینی است.

ثالثا جبهه شیعه را تقویت می‌كند و عناصر حماسی و غیرت‌آفرین مذهبی، به بهانه ضرورت جهانی‌شدن کم‌رنگ نمی‌شود. بر این اساس برخی از پژوهشگران، استراتژی انتظار را به عنوان راهبرد فرهنگی تربیتی امروز جامعه مطرح کرده‌اند.[[83]](#footnote-83)

# استنادات دینی رویکردها

این رویکرد‌ها عمدتا خود را مستظهر به منابع دینی می‌دانند و از آیات و روایات برای اثبات خود قرینه و شاهد می‌آورند. ظاهرا استناد این رویکردها به قرآن و حدیث ـ اگر هریک به تنهایی ملاحظه شوند ـ دشوار نیست. مشکل اساسی هنگامی بروز می‌کند که بخواهیم ادله این رویکردها را در کنار هم و بر سر یک سفره بنشانیم و با هم جمع کنیم. بی شک اگر یک نقطه کانونی را در فرایند تربیت لازم بشماریم، هر یک از این رویکردها به دلالت صریح یک نقطه را اثبات و به دلالت التزامی نقاط دیگر را نفی می‌کند. پس این رویکردها هرگز با یک‌دیگر سر سازگاری ندارند و قابل جمع نیستند. اگر چنین باشد نمی‌توان همه این رویکردها را محتمل دانست و لاجرم برای قضاوت باید راه چاره‌ای یافت.

مشابه این مشکل را در استعمال صیغه اَفعَل تفضیل در روایات اخلاقی می‌بینیم. این مفهوم برای مرتبه‌بندی اوصاف اخلاقی نقش كلیدی دارد. اگر بخواهیم دیدگاه اسلامی را در باره نقطه محوری فعالیت‌های تربیتی بازیابیم و سیاست کلان عملیات تحول انسان را در منابع دینی دنبال کنیم احتمالا بی‌درنگ به سراغ «ترین‌ها» خواهیم رفت. این صیغه‌های تفضیل بهترین کاندیداهای پاسخ به این دغدغه خواهند بود، زیرا تنها دارای یک مصداق تلقی می‌شوند و ظهور اولیه آنها انحصار برتری برای یك مورد نسبت به سایر موارد است. اما شگفتی و چالش زمانی است که برخلاف انتظار اولیه مصادیق مختلف و متنوعی برای آن در لسان روایات می‌یابیم.

حل این مسئله در روایات اخلاقی تلاشی علمی از سنخ مباحث اصولی می‌طلبد و به‌نظر می‌رسد همان مقدار كه به صیغه اِفعَل (امر) در اصول فقه‌الاحكام عنایت شده، در باب صیغه اَفعَل در اصول فقه‌الاخلاق و فقه‌التربیه كاوش و پژوهش لازم است.

مثلا اگر بخواهیم در مقام تربیت بر اساس رویکرد عمل‌محور برترین و مهم‌ترین عمل را شناسایی و توصیه کنیم باید با کلید واژه «افضل الاعمال»، «اشرف الاعمال»، «خیر العمل»، «احب الاعمال الی الله»، «ما عبد الله بشیء افضل من...» در آیات و روایات جستجو کنیم. طبعا انتظار داریم که با یک مصداق نیز بیشتر مواجه نشویم. اما علی‌رغم توقع ما این پاسخ‌ها دریافت می‌شود؛

خیرالعمل

اللَّهَ اللَّهَ فِی الصَّلاةِ فَإِنَّهَا خَیرُ الْعَمَلِ وَ إِنَّهَا عَمُودُ دِینِكُمْ

الاخلاص خیر العمل

خیر العمل ما صحبه الاخلاص

سئل عن معنی حی علی خیر العمل، فقال خیر العمل الولایة، و فی خبر آخر: خیر العمل بر فاطمة و ولدها (ع)

خیر العمل ما نفع

خیر العمل أدومه

خیر أعمالكم ما أصلحتم به المعاد

خیر العمل أن تلقی أهل المعاصی بوجوه مكفهرة

أحسن الفعل [العقل‏] الكف عن القبیح

خیر أعمالك ما قضی فرضك

خیر عملك ما أصلحت به یومك و شره ما استفسدت به قومك

لا عباده

لا عبادة مثل التفكر

لا عبادة كالتفكیر

لا عبادة كأداء الفرائض

لا عبادة كالخضوع [كالخشوع‏]

لا عبادة كالصمت

لا عبادة إلا بیقین

لا عِبَادَة كَأَدَاءِ الْفَرَائِضِ

لا عِبَادَةَ إِلا بِالتَّفَقُّهِ

بِرُّ الْوَالِدَینِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَةِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ إِذْ لا عِبَادَةَ أَسْرَعُ بُلُوغاً بِصَاحِبِهَا إِلَی رِضَی اللَّهِ مِنْ بِرِّ الْوَالِدَینِ الْمُسْلِمَینِ لِوَجْهِ اللَّهِ

احب الاعمال

أَحَبُّ الاعْمَالِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَیهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ

إِنَّ أَحَبَّ الاعْمَالِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ

أَحَبُّ الاعْمَالِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِی الارْضِ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ

أَحَبُّ الاعْمَالِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الصَّلاةُ وَ هِی آخِرُ وَصَایا الانْبِیاءِ

أَحَبُّ الاعْمَالِ إِلَی اللَّهِ شُبْعَةُ جُوعِ الْمُسْلِمِ وَ قَضَاءُ دَینِهِ وَ تَنْفِیسُ كُرْبَتِهِ

أَی الاعْمَالِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ أَنْ تَحْمَدَهُ

أن أحب الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله

فإن أحب الاعمال إلی الله انتظار الفرج ما دام علیه العبد المؤمن

سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص أَی الاعْمَالِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ قَالَ الصَّلاةُ لِوَقْتِهَا قُلْتُ ثُمَّ أَی شَی‏ءٍ قَالَ بِرُّ الْوَالِدَینِ قُلْتُ ثُمَّ أَی شَی‏ءٍ قَالَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَی الاعْمَالِ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی قَالَ اتِّبَاعُ سُرُورِ الْمُسْلِمِ قِیلَ یا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا اتِّبَاعُ سُرُورِ الْمُسْلِمِ قَالَ شِبَعُ جَوْعَتِهِ وَ تَنْفِیسُ كُرْبَتِهِ وَ قَضَاءُ دَینِهِ

قلت لابی جعفر ع أی الاعمال أحب إلی الله قال أن تمجده

قال رسول الله ص ما من عمل أحب إلی الله تعالی من قول و قال ما أنفق المؤمن من نفقة أحب إلی الله تعالی من قول

ما من عمل أحب إلی الله تعالی من ضر یكشفه رجل عن رجل

ما من عمل یعمله المسلم أحب إلی الله عز و جل من إدخال السرور علی أخیه المسلم

ما من عمل إلا و له وزن و ثواب إلا الدمعة فإنها تطفئ بحورا من النار

افضل الاعمال

أفضل الاعمال بعد الصلاة إدخال السرور فی قلب المؤمن بما لا إثم فیه‏

إن أفضل الاعمال عند الله ما عمل بالسنة و إن قل

سأل رجل رسول الله ص عن أفضل الاعمال فقال العلم بالله و الفقه فی دینه و كررهما علیه فقال یا رسول الله أسألك عن العمل فتخبرنی عن العلم فقال إن العلم ینفعك معه قلیل العمل و إن الجهل لا ینفعك معه كثیر العمل

أن رجلا جاء إلی رسول الله ص فقال أخبرنی ما أفضل الاعمال فقال الایمان بالله قال ثم ما ذا قال صلة الرحم قال ثم ما ذا قال الامر بالمعروف و النهی عن المنكر قال الرجل و أی الاعمال أبغض منها قال الشرك بالله ثم ما ذا قال قطیعة الرحم قال ثم ما ذا قال الامر بالمنكر و النهی عن المعروف

المواساة أفضل الاعمال

مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ ص أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیا

مَا مِنْ عَمَلٍ أَفْضَلَ یوْمَ الْجُمُعَةِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

أفضل الاعمال لزوم الحق‏

أفضل الاعمال الصلاة فی أول وقتها

أفضل الاعمال أن تموت و لسانك رطب بذكر الله سبحانه

أفضل الاعمال الصلاة لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله

أفضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله

قالوا یا رسول الله‌ای الاعمال أفضل فقال السخاء و حسن الخلق فالزموهما تفوزوا

أفضل الاعمال لا إله إلا الله‏

أن النبی ص سأل ربه سبحانه لیلة المعراج فقال یا رب أی الاعمال أفضل فقال الله تعالی لیس شی‏ء أفضل عندی من التوكل علی و الرضا بما قسمت یا محمد

قلْتُ أَی الاعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ الصَّلاةُ لِوَقْتِهَا وَ بِرُّ الْوَالِدَینِ وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ

أَنَّ رَجُلا قَالَ یا رَسُولَ اللَّه‌ ای الاعْمَالِ أَفْضَلُ فَقَالَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ إِطْیابُ الْكَلامِ

سُئِلَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ ع عَنْ أَفْضَلِ الاعْمَالِ فَقَالَ هُوَ أَنْ یقْنَعَ بِالْقُوتِ وَ یلْزَمَ السُّكُوتَ وَ یصْبِرَ عَلَی الاذِیةِ وَ ینْدَمَ عَلَی الْخَطِیئَةِ

قال رجل لرسول الله (ص): «اخبرنی بافضل العمل» قال (ص): «علیک بالعلم» قال: «یا رسول الله أسأل من افضل العمل» قال (ص): «علیک بالعلم، فإن قلیل العمل مع العلم کثیر و إن کثیر العمل مع الجهل قلیل»

أَفْضَلُ الاعْمَالِ إِیمَانٌ لا شَكَّ فِیهِ وَ غَزْوٌ لا غُلُولَ فِیهِ وَ حَجٌّ مَبْرُورٌ

إِنَّ أَفْضَلَ الاعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ مَا عُمِلَ بِالسُّنَّةِ وَ إِنْ قَل‏

إِنَّ أَفْضَلَ الْعَمَلِ الْعِبَادَةُ وَ التَّوَاضُعُ

أفضل العمل ما أخلص فیه

أفضل العمل ما أرید به وجه الله

أعلی الاعمال إخلاص الایمان و صدق الورع و الایقان

الامام علی (ع): إِنَّ أَفْضَلَ الْفِعَالِ صِیانَةُ الْعِرْضِ بِالْمَالِ

سُئِلَ عَلِی بْنُ الْحُسَینِ ع أَی الاعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ ص أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْیا

قُلْتُ أَی الاعْمَالِ أَفْضَلُ قَالَ الصَّلاةُ لِوَقْتِهَا وَ بِرُّ الْوَالِدَینِ وَ الْجِهَادُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

قلت یا رسول الله‌ای الاعمال أحب إلی الله جل ثناؤه فقال الایمان بالله ثم الجهاد فی سبیله قلت یا رسول الله‌ای المؤمنین أكمل إیمانا قال أحسنهم خلقا قلت فأی المؤمنین أفضل قال من سلم المسلمون من لسانه و یده قلت فأی الهجرة أفضل قال من هجر الشر قلت فأی اللیل أفضل قال جوف اللیل الغابر قلت فأی الصلاة أفضل قال طول القنوت قلت فأی الصدقة أفضل قال جهد إلی فقیر فی سر

أخبرنی أی الاعمال أفضل قال توحیدك لربك. قال فما أعظم الذنوب قال تشبیهك لخالقك.

أی الاعمال أفضل عند الله قال قراءة القرآن و أنت تموت و لسانك رطب عن ذكر الله تعالی

سئل النبی ص أی الاعمال أفضل قال حسن الخلق

قلت لعلی بن الحسین ع أی الاعمال أفضل قال الحال المرتحل قلت و ما الحال المرتحل قال فتح القرآن و ختمه كلما أحل بأوله ارتحل فی آخره

سئل أی الاعمال أفضل فقال بر الوالدین

سئل أی الاعمال أفضل فقال حج مبرور

سئل رسول الله ص أی الاعمال أفضل قال حسن الخلق

عن أبی عبد الله ع قال قال موسی بن عمران ع یا رب أی الاعمال أفضل عندك فقال حب الاطفال فإنی فطرتهم علی توحیدی فإن أمتهم أدخلتهم برحمتی جنتی

فقال له زید بن صوحان العبدی یا أمیر المؤمنین، أی سلطان أغلب و أقوی قال الهوی. قال فأی ذل أذل فقال الحرص علی الدنیا. فقال فأی فقر أشد قال الكفر بعد الایمان. قال فأی دعوة أضل قال الداعی بما لا یكون. قال فأی عمل أفضل قال التقوی. قال فأی عمل أنجح قال طلب ما عند الله. قال فأی صاحب أشر قال المزین لك معصیة الله. قال فأی الخلق أشقی قال من باع دینه بدنیا غیره. قال فأی الخلق أقوی قال الحلیم. قال فأی الخلق أشح قال من أخذ من غیر حله، فجعله فی غیر حقه. قال فأی الناس أكیس قال من أبصر رشده من غیه فمال إلی رشده. قال فمن أحلم الناس قال الذی لا یغضب. قال فأی الناس أثبت رأیا قال من لم یغره الناس من نفسه، و لم تغره الدنیا بتسوفها. قال فأی الناس أحمق قال المغتر بالدنیا و هو یری ما فیها من تقلب أحوالها. قال فأی الناس أشد حسرة قال الذی حرم الدنیا و الاخرة، و ذلك هو الخسران المبین. قال فأی الخلق أعمی قال الذی عمل لغیر الله (تعالی) یطلب بعمله الثواب من عند الله (عز و جل). قال فأی القنوع أفضل قال القانع بما أعطاه الله. قال فأی المصائب أشد قال المصیبة بالدین. قال فأی الاعمال أحب إلی الله (عز و جل) قال انتظار الفرج. قال فأی الناس خیر عند الله قال أخوفهم له، و أعملهم بالتقوی، و أزهدهم فی الدنیا. قال فأی الكلام أفضل عند الله قال كثرة ذكره و التضرع إلیه و دعاؤه. قال فأی القول أصدق قال شهادة أن لا إله إلا الله. قال و أی الاعمال أعظم عند الله (عز و جل) قال التسلیم و الورع. قال فأی الناس أكرم قال من صدق فی المواطن.

افضل الطاعات

قَالَ النَّبِی ص عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یا عِبَادِی اعْمَلُوا أَفْضَلَ الطَّاعَاتِ وَ أَعْظَمَهَا لاسَامِحَكُمْ وَ إِنْ قَصَّرْتُمْ فِیمَا سِوَاهَا وَ اتْرُكُوا أَعْظَمَ الْمَعَاصِی وَ أَقْبَحَهَا لِئَلا أُنَاقِشَكُمْ فِی رُكُوبِ مَا عَدَاهَا إِنَّ أَعْظَمَ الطَّاعَاتِ تَوْحِیدِی وَ تَصْدِیقُ نَبِیی وَ التَّسْلِیمُ لِمَنْ ینْصِبُهُ بَعْدَهُ وَ هُوَ عَلِی بْنُ أَبِی طَالِبٍ ع وَ الائِمَّةُ الطَّاهِرُونَ مِنْ نَسْلِهِ ع وَ إِنَّ أَعْظَمَ الْمَعَاصِی عِنْدِی الْكُفْرُ بِی وَ بِنَبِیی وَ مُنَابَذَةُ وَلِی مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ عَلِی بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ أَوْلِیائِهِ بَعْدَهُ

أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالی علی دوام الاوقات

أفضل الطاعات الزهد فی الدنیا

أفضل الطاعات هجر اللذات

أفضل الطاعات العزوف عن اللذات

اشرف الاعمال

أَشْرَفُ الاعْمَالِ التَّقَرُّبُ بِعِبَادَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

أشرف الاعمال الطاعة

إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الاعْمَالِ بَعْدَ الاسْلامِ وَ هُوَ قِوَامُ الدِّینِ

أحسن الافعال ما وافق الحق و أفضل المقال ما طابق الصدق

ما عبدالله بشیء

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَی‏ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْل‏

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَی‏ءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَی‏ءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ

مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَی‏ءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْمَشْی إِلَی بَیتِهِ

ما عبد الله بشی‏ء أفضل من فقه فی دین أو قال فی دینه

محمدبن علی: سئل رجل منه أخبرنی عن أفضل ما عبد الله به فقال شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله و المحافظة علی الصلوات الخمس مجموعة و الدعاء و التضرع إلی الله و صیام شهر رمضان و أداء الزكاة و حج البیت و بر الوالدین و صلة الرحم و كثرة ذكر الله و الكف عن محارم الله و الصبر علی البلاء و تلاوة القرآن و الامر بالمعروف و النهی عن المنكر و كف اللسان إلا أن یقول خیرا و غض البصر و اعلم یا أبا الورد أن الاجتهاد فی دین الله المحافظة علی الصلوات المجموعة و الصبر علی ترك المعاصی

فرض کنید که می‌خواهیم از منابع روایی برترین و سعادتمندترین شخص را معلوم کنیم. علی القاعده باید با کلیدواژه‌های «اسعد الناس»، «اکرم الخلق»، «افضل الناس»، «خیر الناس»، «خیرکم» و مانند آن جستجو کنیم. اگر این جستجو صورت گیرد پاسخ‌های زیر دریافت می‌شود.

اسعد الناس

افضل السعادة استقامة الدین

اعظم الناس سعادة اكثر هم زهادة

اسعد الناس العاقل المومن

أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ

أَسْعَدَ النَّاسِ فِی الدُّنْیا مَنْ عَدَلَ عَمَّا یعْرِفُ ضَرَّهُ

أسعد الناس بالخیر العامل به

أسعد الناس من عرف فضلنا و تقرب إلی الله بنا و أخلص حبنا و عمل بما إلیه ندبنا و انتهی عما عنه نهینا فذاك منا و هو فی دار المقامة معنا

الناس بالدنیا التارك لها و أسعدهم بالاخرة العامل لها

أسعد الناس من ترك لذة فانیة للذة باقیة

إن أسعد الناس من كان له من نفسه بطاعة الله متقاض

أَسْعَدَ النَّاسِ مَنِ انْتَدَبَ لِمُحَاسَبَةِ نَفْسِهِ

اکرم الخلق

قیل له من أکرم الخلق علی الله فقال ع أکثرهم ذکرا لله و أعملهم بطاعة الله قلت فمن أبغض الخلق إلی الله قال ع من یتهم الله قلت أحد یتهم الله قال ع نعم من استخار الله فجاءته الخیرة بما یکره فیسخط فذلک یتهم الله

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ أَحَبَّ أَنْ یکونَ أَکرَمَ النَّاسِ فَلْیتَّقِ اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یکونَ أَتْقَی النَّاسِ فَلْیتَوَکلْ عَلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یکونَ أَغْنَی النَّاسِ فَلْیکنْ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِی یدِهِ ثُمَّ قَالَ ع أَ لا أُنَبِّئُکمْ بِشَرِّ النَّاسِ قَالُوا بَلَی یا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ وَ أَبْغَضَهُ النَّاسُ ثُمَّ قَالَ أَلا أُنَبِّئُکمْ بِشَرٍّ مِنْ هَذَا قَالُوا بَلَی یا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِی لایقِیلُ عَثْرَةً وَ لایقْبَلُ مَعْذِرَةً وَ لا یغْفِرُ ذَنْباً ثُمَّ قَالَ أَ لا أُنَبِّئُکمْ بِشَرٍّ مِنْ هَذَا قَالُوا بَلَی یا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ لا یؤْمَنُ شَرُّهُ وَ لا یرْجَی خَیرُهُ

احب الناس الی الله

أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ

أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یوْمَ الْقِیامَةِ أَطْوَعُهُمْ لَهُ وَ أَتْقَاهُم‏

إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَسْخَاهُمْ كَفّاً وَ أَسْخَی النَّاسِ مَنْ أَدَّی زَكَاةَ مَالِهِ وَ لَمْ یبْخَلْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ فِی مَالِهِ

أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْعَامِلُ فِیمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَیهِ بِالشُّكْرِ وَ أَبْغَضُهُمْ إِلَیهِ الْعَامِلُ فِی نِعَمِهِ بِالْكُفْرِ

أَحَبُّ النَّاسِ إِلَی مَنْزِلَةً رَجُلٌ یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ یقِیمُ الصَّلاةَ وَ یؤْتِی الزَّكَاةَ وَ یعْمُرُ مَالَهُ وَ یحْفَظُ دِینَهُ وَ یعْتَزِلُ النَّاسَ

أحب الناس یوم القیامة و أقربهم من الله مجلسا إمام عادل إن أبغض الناس إلی الله و أشدهم عذابا إمام جائر

أحب الناس إلی الله سبحانه العامل فیما أنعم به علیه بالشكر و أبغضهم إلیه العامل فی نعمه بكفرها

لیكن أحب الناس إلیك و أحظاهم لدیك أكثرهم سعیا فی منافع الناس

لیكن أحب الناس إلیك المشفق الناصح

افضل الناس

أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لایبَالِی عَلَی مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْیا عَلَی عُسْرٍ‌ام عَلَی یسْرٍ

یا عَلِی ثَلاثٌ مَنْ لَقِی اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِنَّ فَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ النَّاسِ مَنْ أَتَی اللَّهَ بِمَا افْتَرَضَ عَلَیهِ فَهُوَ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَ مَنْ وَرِعَ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَ مَنْ قَنِعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ فَهُوَ مِنْ أَغْنَی النَّاس‏

افضل الناس انفعهم للناس

افضل الناس السخی الموقن

افضل الناس من جاهد هواه

افضل الناس من كظم غیظه و حلم عن قدرة

خیرکم

خَیرُكُمْ مَنْ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ أَفْشَی السَّلامَ وَ صَلَّی وَ النَّاسُ نِیامٌ

خَیرُكُمْ خَیرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَ أَنَا خَیرُكُمْ لِنِسَائِی

خَیرُكُمْ خَیرُكُمْ لاهْلِهِ وَ أَنَا خَیرُكُمْ لاهْلِی

خَیرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ

إِنَّ خَیرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمَكُمْ عَلَیهِ أَتْقَاكُمْ وَ أَطْوَعُكُمْ لَهُ

خَیرُكُمْ مَنْ أَطَابَ الْكَلامَ وَ أَطْعَمَ الطَّعَامَ وَ صَلَّی بِاللَّیلِ وَ النَّاسُ نِیامٌ

خیركم خیركم لاهلی من بعدی

خیركم عند الله أعظمكم مصائب فی نفسه و ماله و ولده‏

خیركم من جعل كل همه للاخرة و كل سعیه لها

خیركم من رضی بالفقر

خیركم من انفرد عن الناس و أحرز ورعه و دینه

خیركم من أعانه الله علی نفسه فملكها

خیركم من عرف سرعة رحلته فتزود لها

خیركم من ذكركم بالله رؤیته

خیركم من زادكم فی علمكم منطقه

خیركم من دعاكم إلی فعل الخیر

خیركم من یرضی بالفقر حرفة و أعرض عن الدنیا نزاهة و عفة

خیركم المبرأ من العیوب

خیركم المتنزهون عن المعاصی و الذنوب

خیر أعمالكم ما أصلحتم به المعاد

اقرب

أقربكم منی مجلسا یوم القیامة أحسنكم خلقا و خیركم لاهله

إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعُكُمْ خُلُقاً

إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ مَجْلِساً أَشَدُّكُمْ لَهُ خَوْفاً وَ إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَی اللَّهِ أَحْسَنُكُمْ عَمَلا

إِنَّ أَدْنَاكُمْ مِنِّی وَ أَوْجَبَكُمْ عَلَی شَفَاعَةً أَصْدَقُكُمْ حَدِیثاً وَ أَعْظَمُكُمْ أَمَانَةً وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ

إن أقربكم منی یوم القیامة فی كل موطن أكثركم علی صلاة فی دار الدنیا

علاوه بر افعل تفضیل همه واژه‌هایی که در معنی حکم صیغه تفضیل را دارند به همین مشکل دچارند. به موارد زیر توجه کنید:

راس الایمان

الصَّبْرُ رَأْسُ الایمَانِ

انَّ الْوَرَعَ رَأْسُ الایمَانِ

الْعَدْلُ رَأْسُ الایمَانِ وَ جِمَاعُ الاحْسَانِ

رَأْسُ الایمَانِ الْحُبُّ فِی اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِی اللَّه‏

الصدق رأس الایمان و زین الانسان

رأس الایمان لزوم الصدق

رأس الایمان الامانة

رأس الایمان حسن الخلق و التحلی بالصدق

رأس الایمان الاحسان إلی الناس

أَكْمَلُكُمْ إِیمَاناً أَحْسَنُكُمْ خُلُقاً

نصف الدین

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): التَّوْحِیدُ نِصْفُ الدِّینِ

التودد نصف الدین

حسن الخلق نصف الدین

مفتاح کل شر

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ

شُرْبُ الْخَمْرِ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ

إِیاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا مِفْتَاحُ كُلِّ سُوءٍ إِنَّهُ مَنْ كَسِلَ لَمْ یؤَدِّ حَقّاً وَ مَنْ ضَجِرَ لَمْ یصْبِرْ عَلَی حَقٍّ

حُبِّ الدُّنْیا وَ هُوَ مِفْتَاحُ كُلِّ سَیئَةٍ (مَعْصِیةٍ) وَ رَأْسُ كُلِّ خَطِیئَةٍ وَ سَبَبُ إِحْبَاطِ كُلِّ حَسَنَة

اساس الدین

الصَّبْرُ مِنَ الایمَانِ كَمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَمَنْ لا صَبْرَ لَهُ لا إِیمَانَ لَهُ، لا إِیمَانَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ

الحیاء من الایمان فمن لا حیاء له لا خیر فیه و لا إیمان له‏، لا إِیمَانَ لِمَنْ لا حَیاءَ لَهُ

لا نجاة لمن لا إیمان له

من لا أمانة له لا إیمان له

التَّقِیةُ مِنْ دِینِی وَ دِینِ آبَائِی وَ لا إِیمَانَ لِمَنْ لا تَقِیةَ لَه‏

لا إِیمَانَ لِمَنْ لَمْ یأْمَنْ جَارُهُ بَوَائِقَهُ

لا إِیمَانَ لِمَنْ لا یقِینَ لَه‏

لا اسلام لمن لا ورع له

لا دین لمن لا تقیة له و لا إیمان لمن لا ورع له

لا إیمان لمن یقتل مسلما أو معاهدا

لا ایمان لمن لا یقین له

لا إسلام لمن ترك الصلاة

لا دِینَ لِمَنْ لا مُرُوَّةَ لَه‏

لا دِینَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلایةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَیسَ مِنَ اللَّهِ وَ لا عَتْبَ عَلَی مَنْ دَانَ بِوَلایةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ

لا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ مَنْ عَصَی اللَّهَ وَ لا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِفِرْیةِ بَاطِلٍ عَلَی اللَّهِ وَ لا دِینَ لِمَنْ دَانَ بِجُحُودِ شَی‏ءٍ مِنْ آیاتِ اللَّه‏

لا دین لمن دان بطاعة من یعص الله و لا دین لمن دان بفریة باطل و لا دین لمن دان بجحود شی‏ء من آیات الله‏

لا دین لمن دان الله بتقویة باطل و لا دین لمن دان الله بطاعة الظالم

إنما یدرك الخیر كله بالعقل و لا دین لمن لا عقل له‏

لا إیمان لمن لا أمانة له و لا دین لمن لا عهد له و لا صلاة لمن لا یتم ركوعها و سجودها

لا دین لمن لا نیة له و لا مال لمن لا تدبیر له و لا عیش لمن لا رفق له

لا دین لمن دان لمخلوق فی معصیة الخالق

لا دین لمن لا ورع له

هم و اشتغال

أصل صلاح القلب اشتغاله بذكر الله‏

و جملة اشتغاله فیما أمره الله تعالی به و نهاه عنه ... و إذا اشتغل العبد بما أمره الله تعالی و نهاه لا یتفرغ منهما إلی المراء و المباهاة مع الناس

إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمّاً وَاحِداً كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَ مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِی كُلِّ وَادٍ لَمْ یبَالِ اللَّهُ بِأَی وَادٍ هَلَك‏

كَانَتِ الْفُقَهَاءُ وَ الْحُكَمَاءُ إِذَا كَاتَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَتَبُوا بِثَلاثٍ لَیسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتِ الاخِرَةُ هَمَّهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْیا وَ مَنْ أَصْلَحَ سَرِیرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلانِیتَهُ وَ مَنْ أَصْلَحَ فِیمَا بَینَهُ وَ بَینَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ فِیمَا بَینَهُ وَ بَینَ النَّاسِ

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یقُولُ إِنِّی لَسْتُ كُلَّ كَلامِ الْحِكْمَةِ أَتَقَبَّلُ إِنَّمَا أَتَقَبَّلُ هَوَاهُ وَ هَمَّهُ فَإِنْ كَانَ هَوَاهُ وَ هَمُّهُ فِی رِضَای جَعَلْتُ هَمَّهُ تَقْدِیساً وَ تَسْبِیحاً

لا یؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَای عَلَی هَوَاهُ إِلا جَعَلْتُ هَمَّهُ فِی آخِرَتِهِ وَ غِنَاهُ فِی قَلْبِهِ وَ كَفَفْتُ عَنْهُ ضَیعَتَهُ وَ ضَمَّنْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الارْضَ رِزْقَهُ وَ أَتَتْهُ الدُّنْیا وَ هِی رَاغِمَةٌ

هِمَّةُ الْعَقْلِ تَرْكُ الذُّنُوبِ وَ إِصْلاحُ الْعُیوب‏

هِمَّةُ السُّفَهَاءِ الرِّوَایةُ وَ هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدِّرَایةُ

مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَی وَ الدُّنْیا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَی الْفَقْرَ بَینَ عَینَیهِ وَ شَتَّتَ أَمْرَهُ وَ لَمْ ینَلْ مِنَ الدُّنْیا إِلا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَی وَ الاخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَی فِی قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ

مَنْ أَصْبَحَ وَ الدُّنْیا أَكْبَرُ هَمِّهِ شَتَّتَ اللَّهُ عَلَیهِ أَمْرَهُ وَ كَانَ فَقْرُهُ بَینَ عَینَیهِ وَ لَمْ یأْتِهِ مِنَ الدُّنْیا إِلا مَا قُدِّرَ لَهُ وَ مَنْ كَانَتِ الاخِرَةُ أَكْبَرَ هَمِّهِ كَشَفَ اللَّهُ عَنْهُ ضِیقَهُ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ وَ أَتَتْهُ الدُّنْیا وَ هِی رَاغِمَةٌ

# داوری

همان گونه که ملاحظه شد، در سیاستگذاری عام فرایند تربیت و کشف کانونِ تمرکزِ آن، رویکردهای متفاوت و متعددی وجود دارد. اختلاف این رویکردها، از سوی منابع دینی نیز به رسمیت شناخته شده و قابل تأیید است. یعنی تنوع توصیه‌های موجود در آیات و روایات اجازه این برداشت‌های متعدد را می‌دهد[[84]](#footnote-84). اگر بخواهیم فارغ از این رویکردها نیز به سراغ منابع دینی برویم و پاسخ این سوال را جستجو کنیم با انبوهی از بیانات متنوع مواجه می‌شویم.

برای داوری نهایی چه باید کرد؟

پیش از تلاش برای حل مساله، یادآوری کنیم که این اختلاف آرا را باید قدر شناخت و از آن استفاده کرد. گرچه این اختلاف نظر در نگاه نخست موجب سرگردانی است اما نمی‌توان انکار کرد که هر رویکردی از رویکردهای فوق حاوی دقت ویژه و نکته خاصی است. انباشت این نکات و توجهات ما را در طراحی مدل کامل نهایی بسیار یاری خواهد کرد. یعنی اگر ما در مقابل این پرسش تنها با یک گزینه مواجه بودیم و یک پاسخ می‌شنیدیم از نکات فراوانی محروم می‌ماندیم و درک کاملی از فضای تربیت به دست نمی‌آوردیم و احتمالا در ارائه یک طرح جامع جایگزین ناکام بودیم. اما اکنون زوایای مختلف موضوع برایمان آشکار گشته و ذهن بسته ما در مواجهه با انواع احتمالات قدرت جولان بیشتری یافته است.

همچنین نمی‌توان انکار کرد که پاسخ نهایی به احتمال زیاد در لابلای همین گزینه‌ها نهفته است. اگر موضوع دیگری در فضای تربیت سهم قابل توجه و نقش اساسی می‌داشت لاجرم توسط کارشناسان این فن کشف می‌شد و بدان اشارتی می‌رفت. به سختی می‌توان فرض کرد که کاندیدای اصلی و عنصر راهبردی تربیت از چشم و دل مربیان بزرگ مخفی مانده یا به ما نرسیده باشد. لو کان لاشتهر و بان.

اگر بتوانیم پس از بحث و بررسی کافی، یکی از این گزینه‌ها را به عنوان سخن نهایی برآوریم و با شواهد و قرائن، تأیید کنیم راه کوتاهی در پیش داریم. اما اگر فرض کنیم بیش از یکی از این گزینه‌ها قابل استفاده باشد لاجرم باید دست از اطلاق و عموم ادعایی هر یک برداریم و آن را به صورتی نسبی معنا کنیم. مثلا هر یک را به مخاطبی یا دوره سنی یا مرحله‌ای اختصاص دهیم و از جمع و تلفیق آنها طرح جامع‌تری به دست آوریم.

نکته دیگر این که میان این رویکردها کمابیش نقاط مشترکی دیده می‌شود. شاید بسیاری از این گزینه‌ها را بتوان به یک‌دیگر بازگشت داد و این کثرت خیره‌کننده را شکست. این، هنر محقق است که با کالبدشکافی مفهومی این گزینه‌ها، وجوه اشتراک را نمایان سازد و راه نهایی را کوتاه کند.

اکنون با حفظ این مقدمات، چند احتمال در جمع میان این گزینه‌ها ترسیم می‌کنیم. این احتمالات عبارت‌اند از:

* انکار اصل ضرورت تمرکز
* تنوع راهبرد به تنوع روحیات متربی
* تنوع راهبرد بر حسب اصناف شخصیتی
* راهبرد منازلیِ مرحله به مرحله
* راهبرد تکثرگرای پازلی

1. انکار ضرورت تمرکز: یک احتمال این است که اساسا تربیت را نیازمند نقطه ثقل و تمرکز ذهنی و روانی ندانیم. یعنی در کبرای بیان فوق مناقشه کنیم و بگوییم که تربیت با تکثر توصیه‌ها سازگار و امکان‌پذیر است. چه اشکالی دارد اگر فهرست بلندی از خوبی‌ها را به متربی عرضه کنیم و اهتمام او را در آنِ واحد بر همه خوب‌ها و خوبی‌ها توزیع کنیم. چه بسا این روش در دراز مدت موجب نهادینه شدن همه آن فضائل در جان متربی گردد و زمینه‌های دریافت آن همه را که نیازمند گذر زمان و رسوخ تدریجی در جان او است فراهم آورد.

کما اینکه وقتی عنوان بصری از امام صادق درخواست توصیه می‌کند حضرت او را به 9 دستور سفارش کردند. عمار بن مروان نیز دستور العمل چهاربندی‌ای را از آن امام نقل می‌کند؛ در روایات دیگر نیز توصیه‌های متعدد پشت سر هم ملاحظه می‌شود.

قُلْتُ یا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَوْصِنِی قَالَ أُوصِیک بِتِسْعَةِ أَشْیاءَ فَإِنَّهَا وَصِیتِی لِمُرِیدِی الطَّرِیقِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ اللَّهَ أَسْأَلُ أَنْ یوَفِّقَک لاسْتِعْمَالِهِ ثَلاثَةٌ مِنْهَا فِی رِیاضَةِ النَّفْسِ وَ ثَلاثَةٌ مِنْهَا فِی الْحِلْمِ وَ ثَلاثَةٌ مِنْهَا فِی الْعِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَ إِیاک وَ التَّهَاوُنَ بِهَا ...[[85]](#footnote-85)

عَمَّار بْن مَرْوَان: أَوْصَانِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ أُوصِیک بِتَقْوَی اللَّهِ وَ أَدَاءِ الامَانَةِ وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ وَ حُسْنِ الصِّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ[[86]](#footnote-86)

إِنَّ رَجُلا أَتَی النَّبِی (ص) فَقَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی. فَقَالَ لا تُشْرِک بِاللَّهِ شَیئاً وَ إِنْ حُرِّقْتَ بِالنَّارِ وَ عُذِّبْتَ إِلا وَ قَلْبُک مُطْمَئِنٌّ بِالایمَانِ، وَ وَالِدَیک فَأَطِعْهُمَا وَ بَرَّهُمَا حَیینِ کانَا أَوْ مَیتَینِ، وَ إِنْ أَمَرَاک أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِک وَ مَالِک فَافْعَلْ فَإِنَّ ذَلِک مِنَ الایمَانِ[[87]](#footnote-87)

به هر حال اگر بپذیریم که در سیاستگذاری کلان فرایند تربیت نیاز به نقطه کانونی نداریم و همه ارزش‌های اخلاقی و فضائل را می‌توان هم‌عرض یک‌دیگر ارائه کرد، آنگاه اصرار و تأکید ارباب رویکردهای مذکور بر یک موضوع به عنوان کانون فعالیت‌های تربیتی کاملا سلیقه‌ای و بی‌پشتوانه خواهد بود. بنابراین ما موظفیم مخاطب تربیتی خود را به جامعیت شخصیت سوق دهیم و هرگاه به سبک یکی از این رویکردها، فضیلت خاصی را برجسته‌سازی کردیم بلافاصله بیان کنیم که این فضیلت تنها یکی از چیزهایی است که باید در شخصیتِ جامعِ انسانِ تربیت‌یافتة مومن پدید‌ آید و اثبات شیء هرگز دلیل نفی ماعدا نیست.

بر این اساس افعل تفضیل در روایات مذکور باید از معنای ظاهری خود فرود آید و بر مطلق فضیلت و نه افضلیت حمل شود. قرینه این عدول از معنای ظاهری نیز جمع میان ادله است. یعنی به خاطر وجود روایات متعارض از معنای متبادر ظاهری دست برمی‌داریم.

2. تنوع راهبرد به تنوع روحیات متربی: احتمال دیگر این است که نیاز تربیت به نقطه تأکید و تمرکز را به رسمیت بشناسیم، اما برحسب تکثر مخاطب و تنوع حالات و روحیات او قائل به تکثر رویکرد و تنوع راهبرد تربیتی باشیم. یعنی متربیان را متفاوت بدانیم و با هر کس از یک نقطه متناسب او آغاز کنیم. مربی با شناختی که از مخاطب و اطوار روحی او به دست می‌آورد موظف است راهبرد تربیتی خود را معلوم سازد و با نوعی مدیریت سر صحنه و اقتضایی، نقطه محوری را در جان او تشخیص دهد. تربیت یک الگوی از پیش تعیین شده معین ندارد. از این جهت مربی نیز یک موضوع مشخص را به عنوان اولویت در همه موارد دنبال نمی‌کند.

روایات زیر شاهدی بر این مدعا هستند. در این روایات توصیه‌های مختلفی به اشخاص ارائه شده است.

جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِی (ص) فَقَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی. فَقَالَ احْفَظْ لِسَانَک. قَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی. قَالَ احْفَظْ لِسَانَک. قَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی. قَالَ احْفَظْ لِسَانَک. وَیحَک وَ هَلْ یکبُّ النَّاسَ عَلَی مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ إِلا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ[[88]](#footnote-88)

علی بن سوید: قُلْتُ لابی الحسن (ع) أَوْصِنِی، فَقَالَ آمُرُک بِتَقْوَی اللَّهِ ثُمَّ سَکتَ[[89]](#footnote-89)

جَاءَ رَجُلٌ إِلَی النَّبِی (ص) فَقَالَ یا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِی فَقَالَ لاتَدَعِ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَإِنَّ مَنْ تَرَکهَا مُتَعَمِّداً فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ مِلَّةُ الاسْلامِ[[90]](#footnote-90)

نوف البکالی: قُلْتُ لامیر المومنین (ع) یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عِظْنِی فَقَالَ یا نَوْفُ أَحْسِنْ یحْسَنْ إِلَیک. فَقُلْتُ زِدْنِی یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ. فَقَالَ یا نَوْفُ ارْحَمْ تُرْحَمْ. فَقُلْتُ زِدْنِی یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ. قَالَ یا نَوْفُ قُلْ خَیراً تُذْکرْ بِخَیرٍ. فَقُلْتُ زِدْنِی یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ. قَالَ اجْتَنِبِ الْغِیبَةَ فَإِنَّهَا إِدَامُ کلابِ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ (ع) یا نَوْفُ کذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلالٍ وَ هُوَ یأْکلُ لُحُومَ النَّاسِ بِالْغِیبَةِ، وَ کذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلالٍ وَ هُوَ یبْغِضُنِی وَ یبْغِضُ الائِمَّةَ مِنْ وُلْدِی، وَ کذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلالٍ وَ هُوَ یحِبُّ الزِّنَا، وَ کذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مُجْتَرٍ عَلَی مَعَاصِی اللَّهِ کلَّ یوْمٍ وَ لَیلَةٍ. یا نَوْفُ اقْبَلْ وَصِیتِی لاتَکونَنَّ نَقِیباً وَ لا عَرِیفاً وَ لا عَشَّاراً وَ لا بَرِیداً. یا نَوْفُ صِلْ رَحِمَک یزِیدُ اللَّهُ فِی عُمُرِک، وَ حَسِّنْ خُلُقَک یخَفِّفِ اللَّهُ فِی حِسَابِک. یا نَوْفُ إِنْ سَرَّک أَنْ تَکونَ مَعِی یوْمَ الْقِیامَةِ فَلاتَکنْ لِلظَّالِمِینَ مُعِیناً. یا نَوْفُ مَنْ أَحَبَّنَا کانَ مَعَنَا یوْمَ الْقِیامَةِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلا أَحَبَّ حَجَراً لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ. یا نَوْفُ إِیاک أَنْ تَتَزَینَ لِلنَّاسِ وَ تُبَارِزَ اللَّهَ بِالْمَعَاصِی فَیفْضَحَک اللَّهُ یوْمَ تَلْقَاهُ. یا نَوْفُ احْفَظْ عَنِّی مَا أَقُولُ لَک تَنَلْ بِهِ خَیرَ الدُّنْیا وَ الاخِرَة[[91]](#footnote-91)

سَعِیدِ بْنِ هِلالٍ: قُلْتُ لابِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَوْصِنِی. قَالَ أُوصِیک بِتَقْوَی اللَّهِ وَ الْوَرَعِ وَ الاجْتِهَادِ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لاینْفَعُ اجْتِهَادٌ لا وَرَعَ فِیهِ[[92]](#footnote-92)

ابوذر: قلت لرسول الله (ص) یا رسول الله أوصنی قال أوصیک بتقوی الله فإنه رأس أمرک کله. قلت یا رسول الله زدنی. قال علیک بتلاوة القرآن و ذکر الله؛ فإنه ذکر لک فی السماء و نور لک فی الارض. قلت یا رسول الله زدنی. قال علیک بالجهاد، فإنه رهبانیة أمتی. قلت یا رسول الله زدنی. قال علیک بالصمت إلا من خیر فإنه مطرد للشیطان عنک و عون لک علی أمر دینک. قلت یا رسول الله زدنی. قال إیاک و کثرة الضحک فإنه یمیت القلب و یذهب بنور الوجه. قلت یا رسول الله زدنی. قال انظر إلی من هو تحتک و لاتنظر إلی من هو فوقک. فإنه أجدر أن لاتزدری نعمة الله علیک. قلت یا رسول الله زدنی. قال صل قرابتک و إن قطعوک، و أحب المساکین و أکثر مجالستهم. قلت یا رسول الله زدنی. قال لاتخف فی الله لومة لائم. قلت یا رسول الله زدنی. قال یا أباذر لیردک عن الناس ما تعرف من نفسک و لاتجد علیهم فیما تأتی و کفی بالرجل عیبا أن یعرف من الناس ما یجهل من نفسه و یجد علیهم فیما یأتی قال ثم ضرب علی صدری و قال یا أباذر لا عقل کالتدبیر و لا ورع کالکف و لا حسب کحسن الخلق[[93]](#footnote-93)

در همه این احادیث می‌توان نوعی اکتفا به توصیه واحد را مشاهده کرد. یعنی برخلاف احتمال اول توصیه تربیتی ابتداءً واحد است. امام معصوم در برخورد اول تنها به یک دستور اکتفا می‌کنند اما اگر مخاطب تقاضای بیش از آن داشته باشد، از آن دریغ ندارند.

استناد به این روایات در صورتی روا است که این روایات را در مقام تربیت بدانیم. اما اگر کسی بگوید این روایات در مقام تربیت به معنای خاص نیست بلکه در مقام تعلیم و بیان خوب و بدها است و نظر به توصیه عمومی دارد، نمی‌توان بدان استناد کرد.

ممکن است اشتراک انسان‌ها در فطرت واحد انسانی را با این نظریه در صورت کلان خود مغایر بدانیم. یعنی بگوییم از آنجا که انسان‌ها فطرت واحد دارند نمی‌توان پذیرفت که راهبرد تربیتی برای آنان به‌کلی متفاوت باشد. اگر سرمایه‌ها و محدودیت‌های انسان‌ها مشترک است مسیر تحول آنان نیز مشترک خواهد بود. بنابراین لااقل در سطح کلیات می‌توان یک راهبرد واحد را برای همه انسان‌ها در نظر گرفت و عبارت «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق» و آیة «و لکل وجهه هو مولیها» را به دایره جزئیات اختصاص می‌دهیم. یعنی سوال فعلی ما این گونه است که قرآن کریم برای تربیت انسان به قول مطلق چه رویکرد تربیتی را در نظر گرفته است. نه برای تربیت کسی که تا مراحل و منازلی پیش رفته است. شکی نداریم که هرکس به اقتضای روحیات و ویژگی‌های شخصی خود اختصاصاتی دارد، اما از سوی دیگر هم شکی نداریم که همه انسان‌ها به اقتضای انسانیت خود با هم اشتراکاتی دارند. اگر بخواهیم تنها با نظر به آن اشتراکات استراتژی تربیتی خود را بیابیم چه دستاوردی داریم؟

به هر حال اگر این وجه جمع را بپذیریم و بگوییم با هر کسی باید به تناسب روحیات و احوال او مواجه شد و راهبرد تربیتی خاصی را دنبال کرد، آنگاه هر یک از رویکردهای تربیتی پیش گفته مخاطب خاصی دارد و برای روحیات دیگر قابل توصیه نیست. بر اساسِ ویژگیِ خاصِ مخاطب، مربی باید از میان این رویکردها یکی را برگزیند و توصیه کند. طبعا با این نگاه، راهبردِ تربیت منحصر به این موارد نیست و بسته به نیاز متربی تغییر می‌کند. به همین ترتیب راز اختلاف روایات را هم در اختلاف مخاطبان باید جست. مثلا اگر شخص ثروتمندی که دائم در نماز جماعت شرکت می‌کند از افضل الاعمال سوال کند، نباید نماز را برای او به عنوان برترین عمل معرفی کرد. برترین عمل برای چنین کسی احتمالا دست‌گیری از درماندگان و انفاق در راه خدا است. برعکس اگر کسی به سخاوت و خدمت شهره باشد اما در نماز سهل‌انگاری کند برترین عمل برای او نماز و ارتباط با خدا است. کسی که مادر پیر مریضی در منزل دارد و در نماز جماعت هم مرتب حضور دارد برترین عمل برای او رسیدگی به مادر است. سعدی شیرین سخن شیراز می‌گوید:

یکی از ملوک بی انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟ گفت: تو را خواب نیم روز تا در آن یک نفس خلق را نیازاری.

به احتمال قوی امام معصوم نیز ویژگی‌های فردی مخاطب را در پاسخ در نظر گرفته و این توصیه را به صورت یک قضیه خارجیه نه قضیه حقیقیه بیان کرده است.

3. تنوع راهبرد بر حسب اصناف شخصیتی: احتمال دیگر این است که چند رویکرد تربیتی کلان فرض کنیم و انسان‌ها را در چند تیپ شخصیتی مشمول آن چند رویکرد بشناسیم. مثلا راهبرد تربیتی را به سه رویکرد عمل محور، معرفت محور و محبت محور منحصر بدانیم و متربیان را بر اساس آن طبقه‌بندی کنیم. یا سه راهبرد مبتنی بر اخلاق فردی، اخلاق بندگی و اخلاق اجتماعی را برای اصناف متفاوت توصیه کنیم.[[94]](#footnote-94) تفاوت این احتمال با صورت قبلی در این است که در این احتمال راهبردهای تربیتی بسیار محدود هستند، اما در احتمال گذشته راهبردهای فراوان و متعددی فرض شده بود.

4. راهبرد منازلیِ مرحله به مرحله: احتمال دیگر این است که نیاز تربیت به مرکز ثقل را بپذیریم اما مرکز ثقل فرایند تربیت را بر اساس گذر از مراحل رشد، متنوع و متعدد در نظر بگیریم. یعنی مربی در همراهی با متربی راهبرد تربیتی خود را به تناسب موقعیت او تغییر می‌دهد. مثلا کسی که در قدم اول رشد قرار دارد، نیاز به رویکرد عمل‌محور داشته باشد، اما در قدم بعد نیاز به رویکرد معرفت‌محور یا...

این راهبرد مبنای منازل سلوک عرفانی است و به سلیقه‌های متعددی نیز تدوین شده است. در **تعداد** و **ترتیب** این منازل نیز اختلاف فراوان وجود دارد. به مرحله‌بندی‌های معروف زیر توجه کنید؛

1. تخلیه، تحلیه، تجلیه
2. علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین
3. اسلام، ایمان، احسان
4. اسفار اربعه؛ من الخلق الی الحق، فی الحق بالحق، من الحق الی الخلق و فی الخلق بالحق
5. عقاید، اخلاق، احکام، آداب.
6. اسلام، ایمان، هجرت، جهاد

در مقابلِ کسانی که برای رسیدن به خدا تنها یک مرحله قائل‌اند و می‌گویند: یک قدم بر خویش نِه و آن دگر در کوی دوست، خواجه عبدالله انصاری در *منازل السائرین* که برترین متن کلاسیک عرفان عملی محسوب می‌شود، 100 منزل برای سلوک ذکر کرده و هر یک از این منازل را در سه سطح عوام، خواص و اخص الخواص مرتب ساخته است. خواجه نصیرالدین طوسی در *اوصاف الاشراف* به سبک و ترتیب دیگری منازل سلوک را 31 منزل برشمرده که آیه الله جوادی آملی در کتاب *مراحل اخلاق در قرآن* بدان ملتزم گردیده‌اند. بوعلی سینا در نمط نهم کتاب *الاشارات و التنبیهات*، 10 درجه برای عرفان در نظر گرفته است. قشیری در *رساله* خود نظام دیگری پیشنهاد کرده و ابوطالب مکی در *قوت القلوب* به 9 منزل اکتفا کرده است. سید بحرالعلوم نیز در *رساله تحفه الملوک* 12 مرحله ارائه داده است. *مدارج الکمال* بابا افضل کاشانی مشتمل بر 7 درجه برای رسیدن به کمال است. برخی نیز با استناد به حدیث نبوی «مدرجه الزهد[[95]](#footnote-95)» بر این تنوع و تکثر خرده گرفته و مطابق نظام موجود در حدیث، مراحل سلوک را صبر و قناعت و رضا و زهد و اخلاص و یقین معرفی کرده و پلکان حرکت آن را توکل دانسته‌اند[[96]](#footnote-96). به هر حال گویا تاکنون تحقیق مستوفایی در این زمینه صورت نگرفته و همچنان باب کاوش و تأمل در آن باز است.

با این نگاه، رویکردهای تربیتی را باید به مراحل خاص دوران رشد انسان اختصاص داد. مثلا ممکن است یک دوره از مراحل رشد اخلاقی و معنوی مبتنی بر اخلاق فردی باشد و دوره بعد مبتنی بر اخلاق بندگی و...، به همین ترتیب روایات پیش گفته نیز ناظر به شرایط رشد مخاطب تلقی می‌شود. یعنی هر یک از آن موضوعات، در مرتبه و جایگاه خود افضل الاعمال است و با در نظر گرفتن قیود و شرایطی، جایگزین‌ناپذیر محسوب می‌شوند.

5. راهبرد تکثرگرای پازلی: در این احتمال نه تنها اصل تمرکز انکار نمی‌شود بلکه ضروری نیز دانسته می‌شود. از سوی دیگر همه اهداف تربیتی مهم و تقریبا هم‌عرض شناخته می‌شوند و بر اساس یک استراتژی شرایط‌محور و اقتضایی، در مقاطع زمانی گوناگون به تناسب نیاز فرد یا اجتماع یکی از این اهداف برجسته‌سازی و عرضه می‌گردد. مثلا ما می‌توانیم بر اساس این راهبرد، در مقام خودسازی یا تربیت خانواده، یا فرهنگ‌سازیِ اجتماعی هر چند یک‌بار بر یک موضوع متمرکز شده و تبلیغات گسترده متراکمی برای نهادینه ساختن آن به پا کنیم و تا رسیدن به نتیجه، این عملیات روانی را ادامه دهیم. اهداف تربیتی مانند اجزای یک پازل همه در مرتبت خود ضروری‌اند و چندان تقدم و تأخری نیز میان آنها وجود ندارد. از هر کجا که شروع کنیم ـ مشروط به این که کل زمینه را پوشش دهیم و چیزی از قلم نیندازیم ـ مفید است. این اهداف مثل درس‌های یک کتاب است که دانستن آن برای دانش‌آموز ضروری است و یک به یک باید جذب شخصیت او شود. اما هیچ اولویت یا اولیتی میان آن‌ها وجود ندارد.

با این نگاه باید به صورت خرد به مهندسی شخصیت دست یافت. در هر زمان که با یک مشکل خاص شخصیتی مواجه شدیم باید به حال آن همت گماریم، و آن را مانند نقطه‌ای از یک نقشه کلان یا مرحله‌ای از یک برنامه عظیم اصلاحی در نظر گیریم تا در یک نگاه سیستمی و با یک عنایت فراگیر، جامعیت و مانعیت برنامه تربیتی به خوبی تأمین خواهد شد.

چندی است که بر سال‌ها و هفته‌ها نام یک مفهوم ارزشی می‌نهند و در طول آن زمان، بر آن موضوع تأکید و تبلیغ می‌کنند. این سیاست در راستای همین درک از فعالیت تربیتی و فرایند تحول است. این اقدامِ گام به گام اگر به خوبی دنبال شود و استمرار یابد به رفع آسیب‌های تربیتی و تحول پایدار شخصیتی در همه عرصه‌ها منتهی خواهد شد.

بر اساس این نگاه رویکردهای تربیتی فوق هرگز باهم ناسازگار نیستند و یک‌دیگر را نفی نمی‌کنند. بلکه هریک تنها سهمی از زمینه تربیت را با تأکید و اصرار پوشش می‌دهند. در روایات مذکور نیز از معنای تفضیل صرف نظر می‌شود و صیغه افعل تفضیل را بر معنای وصفی (اثبات شیء و نه نفی ماعدا) حمل می‌کنیم. استعمال تفضیل و ذکر افضلیت در لسان روایات نیز شاید به خاطر جلب توجه و ایجاد تأکید و تمرکز بیشتر بوده باشد. به بیان دیگر امامان معصوم به تناسب شرایط و مقاطع تاریخی و جغرافیایی، و نیاز مخاطبان هر چند یک‌بار بر روی یک موضوع متمرکز شده و برنامه تبلیغی ویژه‌ای را اجرا می‌کردند. اما امروزه که همه این ادله یک‌جا گرد آمده است در ظاهر نوعی تهافت و ناسازگاری به نظر می‌رسد. در حالی‌که این فضائل همه برای تربیت انسان لازم است و باید به مرور در شخصیت او شکل گیرد.

نکته مهم در این احتمال این است که می‌توان نوعی پیوستگی میان این معارف و صفات را نیز ادعا کرد. بدین صورت که از هر جا که آغاز کنیم، به جهت پیوستگی محتوایی و هماهنگی درونی معارف می‌توان انتظار داشت که همه معارف دیگر بدان اتصال یابند و به دنبال آن بیایند. فرض هم بر این است که چندان تفاوتی در نقطه آغاز وجود ندارد. ممکن است کسی از صبر شروع کند و همه فضائل یا عمده آن‌ها از طریق صبر به دست آورد. ممکن است کسی از عقل شروع کند و به تبع تقویت نیروی عقل به فضائل دیگر دست یابد و ممکن است کسی از صفات دیگر شروع کند، به هر حال همه فضائل به یک‌دیگر مربوط و از یک‌دیگر متأثرند. آنچه مهم است این است که جامعیت از بین نرود و منظومه آن به هم نخورد. فضائل اخلاقی معنوی به سان یک دسته گلِ به‌هم بسته است. هرگاه یکی از آنها را بیرون بکشیم همه بیرون خواهد آمد.

# خلاصه بحث

برای جمع‌بندی در این مرحله بار دیگر معلومات خود را به صورت خلاصه گرد می‌آوریم تا نقد و بررسی آنها ساده‌تر باشد؛

1. تربیت و تحول در جان انسان نیازمند تمرکز ذهنی و روانی است.
2. شایسته است این تمرکز ذهنی و روانی صرف موضوعی شود که تأثیر بیشتری در شخصیت انسان دارد. به این ترتیب فعالیت‌های تربیتی بهینه و بهره‌ورانه خواهد گشت.
3. در پاسخ به این سوال که موضوع این تمرکز چیست رویکردهای تربیتی فراوانی پدید آمده است.
4. برخی از این رویکردها عبارتند از:

* تمرکز بر روی اخلاق اجتماعی
* مردانگی و پرهیز از نامردی: اخلاق فتوت و آیین جوانمردی
* مهرورزی و محبت: اخلاق مسیحی
* اصلاحگری، روح حماسی و انقلابی
* تمرکز بر روی اخلاق بندگی
* ارتباط با خدا: اخلاق دعایی مناجاتی
* معرفت خدا (ایمان): عرفان
* تمرکز بر روی اخلاق فردی
* کرامت نفس
* خودشناسی
* اعتدال نفس
* اراده
* عمل
* غفلت‌زدایی و هشیارسازی (یقظه)
* عقل
* تمرکز بر روی اخلاق ولایت
* ولایت و محبت اهل بیت
* توسل
* مهدویت

اینک برای ادامه راه به این گزاره‌ها نیز به عنوان چند گزاره مفروض نظر کنیم:

1. اگر چه این تعدد پاسخ‌ها در منابع دینی و نیز در نظر اندیشمندان اخلاق و تربیت،‌ به حسب ظاهر ما را به تشتت فکری رسانده و راه را مشکل کرده است ولی نباید انکار کرد که دایره انتخاب ما محدود‌تر شده و بسیاری از عناوین دیگر را از ذیل پاسخ خارج گردانده است. یعنی لطف این بررسی و ثمره گردآوری این نظریات در این است که مثلا 150 گزینه را تبدیل به 15 گزینه کرده است. اکنون حساسیت ما بر این عناوینِ درشت، بیشتر شده و دایره مقایسه ما کوچک‌تر گردیده است.
2. نقطه تمرکز در تربیت، نقطه‌ای محوری است که بیشترین تأکید را در زمان مشخصی دریافت می‌کند. اما نمی‌توان ادعا کرد که این نقطه تنها نقطه‌ای است که بدان اهتمام می‌شود. اگر بر یک نقطه تأکید کردیم به این معنا نیست که نقاط دیگر ـ دست کم به صورت طولی ـ مورد توجه قرار نمی‌گیرد. نقطه تمرکز اهتمام اولیه مربی را نشان می‌دهد. جای این دارد که در مقام تربیت از اولویت دوم و سوم نیز پرسش شود.
3. جامعیت شخصیت و برخورداری‌های شخصیتی متنوع، مطلوب است. مربی باید از متربی خود شخصیتی کامل و ذو ابعاد پدید آورد و در رشد همه‌جانبه او بکوشد. متربی نیز باید به این حقیقت آگاه باشد که اکتفا به برخی از ویژگی‌ها کافی نیست.
4. برای آنکه همه این مطلوبیت‌ها در شاکله شخصیتی متربی پدید آید لازم است در زمان‌های متوالی و به صورت پی‌گیر بر هر یک از آنها اهتمام ویژه و تمرکز شود. یعنی پس از ترسیم سیمای جامع اخلاقی شخص به گونه‌ای که همه ابعاد در او لحاظ شده باشد و همه برخوداری‌های او مد نظر باشد و نسبت میان آن ویژگی‌ها نیز معلوم شده باشد تلاش کنیم در دوره زمانی مناسبی با تمرکز روی یک یک آن اهداف تربیتی، آن نظام ارزش‌ها را در جان اشخاص محقق سازیم. یعنی به جای تأکید بر یک راهبرد به سوی یک نقشه راهبردی می رویم و بر اساس آن نقشه استراتژیک ـ که نظام تربیت نام داردـ حرکت گام به گامی آغاز می کنیم و هر گام را با ایجاد تمرکز ذهنی و روانی به استحکام و اتقان بر می‌داریم.
5. کشف مناسبات میان این ویژگی‌ها و مطلوبیت‌ها ـ چه از منابع نقلی و چه از راه تحلیل روان‌شناختی ـ به تدوین برنامه تمرکز و کشف سیر منطقی و مؤثر تربیت کمک خواهد کرد.

بدین ترتیب نیاز به تدوین **نظام تربیتی** آشکار می‌گردد. این نظام تربیتی، دالان حرکت به سوی آن مدل جامع، و برنامه زمانیِ[[97]](#footnote-97) تحصیل آن ارزش‌ها است. این برنامه صرفا نقشه نظری حرکت ما است و استراتژی ما را نشان می دهد.

# به سوی کشف نظام تربیت اخلاقی

مناسب است پیش از ادامه بحث، مفهوم نظام و انواع مصادیق آن را بیشتر بررسی کنیم.

اگر فهرستی از فضائل و رذائل یا خوب و بدها در اختیار داشته باشیم به صورت‌های مختلف می‌توانیم آنها را آرایش دهیم. مثلا می‌توانیم به وجود کتبی و لفظی آنها توجه کنیم و یک فهرست الفبایی از آنها پدید آوریم. همچنین می‌توانیم بر اساس مناسبات مصداقی، آنان را دسته بندی کنیم. مناسبات مصداقی ـ چنانچه در علم منطق آمده ـ به «تساوی»، «عموم و خصوص مطلق»، «عموم و خصوص من وجه» و «تباین» منحصر است. با توجه به این نسبت‌های چهارگانه می‌توان انبوه رفتارهای اختیاری و ویژگی‌های شخصیتی را در گروه‌های مادر جای داد و تصویر روشن‌تری از هرم ارزش‌های اخلاقی به دست آورد. مثلا تهمت از مصادیق غیبت است و غیبت، از مصادیق ظلم به شمار می‌رود. مفهوم ظلم همچنین شامل دزدی، اکل مال یتیم،‌ حرام‌خواری، فریب و همسایه آزاری نیز هست و ... [[98]](#footnote-98). به این ترتیب می‌توان به نمودار درختی یا طرح مخروطی ارزش‌ها دست یافت.

این دو روش، در نهایت به بازآرایی ارزش‌ها یا ارائه «**نظام ارزش‌ها»** خواهد انجامید و تصویر روشن یا جامعی از فهرست ارزش‌ها و جایگاه آنان به دست می‌دهد. پس از دست‌یابی به چنین فهرستی، در مرحله بعد لازم است چگونگی ایجاد این ارزش‌ها در نفس انسان را بکاویم[[99]](#footnote-99). این کاوش به کشف «**نظام تربیت اخلاقی»** می‌انجامد.

تربیت، فرایند تحول انسان و حرکت او از صورت موجود به وضعیت مطلوب است. اگر آرایش ارزش‌ها بر اساس ترتیب پیدایش آنها در جان انسان باشد، **نظام تربیت** به دست آمده است. نظام تربیت اخلاقی نظم حاکم بر فرایند تحول اخلاقی را عرضه خواهد کرد. یعنی در نظام تربیتی رابطه میان مفاهیم (یا وجود ذهنیِ) این ارزش‌ها مد نظر نیست. بلکه رابطه میان وجود خارجی و تحقق عینی آن ارزش‌ها در جان آدمی کشف و ارائه می‌شود.

**نظام ارزش‌ها** بیان می‌کند چه چیزی خوب و چه چیزی خوب‌تر است. یا چه چیزی بد و چه چیزی بدتر است. کدام ارزش در ذیل دیگری قرار می‌گیرد و چه رابطه مفهومی یا مصداقی میان آنان برقرار است؟ ارزش‌های اصلی و مادر کدام‌اند و فروع و فرزندان آن کدام؟ اما **نظام تربیت** باید بیان کند که برای تربیت انسان تحقق یک ارزش بر تحقق کدام ارزش مقدم یا متوقف است؟ پیدایش ارزش‌ها چه ترتیبی دارد و از چه کانالی می‌گذرد؟ ما در این بحث به دنبال **نظام تربیت** هستیم نه **نظام ارزش‌ها**.

نظام تربیت دستورالعمل قدم به قدم تربیتی است که راهنمای اقدامات تربیتی مربی در مراحل مختلف قرار می‌گیرد و می‌تواند به صورت لحظه به لحظه معیار حرکت تحولی باشد. مربی اگر چنین نقشه راهی در اختیار داشته باشد می‌تواند در ارتباط با متربی به سرعت موقعیت خود را بیابد و بهترین تصمیم را اتخاذ کند.

با این نگاه اگر ما یک الگوی فراگیر تربیت پدید آوریم، چه بسا همه رویکردهای تربیتی پیش‌گفته یا اکثر آنها به رسمیت شناخته شود و در یک الگوریتم جامع تربیتی هر یک در جایگاه خاص خود قرار گیرد. این رویکردهای متنوع مانعه الجمع نیستند. آنچه آنها را مانعه الجمع می‌نمایاند ادعای میدان‌داری انحصاری و بلامنازع آنان است و لسان نفیی که در مدلول التزامی هر یک وجود دارد. اگر مرتبه و جایگاه این رویکردها را بیابیم این لسان نفی به حوزه و شرایط خاصی محدود می‌شود و سازشی بنیادین میان آنها پدید می‌آید.

به بیان دیگر هر یک از رویکردهای گذشته هدفی میانی برای تربیت اخلاقی و معنوی ارائه می‌دهند. **راهبرد تربیت** راه رسیدن به این اهداف را نشان می‌دهد. این راه از کنار همه اهداف تربیتی عبور می‌کند و همه آنها را پوشش می‌دهد یعنی ترتیب به دست آوردن آن‌ها را می‌نمایاند. بی‌شک برای پدید آوردن این ویژگی‌ها در جان یک انسان، اکسیر اعظمی وجود ندارد که یک‌باره همه این کمالات را به او منتقل سازد و ماده سحرآمیزی سراغ نمی‌توان گرفت که به نحو معجزه‌آسا تمام شخصیت او را متحول کند و به گونه‌ای جامع سامان بخشد. این ویژگی‌ها را با حوصله و یک به یک باید به دست آورد. اما بر اساس طرحی کامل، احتمالا راهی میان‌بر و کوتاه می‌توان یافت که با صرف کمترین هزینه به دریافت بیشترین کمال و جامع‌ترین صورت بینجامد. ما اکنون در صدد یافتن چنین راهی هستیم.

به یک احتمال دیگر نیز باید توجه کرد: پس از پذیرش اصل نیاز به این الگوریتم جامع تربیتی می‌توان فرض کرد که دالان حرکت تربیتی انسان‌ها واحد نباشد. یعنی حتی برای یک فرد هم بیش از یک خط سیر وجود داشته باشد. به بیان دیگر برای رسیدن به غایت رشد اخلاقی و معنوی راه‌های متنوعی وجود داشته باشد که ثبوتا نتوان برای یکی بر دیگری ترجیحی یافت. یعنی راه‌هایی جایگزین‌پذیر که از حیث کمیت و کیفیت واقعا مساوی باشند. مثلا معدل امتیازات هر یک پس از جمع و تفریق مزیت‌ها و نواقص، یکسان باشد.[[100]](#footnote-100)

نیز می‌توان فرض کرد که این راه‌ها ـ از حیث کمیت یا کیفیت ـ واقعا متفاوت باشند، اما دست‌یابی قطعی به اولویت یکی بر دیگری امکان‌ناپذیر باشد. یعنی حتی بعد از بررسی‌های کارشناسانه هم نتوان به قسم حضرت عباس (ع) یکی را بر دیگری ترجیح داد و نتوان به فرمولی قاطع یا خط‌کشی میلی‌متری برای ارزشگذاری در مرحله بعد دست یافت.

# فرایند پیشنهادی

در این جا باید طرحی ارائه شود که در آن همه ارزش‌های انسانی به صورتی سازمان یافته و منسجم وجود داشته و ترتیب به دست آوردن آنها نیز معلوم باشد. ارائه چنین طرحی بسیار دشوار است. اما خطوط کلی آن را می‌توان در چند قدم تعیین کرد. در این نوشته قدم‌های اولیهاین روند ترسیم شده است.

## قدم اول: ایمان و عمل

برترین ارزش، در دستگاه ارزشی اسلام ایمان به خدا است. برتری ایمان نسبت به سایر ارزش‌ها نه برتری نسبی که برتری رتبی است. یعنی همه ارزش‌های انسانی در پرتو ایمان به خدا شکل می‌گیرد و هیچ صفت خوب یا فعل ارزشمندی بدون ایمان معنا و ارزش ندارد. اگر ایمان را در رأس هرم خوبی‌ها قرار دهیم می‌توانیم این هرم را تا به قاعده ترسیم کنیم. اما اگر ایمان را از رأس هرم برداریم کل آن هرم فروخواهد ریخت. ایمان کیمیای عمل و اکسیر روح‌بخش آن است.

اندیشمندان بزرگ مسلمان از شیعه و سنی در مقام استقصای گزاره‌های اخلاقی، محوریت را به **ایمان** داده و همه فضائل و رذائل را گرد ایمان آورده‌اند. بزرگ‌ترین و معتبرترین جامع حدیثی شیعه «کافی» تمام روایات اخلاقی را در کتاب *الایمان و الکفر* ذیل دو عنوان ایمان و کفر جمع کرده است. در میان اهل سنت نیز کسانی مانند بیهقی در *شعب الایمان* و حسین بن حسن حلیمی در *منهاج الدین فی شعب الایمان* با استناد به حدیث معروف نبوی[[101]](#footnote-101)، روایات اخلاقی را در بیان شاخه‌های **ایمان** به رشته تحریر درآورده‌اند.

هیچ عمل صالحی بدون ایمان منشأ ارزش نیست و انسان را رشد نمی‌دهد. اما اگر ایمان وجود داشته باشد هر عمل صالحی ارزشمند است. زیرا موجب افزایش ایمان می‌گردد.

الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه[[102]](#footnote-102)

با توجه به جایگاه انحصاری ایمان، در نظام ارزش‌های انسانی می‌توان حدس زد که دستگاه تربیت نیز ایمان را به عنوان یک عنصر محوری و اصیل شناخته باشد. تفاوت نظام ارزشی با نظام تربیتی در این جا نمایان می‌شود که در نظام ارزشی عمل صالح ذیل ایمان قرار می‌گیرد، اما در نظام تربیتی عمل صالح در عرض ایمان جای دارد. پیوند میان ایمان و عمل در مقام تربیت بسیار وثیق است. عمل صالح نشان صدق ایمان است و اگر ایمان، بدان آراسته نباشد ادعای صادقی نیست. آن که ایمان دارد لاجرم بر اساس آن عمل می‌کند و اگر از عمل برخوردار نباشد ایمان پایداری ندارد. ایمان که منشا همه ارزش‌ها است بدون عمل از بین می‌رود و صداقتی در آن نیست.

الایمان لایکون الا بعمل و العمل منه ولا یثبت الایمان الا بعمل

امام صادق (ع): لایقبَلُ اللَّهُ عَمَلاً إِلاّ بِمَعرِفَةٍ. وَ لا مَعرِفَةَ إِلاّ بِعَمَلٍ. فَمَن عَرَفَ، دَلَّتهُ المَعرِفَةُ عَلَی العَمَلِ وَ مَن لَم‏یعمَل فَلا مَعرِفَةَ لَه.[[103]](#footnote-103)

خدا، عملی را جز با معرفت نمی‏پذیرد و معرفت جز با عمل به دست نمی‏آید. کسی که معرفت یافت، همان معرفت او را به عمل می‏خواند و کسی که عمل نکند معرفت ندارد.

این پیوند دوسویه میان ایمان و عمل چنان مستحکم است که در برخی از روایات عمل صالح جزو ایمان برشمرده شده است.

قال (ع): الایمان عمل کله[[104]](#footnote-104)

بنابراین گرچه **نظام ارزشی** قرآن کریم یک کانونی است، اما **نظام تربیتی** قرآن به وضوح دوکانونی معرفی شده است؛ ایمان و عمل صالح. در قرآن کریم این دو عامل به عنوان برترین عوامل سعادت معرفی شده و با بیش از هفتاد مرتبه تکرار متقارن بیشترین تأکید و اهتمام را در میان مفاهیم تربیتی دینی دریافت کرده‌اند.[[105]](#footnote-105)

ظاهرا در مقام تربیت نباید میان ایمان و عمل صالح ترجیحی قائل شد. یعنی مقدار تأکید بر ایمان معادل تأکید بر عمل صالح خواهد بود. اگر فرض کنیم اصل رویکرد ترکیبی و دوکانونی پذیرفته شود اما تأکید بر عمل بیشتر باشد احتمال ظاهرگرایی و اکتفا به عمل خشک و بدون روح بالا می‌رود،‌ از سوی دیگر اگر بر ایمان و معرفت تأکید بیشتری جاری شود و نقش عمل کمرنگ جلوه کند احتمال در افتادن به وادی عرفان‌های کاذب و تعطیل عمل صالح به بهانه داشتن دل پاک و رسیدن به حق بالا می‌رود. از این جهت در یک حرکت تربیتی متین باید ایمان و عمل صالح را به صورت کاملا موازی و مساوی دنبال کرد. به این روایت شریف توجه فرمایید.

قال أمير المؤمنين (ع): أفضل ما توسل به المتوسلون الإيمان بالله و رسوله، و الجهاد في سبيل الله، و كلمة الإخلاص فإنها الفطرة، و إقامة الصلاة فإنها الملة، و إيتاء الزكاة فإنها من فرائض الله، و صوم شهر رمضان فإنه جنة من عذاب الله، و حج البيت فإنه ميقات للدين و مدحضة للذنب، و صلة الرحم فإنه مثراة للمال و منسأة للأجل، و صدقة السر فإنها تذهب الخطيئة و تطفئ غضب الرب، و صنائع المعروف فإنها تدفع ميتة السوء، و تقي مصارع الهوان[[106]](#footnote-106)

بنابراین تلفیق ایمان و عمل صالح نقطه عزیمت تربیت اسلامی و همان موضوع تمرکزی است که تاکنون به دنبال آن بودیم. نقطه عزیمت تربیت برخلاف برخی دیدگاه‌ها نه علم است، نه اخلاق و نه عمل، در فرهنگ اسلامی ضمن اعتراف به ارزش والای علم در پرتو ایمان، علم مهم‌ترین و کلیدی‌ترین عنصر تربیت به شمار نمی‌رود. هیچ یک از اخلاقیات (مثل شجاعت، جوانمردی، سخاوت، نظم، حیا، حکمت و حتی اعتدال قوای نفس که به عنوان قاعده زرین اخلاق معرفی شده است) نیز تاب تحمل این بار را ندارد. زیرا این صفات تا در پرتو ایمان قرار نگیرند و مصداق عبودیت پروردگار نباشند، ارزش ندارند. عمل بدون ایمان هم توصیه نمی‌شود[[107]](#footnote-107). تقویت اراده انسانی که نقطه تمایز انسان و حیوان است و آمادگی برای اقدام و عمل به شمار می‌رود، گرچه شرط لازم تربیت است، اما به صورت مستقل و بدون لحاظ ایمان ـ مانند روش مرتاض‌ها ـ دنبال نمی‌شود. راه تربیت از ترکیب مزجی ایمان و عمل صالح آغاز می‌شود و استراتژی تربیت را با یک رویکرد ترکیبی باید دنبال نمود. ترکیب ایمان و عمل صالح در لسان منابع دین با دو واژه غنی و سرشار **تقوای الهی و عبودیت** بیان شده است.

### تقوای الهی

نقش انحصاری تقوا در ارزش و کرامت انسان و کثرت استعمال این واژه و مشتقات آن (حدود 250 مرتبه) در قرآن کریم، بسیار معنادار و توجه برانگیز است. تقوا در نظام اخلاق قرآنی حاصل ضرب **ایمان** و **عمل صالح** است که به صورت مکرر (بیش از 70 مرتبه) به عنوان دو عامل سعادت معرفی شده است. یعنی تقوای قرآن، تقوای الهی و مابعد الایمان است و در آن بینش و گرایش و کنش اشراب شده است. این تکرار و تأکید نیز معنادار است. در بادی امر به نظر می‌رسد که قرآن کریم دو نقطه کانونی برای تربیت معرفی کرده است. ولی تقوا به نحو شگفت‌انگیزی این دو عامل را ترکیب کرده و یک‌پارچه عرضه می‌کند.

تقوا از حیث مفهوم، در فرهنگ اخلاقی اسلام بسیار غنی است. توجّه به متعلّق تقوا در آیات قرآن کریم ضرروی است. در غالب آیات قرآن، واژه «تقوا» با نام «خدا» همراه شده و از انسان‏ها «تقوای الهی» خواسته شده است:

وَ اتَّقُو اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون[[108]](#footnote-108) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطیعونِ[[109]](#footnote-109) اعبدوا اللَّه و اتقوه[[110]](#footnote-110)

این آیات هدف و غایت کنترل نفس و خویشتن‏داری را بیان می‏کند. تقوای مورد نظر قرآن تنها تسلطّ بر خویش نیست. قدرت اراده و تسلط بر کشش‌ها و امیال در مرتاضان هندی و برخی عرفان‌های انحرافی نیز دیده می‌شود. آنچه مهم است تسلط بر خویش و مهار خواسته‌های درونی است برای اجرای امر پروردگار و جلب رضایت او. قرآن کریم همین افزوده را در مخالفت با نفس نیز بیان کرده است؛

وَ أَمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّه وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الهَوی فَإِنَّ الجَنَّةَ هِی المَأوی[[111]](#footnote-111)

یعنی مخالفت با نفس اگر برخاسته از خوف مقام پروردگار باشد بهشت را به ارمغان می‌آورد وگرنه به تنهایی موضوعیت ندارد. بنابر این تقوا در فرهنگ قرآن دو عنصر اساسی دارد؛ یکی تسلط بر خود و دیگری ملاحظه حضور خدا. و هرچه قدرت انسان برای حفظ و نگهداری خود بیشتر و آدمی در مقابل درخواست نفس توانمندتر باشد، بهرة افزون‏تری از ارزش و کرامت برای او رقم خورده‏است مشروط بر اینکه ترک خواهش‏های نفسانی به هدف اجرای خواستة الهی انجام گیرد:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحون[[112]](#footnote-112)

«اتّقوا» در آیة بالا معادل «لااله» و «اللَّه» در آن، معادل «الا اللَّه» در کلمة توحید است و آیة شریفة اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکم تُفلِحُون پیامی جز قولوا لا إلهَ إلا اللَّه تُفلِحوا ندارد.

بنابراین گرچه ابتدا تقوا را از رویکردهای عمل‌محور برشمرده‌ایم ولی پس از غنی‌سازی مفهومی تقوا نباید از تفاوت آشکار آن با اراده و جهاد با نفس در اشراب **ایمان به خدا و توجه به حضور او** غفلت کرد.

به تعبیر دیگر کلیدواژه **تقوا** میان رویکردهای تربیتی عمل‌محور و رویکردهای تربیتی اخلاق بندگی آشتی ایجاد می‌کند و وجه جمع رضایت‌بخشی برای آنان به شمار می‌رود. می‌توان تأکید برنامه‌های تربیتی را روی عنصر تقوا متمرکز کرد.

امام علی (ع): التقی رئیس الاخلاق[[113]](#footnote-113)

تقوا سرکرده و رئیس اخلاق است.

در روایات معصومین (ع) از تقوا به عنوان رأس حکمت[[114]](#footnote-114)، رأس همه امور[[115]](#footnote-115)، محکم‌ترین شالوده[[116]](#footnote-116)، بهترین روزی دنیا و آخرت[[117]](#footnote-117)، رئیس همه نیکی‌ها[[118]](#footnote-118)، برترین گنج[[119]](#footnote-119) و مایه رستگاری[[120]](#footnote-120)، یاد شده است و بیان شده که هیچ جایگزینی برای تقوا وجود ندارد[[121]](#footnote-121). از این رو در برنامة همه پیامبران و سفیران الهی دعوت به تقوا به صورت یک تکیه کلام آشکار به‏چشم می‏خورد.[[122]](#footnote-122)

### عبودیت

پیامبر اسلام (ص) پس از دریافت افتخار رسالت، در اولین خطاب خود با مردم تأکید بر عبودیت و توحید داشتند و در فرایند تحول «انسان جاهلی» به «انسان تربیت‌یافته مؤمن» از لااله‌الاالله آغاز کردند؛

قُولوا لا الهَ الا اللّهُ تُفلِحوا. [[123]](#footnote-123)

به بیان پیامبر اسلام (ص) و همه پیامبران آسمانی، راز فلاح و سعادت و کمال آدمیان در این کلمه طیبه نهفته است.[[124]](#footnote-124) البته پیدا است که تنها به‏زبان‏آوردن این جمله برای سعادت و فلاح انسان کفایت نمی‏کند و یقیناً مراد رسول گرامی، از «قولوا» در این حدیث، حرکت مختصر زبان و ایجاد صدایی خاص در حنجره نبوده است. بلکه انسان اگر با سراسر وجود لااله‏الاالله بگوید و از چنگال بندگی غیر «الله» به‏تمام خارج شود به سعادت و رستگاری می‏رسد و هرچه در مراتب بندگی بالاتر رود به قلّة انسانیت نزدیک‏تر شده است.

اکنون معنای واژة «إله» را مرور نماییم. «إلهِ» هر کس آن است که او را می‏پرستد و در مقابلش خضوع و کرنش می‏کند. موجودی است که بندگی‏اش می‏کند و فرمانش می‏برد و بی‏چون وچرا اطاعتش می‏نماید. ما آن‏گاه در ادّعای بندگی خدا صادقیم که از اطاعت غیر خدا درآییم و جز به رضایت او حرکتی نکنیم. به همة مدّعیان الوهیت، «لااله» بگوییم و فقط تحت فرمان «الله» قرار گیریم. آن‏گاه که از بندگی هواها و هوس‏ها، آداب و رسوم و عادت‏ها، ضعف‏ها و انفعالات و اسارت‏ها و همة قدرت‏ها خارج شویم و یکسره بندة حق باشیم. بر این اساس هر عملی که به قصد اطاعت پروردگار و رضایت او انجام گیرد، عبودیت اوست و به زبان حال لااله‏الاالله می‏گوید و هر چه به‏قصد دیگری باشد بندگی غیر خداست و الوهیت معبود دیگری را در جان ما ترویج می‏کند.

حرکاتی که به قصد برآوردن خواهش‏های دل از ما صادر می‏شود بندگی خدا نیست. بندگی هوا است؛

أَفَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ[[125]](#footnote-125)

آیا کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده دیده‏ای؟

اطاعت بی قید و شرط از آداب و رسوم و سنّت‏ها هم مصداق بندگی غیر خداست. کسی‏که قدرت مخالفت با ارزش‏های بی‏ریشة اجتماعی را ندارد بردة حلقه‏به‏گوش آن‏هااست. کسی‏که اطاعت فرمان خدا را تنها به جهت تبعیت از عُرف و حفظ آبروی اجتماعی کنار می‏گذارد، بندة خدا نیست.

تبعیت از عادت هم نوعی اطاعت از غیر خداست. «عادت کرده‏ام» یعنی تحت ارادة خدا قرار نمی‏گیرم. فرمان‏بر خدا نیستم. بنده و دربند عادات خود هستم و از اطاعت آن سر باز نمی‏زنم. امّا اگر لااله‏الاالله در همة زوایای جان ما نفوذ کرده‏باشد و فرماندهی خدا در وجود ما رسمیت یافته‏باشد مخالفت با عادات و ملکات، به این پایه دشوار نیست.

گسترة وسیعی از اعمال ما، از سر ضعف و انفعال صادرشده: خشم، شرم، هراس، کنجکاوی، سستی، تنفّر، ترحّم، تعصّب، طمع، علاقه، تقلید و ... محرک‏ها و انگیزه‏هایی است که دائماً در وجود ما فعّالیت می‏کند و هریک ما را به سویی می‏کشد؛ گاهی به اطاعتشان کاری را انجام می‏دهیم. و گاهی تحت امرشان کاری را ترک می‏کنیم. این‏ها فرماندهان وجود ما هستند که تاب تخلّف از اوامرشان را نداریم. هریک از این‏ها ما را به خاکساری و کرنش و کوچکی می‏طلبد و به بندگی دعوت می‏کند. و مگر عبودیت، غیر از این است؟

اطاعت و تبعیت مطلق از انسان‏های دیگر هم یکی از مصادیق بندگی غیر خداست. هرجا که فرمان دیگران را بر فرمان خدا مقدّم سازیم، از ارزش والای انسانی فاصله گرفته‏ایم. البتّه روشن است که تبعیت از غیر، غالباً به یکی از انفعالات درونی مثل ترس، طمع، خجالت و ... بازگشت دارد و برای اصلاح آن نیز باید به خویشتن رجوع کنیم. این پدیده بیش از آنکه «بردگی غیر» باشد «بندگی خود» است. از این‏رو آزادگی از نفس مقدّم بر رهایی از چنگال دیگران است.

«مدرّس» شهید، قهرمان سرافراز میدان بندگی خدا، طی نامه‏ای که تنها دست‏خط مدرّس خطاب به شاه است بدون هیچ‏گونه القاب و تعارفات که معمول آن زمان بوده چنین می‏نویسد:

شهریارا خداوند دوچیز به من نداده است؛ یکی ترس و دیگری طمع، هرکس با مصالح ملّی و امور مذهبی همراه باشد، من هم با او همراهم و الا نه. [[126]](#footnote-126)

بنابراین عبودیت ظهور و بروز عملی دارد و صرفا به بینش و شناخت برنمی‌گردد. از این جهت آن را رویکردی ترکیبی دانستیم. زیرا در عبودیت، شناخت و عمل به یک‌دیگر گره خورده‌اند.

وقتی خود را به کسی می‏سپاریم و بی هیچ قید و شرطی سر در کمند او می‏نهیم و به میل و فرمان و ارادة او حرکت می‏کنیم و تسلیم او می‏شویم او را عبودیت و عبادت کرده‏ایم. و متقابلا هر عامل و نیرویی چه از درون وجود و شخصیت خود ما و چه عوامل گوناگون بیرون از ما که ما را به‏گونه‏ای رام و مطیع ساخته و تن و جان ما را در قبضة خود گرفته و انرژی ما را در جهتی که خواسته به‏کار افکنده، ما را «عبد» خود ساخته است....

در آیات قرآن کریم فرمانبری از فرعون، از سران رژیمش، از طاغوت و از شیطان به «عبادت» تعبیر شده و در مجموع به اضافة آیات متعدّد دیگری از قرآن، نمایشگر آن است که «عبادت» در مفهوم قرآنیش پیروی و تسلیم و اطاعت مطلق است در برابر یک قدرت واقعی یا پنداری، از روی طوع و رغبت یا از سر کره و اجبار، همراه با حُسن تقدیس و ستایش معنوی یا بدون آن. در هرصورت، آن قدرت، معبود است و آن اطاعتگر، عبد و عابد. [[127]](#footnote-127)

عبودیت ترکیبی از شناخت و گرایش و رفتار است.

## قدم دوم: توسعه عمل صالح به فردی و اجتماعی

پس از نهادینه سازی اصل ایمان و عادت به عمل در شخصیت متربی، نوبت به مرحله بعد خواهد رسید. در این مرحله باید هر یک از ایمان و عمل را تقویت کرد و توسعه بخشید. توسعه عمل در این مرحله، کشاندن قلمرو آن به عمل **اجتماعی** است.

در بعد حیات اجتماعی، ارزش انسان بر اساس خدماتی که ارائه می‏دهد، تعیین می‏شود هر چه این خدمات ارزنده‏تر و گسترده‏تر باشد، تأثیر وجود شخص در جامعه بالاتر و در بعد اجتماعی موفق‏تر است.

در اجتماع انسانی هرچه توانمندی، کارآیی، لیاقت و قدرت انسان بیشتر و به قول معروف «با عُرضه‏تر» باشد، و بتواند خدمت بیشتری ارائه کند شایسته‏تر است.

عمل فردیِ برخاسته از ایمان ارزش بُعد فردی وجود انسان را بالا می‌برد و عمل اجتماعیِ برخاسته از ایمان ارزش بُعد اجتماعی او را و بدین ترتیب الگوی انسان ترازِ دین «مؤمن عامل خدوم» خواهد بود.[[128]](#footnote-128)

برای توضیح و تبیین عمل اجتماعی و ارزش خدمت به مقایسه سه شخصیت متفاوت در میان کارگزاران دولت علوی(ع) می‌پردازیم؛ شخصیت اول مالک اشتر نخعی است که از سویی توان مدیریت بسیار بالا و قدرت جسمی و فکری و روحی عظیمی دارد و از سوی دیگر، در مراتب بالای ایمان و ولایت و معنویت قرار گرفته است؛ بدین جهت، هم در حیات فردی و هم در حیات اجتماعی مورد رضایت کامل امام زمان خویش است.

شخصیت دوم شخصیتی عارف و خودساخته چون کمیل بن زیاد نخعی است که یار تنهایی امیرمومنان(ع) است و تاب تحمل معارف سنگین علوی را دارد. وی در جانب ایمان و فضایل انسانی اندوخته‏ای بس عظیم دارد و همراز و انیس حجت حق قرار گرفته است. ولی آنگاه که از جانب امام به کارگزاری شهرکی ـ به نام هیت ـ گمارده می‏شود، در دفع سپاهیان دشمن که از حوزه مأموریت او گذشتند و به تاراج مسلمانان پرداختند، ناکام می‏ماند.

در میان کارگزاران دولت علوی(ع) شخصی چون زیاد بن سمیه نیز حضور دارد. زیاد چون پدری شناخته شده نداشت و حرام‏زادة مسلَّم بود، زیاد بن ابیه (فرزند پدرش) یا ابن سمیه (فرزند سمیه، کنیز حارث بن کلدة ثقفی پزشک عرب) خوانده می‏شد؛ زیاد جانشین ابن عباس در ولایت بصره و سرزمین‏های فارس بود و دایرة حکم‌رانی وی استان پهناوری را در بر می‏گرفت که شامل بصرة کنونی، اهواز، کرمان، فارس و.. . می‏شد. او گرچه در ادارة امور مملکت بسیار کارآمد و توانا بود، اما به جهت خیانت‏های فراوان هرگز مورد اعتماد امام قرار نگرفت و بارها از سوی حضرت به خاطر فسادهایی که از او سر زد، توبیخ و ملامت شد.

بررسی این شخصیت‌ها نشان می‌دهد برخی کسان ایمان، تقوا، اخلاص، اخلاق و معنویت در ابعاد فردی را دارند، اما توان انجام امور اجتماعی و صلاحیت واگذاری مسئولیت‏های سنگین در آنها وجود ندارد. در مقابل، گروهی قدرت لازم برای انجام خدمات اجتماعی را دارند، اما ایمان، تعهد و تقوای لازم را ندارند. هیچ یک از این دو گروه بازوی قابل اعتمادی برای امام امت (کسی که مسئول هدایت اجتماع و اصلاح امور آن است) نیست.

کسانی که ایمان و عمل فردی دارند، ولی عرضة سکان‌داری یک حرکت اجتماعی را ندارند و نمی‏توانند از خود اثر و خدمت مناسبی ارائه کنند، نیروهای شایسته‏ای برای پیشبرد اهداف اسلام نیستند. از سوی دیگر، کسانی که واجد همت‏های بزرگ هستند و با سخت‏کوشی و تلاش، دانش و مهارت و کارآیی خود را بالا برده، لیاقت پذیرفتن مسئولیت‏های سنگین اجتماعی را کسب کرده‏اند، ولی در اسارت هواها و هوس‏های پست حیوانی به سر می‏برند و از ایمان و عمل فردی کم بهره‏اند نیز هرگز رضایت امام عصر را تأمین نمی‏کنند؛ گرچه در مواردی می‏توان لیاقت آنان را به خدمت اهداف دین گرفت و البته با نظارت شدید بر آنان، از مفاسدشان در امان بود.

به یقین مقایسة این دو گروه و کنار هم نهادن آنان اشتباهی بزرگ است و این هم‏عرضی، نباید موجب توهم نوعی هم‏ارزی میان آنها شود. منظور از این بیان، برابر دانستن ارزش «انسانیت» و ارزش «کارآمدی» با یکدیگر نیست و مقایسه میان کمیل بن زیاد نخعی با زیاد بن ابیه هرگز عاقلانه شمرده نمی‏شود.

ایمان ارزش اساسی انسان است و در امتداد حیات انسان تا ابد به کار می‏آید، در حالی که کارآیی و توانمندی، ارزشی درجه دو است و به زندگی اجتماعی انسان، آن هم تا مرز انتقال به عالم ابدی مربوط است و پس از آن به کار نمی‏آید. ایمان، بدون توانمندی و کارآیی هم ارزشمند است و سعادت آدمی را تأمین می‏کند، در حالی که کارآیی و توانمندی، بدون ایمان ارزش انسانی ندارد و بر لوح سعادت او نقشی نمی‏زند. بهرة ایمان و بندگی از ابتدا به خود شخص باز می‏گردد، در حالی که بهرة کارآیی و توانمندی ناظر به نیاز دیگران است.

بر این اساس در دَوَران امر میان این دو ویژگی، جایی که تنها انتخاب یکی از این دو گزینه امکان‏پذیر باشد، بدون تردید انسان باید ارزش‏های والای فردی را برگزیند و از هیچ ملامتی واهمه نکند.

یا أیهَا الّذینَ آمَنوا عَلَیکم أنفُسَکم لایضُرُّکم مَن ضَلّ إذَا اهتَدَیتُم[[129]](#footnote-129)

ای کسانی که ایمان آورده‏اید به خودتان بپردازید، هرگاه شما هدایت یافتید آن‏کس که گمراه شده است به شما زیان نمی‏رساند.

امام علی (ع) نیز فرمودند: وَ إنّی لَعالِمٌ بَما یصلِحُکم وَ یقیمُ أوُدَکم، وُلکنّی لاأری إصلاحَکم بِافسادِ نَفسی[[130]](#footnote-130)

من نیک می‏دانم که چگونه می‏توان شما را اصلاح کرد و از کجی به راستی آورد. اما هرگز اصلاح شما را با تباه کردن خود (روا) نمی‏بینم.

اما تأکید این نوشتار بر آن است که در شرایط عادی که امکان تحصیل هر دو ارزش وجود دارد، نباید سستی، کوتاهی و کاهلی کرد و به بهانة ایمان و اخلاق و تقوا و معنویت از تحصیل کارآیی، توانمندی و کفایت دست کشید. یعنی الگوی ایدآل تربیت جامع اسلامی بی‌تردید باید واجد این ویژگی نیز باشد.

توجه به مسئولیت اجتماعی و پرداختن بدان، آنقدر اهمیت دارد که عبادات فردی نیز جایگزین آن نمی‌شود و نمی‌توان به بهانة اشتغال به عبادت پروردگار از آن سرباز زد. امام کاظم(ع) آن هنگام که در سیاه‌چال مخوف هارون قرار گرفتند و از هرگونه ارتباط اجتماعی محروم و ممنوع گشتند چنین مناجات فرمودند:

اللّهُمَّ انّکَ تَعلَمُ انّی کُنتُ أسألُکَ اَن تَفرِغَنی لِعِبادَتِکَ، اللّهُمّ وَ قَد فَعَلتَ فَلَکَ الحَمدُ[[131]](#footnote-131)

پروردگارا از تو درخواست کرده بودم که مرا برای عبادت خود فارغ گردانی، تو را شکر می‌گویم که چنین نعمتی نصیبم کردی

از این بیان معلوم می‌گردد که انسان در میانة اجتماع حق ندارد زمان و توان خود را تنها صرف امور عبادی کند. و تا آن هنگام که اختیار عملِ اجتماعی و تأثیرگذاری بر محیط پیرامون خود را دارد وظیفه‌ای مهم بر دوش دارد که او را از عبادت فردی فارغ البال و خلوت محض با پروردگار مانع می‌شود.

انسان مؤمن همان‌گونه که در پی تحقق «انسان ایدآل اسلامی» در وجود خود است، به هدف تحقق «جامعه ایدآل اسلامی» نیز در پیرامون خود تلاش می‌کند

شخصیت‏های بزرگ ـ حوزوی یا غیر حوزوی ـ که در سلوک روحانی و خودسازی معنوی موفق بوده‏اند، ولی گوشة عزلت گزیده و به جهت ناتوانی، از انجام خدمات فرهنگی و اجتماعی طفره رفته‏اند، گنجینه‏های پنهان و ذخایر خاموشی هستند که تنها نیمی از راه را پیموده‏اند. اینها گرچه ارزش‏های فردی فراوانی اندوخته، اما نخست اینکه در تأمین رضای کامل خدا و امام عصر موفق نبوده‏اند و سپس الگوی کاملی برای طراحی سیمای انسان مطلوب تربیت یافته نیستند.

# الگوی راهبردی تربیت

برای تربیت اخلاقی و تحول معنوی انسان‌ها باید الگوی فوق را در نظر گرفت. اولین تأکیدها و تمرکزها پس از پذیرش اسلام، بر **ایمان** و **عمل صالح** خواهد بود. پس از نهادینه سازی اصل ایمان و عمل صالح، در قدم دوم دایره عمل صالح به عمل اجتماعی گسترش پیدا خواهد کرد و انصراف ذهنی مخاطب از عمل فردی به عمل اجتماعی نیز کامل خواهد شد.

**نماز** ملتقای نمادین ایمان و عمل در بعد فردی است و **انفاق** (به معنای گسترده خود، نه فقط انفاق مالی) ملتقای نمادین ایمان و عمل در بعد اجتماعی و برترین نماد اعمال اجتماعی است، عملی که بهره ظاهری‌اش برای دیگران است و انسان از آن توقع سودی برای خود ندارد.

علاوه بر انفاق کلید واژه‌هایی که در رسیدن به این مقصود یاری می کنند عبارت‌اند از زکات، خدمت، قضای حوائج مومنان، احسان، اهتمام بامور المسلمین، دستگیری از درماندگان، جهاد با مال و جان (معمولا جهاد در مقابله با یک دشمن خارجی استعمال می‌شود و بیشتر انصراف به جهاد اجتماعی دارد تا فردی)، جوانمردی، نقش صنفی اجتماعی، کارآمدی، و ...

بدین ترتیب، با تمرکز بر صورت عمل اجتماعی، الگوی تربیت در صورت کلان خود از دو ضلع به سه ضلع ارتقا خواهد یافت؛ «مومن»،‌ «عامل»، «خدوم»

همان گونه که در این الگو ملاحظه می‌شود در میان سه حوزه اخلاق بندگی، اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی، امر تربیت از اخلاق بندگی و ایمان آغاز می‌شود و تمام رویکردهای عمل‌گرا که پیش از این توضیح داده شد با افزودن ایمان، ترمیم گشته و در جایگاه خود قرار گرفته و به رسمیت شناخته می‌شوند. به علاوه، این رویکردهای عملگرا از یک آفت هم مصون خواهند ماند . زیرا توجه به اراده و تلاش برای تقویت آن، اهتمام انسان را معطوف به خود می‌کند و در حقیقت نوعی تکیه زدن به خود و توانایی خود به شمار می‌رود. اما اگر تمرکز بر تقویت اراده را به تمرکز بر انجام وظیفه و عمل الهی تبدیل کنیم تمام بهره‌های مورد انتظار از تقویت اراده نصیبمان خواهد شد بدون آن که آفت خودخواهی و عجب پدید آید.[[132]](#footnote-132)

بدین ترتیب برخلاف رویکردهای مبتنی بر اخلاق اجتماعی ـ که در آغاز این دفتر به تفصیل اشاره شد ـ در این الگو اهتمام بر اخلاق اجتماعی مرتبتی پایین‌تر خواهد یافت.

# ادامه این الگو و جایگاه سایر ارزش‌ها

آنچه تاکنون گفته شد اسکلت اصلی تربیت دینی را در قدم‌های کلان و کلی می‌نمایاند. پس از آن ارزش‌های بسیاری وجود دارد که باید در شاکله شخصیتی یک انسان پدید آید و لازم است در ادامه این پژوهش جایگاه آن در دیاگرام تربیت معلوم شود از جمله: علم، بصیرت اجتماعی، ولایت و محبت اهل‌بیت، صداقت، نظم، عفت، تفکر،‌ تدبیر،‌ عدالت و ...

باید اعتراف کنیم که تا پاسخ به آن پرسشِ سهمگین و رسیدن به الگوی جامع رشد و تربیت دینی راه بسیاری باقی مانده و پرسش‌های فراوانی به چشم می‌خورد.

آیا با تقویت ایمان و عمل صالح این ارزش‌ها الزاما، خود بخود و به صورت قهری پدید خواهد آمد یا این که مربی باید در فرایند تربیت برای هر یک از این‌ها ترتیبی مقرر دارد؟کسی ممکن است ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح داشته باشد ولی ولایت خاندان عصمت و طهارت را به نحو مطلوب نداشته باشد. تأکید روی ایمان و عمل صالح ممکن است مهم‌ترین عنصر تربیت شیعی، ولایت را تحت الشعاع قرار دهد.

مشکل شخصیت‌های تک بعدی و ناقص که پیش از این اشاره شد (نمازخوان‌های بی‌سواد، متقیان غیرولایی، کارآمدان بی‌اخلاق،‌ خواص بی‌بصیرت و ... ) چگونه باید حل شود؟

میان ایمان و عمل صالح کدام را مقدم سازیم؟ از اجزای ایمان (شناخت و گرایش) کدام مقدم شود؟

آیا مقتضیات مقاطع سنی و مراحل رشد طبیعی انسان که در برخی از روایات به سه دوره هفت ساله ترسیم شده در نوع مواجهه تربیتی ما تأثیر ندارد؟

با توجه به تأکید و تمرکز بر ایمان و عمل صالح جایگاه محبت در تربیت چیست؟

آیا این الگو برای همه مخاطبان عمومیت دارد؟ و همه روحیات را در بر می‌گیرد؟ یعنی برای تربیت همه انسان‌ها در همه شرایط (مذکر و مونث، برونگرا و درونگرا، و تیپ‌های شخصیتی متفاوت) باید از ایمان و عمل صالح آغاز کرد؟

این‌ها و پرسش‌های فراوان دیگری مشابه این‌ها راهی است که بعد از این باید پیموده شود ...

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم.

# کتابنامه

* قرآن کریم
* نهج البلاغه
* الارشاد، شیخ مفید، قم: کنگره شیخ مفید، 1413 ق.
* ارشاد القلوب، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، قم: انشارات شریف رضی، 1412 ق.
* استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی؛ تهران: موعود عصر، 1376 ش.
* اعلام الدین، حسن بن ابی‌الحسن دیلمی، قم: موسسه آل البیت، 1408 ق.
* اقبال الاعمال، سید بن طاوس، تهران: دارالکتب الاسلامیه، 1367 ش.
* الامالی، محمد بن علی بن الحسین الصدوق، تهران: انتشارات اسلامیه، 1362 ق.
* الامالی، شیخ طوسی، قم: انتشارات دارالثقافه، 1414 ق.
* بحارالانوار، علامه محمد باقر مجلسی،‌ بیروت: موسسه الوفاء، 1404 ق.
* به سوی محبوب، رهنمودها و دستورالعمل‌های حضرت آیه الله بهجت، جمع‏آوری و تنظیم سید مهدی ساعی، قم: شفق 1377ش.
* التحصین، ابن فهد حلی، قم: مدرسه امام مهدی، 1406 ق.
* تحف العقول، حسن بن شعبه حرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1404 ق.
* تصمیم‌گیری استراتژیک (مطالعه موردی رویکرد موعودگرایی شیعه)، غلامرضا گودرزی،
* التوحید، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1398 ق.
* جای خالی فقه الاخلاق، حمیدرضا مظاهری سیف، کتاب نقد، شماره 33، ص 40.
* چهل حدیث، سید روح الله موسوی خمینی، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء 1368ش.
* خدا و انسان در قرآن؛ توشیهیکو ایزوتسو، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1368ش.
* الخصال، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین، 1403 ق.
* داستان‏های مدرس، غلامرضا گلی زواره، قم: انتشارات هجرت 1373ش.
* الذريعه إلى‏تصانيف‏الشيعة، شیخ آقابزرگ تهرانی، قم: اسماعیلیان، 1408ق.
* دیدگاه توحیدی، شامل مقالاتی از جمله روح توحید نفی عبودیت غیر خدا، سید علی حسینی خامنه‏ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی 1357ش.
* سنن النبی، سید محمدحسین طباطبایی، ترجمه و تحقیق محمدهادی فقهی، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیه، 1354ش
* صحیفه امام، روح الله خمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1379 ش.
* غررالحکم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1366 ش.
* فرهنگ حیا، عباس پسندیده، قم: دارالحدیث، 1383 ش.
* فلسفه اخلاق، مرتضی مطهری، تهران: صدرا، 1386 ش.
* الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: انتشارات اسلامیه، 1365ش.
* کتابشناخت اخلاق اسلامی؛ جمعی از نویسندگان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی،‌1385 ش.
* کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی بن حسام الدین المتقی الهندی، موسسه الرساله،‌ 1401 ق.
* مسئولیت و سازندگی، علی صفایی حائری،‌ قم: هجرت، 1379 ش.
* مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی،‌ نجف: کتابخانه حیدریه، 1385 ق.
* مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید، توشیهیکو ایزوتسو، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر فرزان روز، 1378 ش.
* المناقب، محمد بن شهرآشوب، قم: موسسه انتشارات علامه، 1379 ق.
* منیه المرید،‌ شهید ثانی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1409 ق.
* هوش هیجانی، دانیل گلمن، ترجمه نسرین پارسا، تهران: رشد، 1383 ش.

فهرست

[نیاز تربیت به تمرکز ذهنی و روانی 2](#_Toc271550390)

[محور و کانون فعالیت‌های اخلاقی معنوی 4](#_Toc271550391)

[1. رویکردهای مبتنی بر اخلاق اجتماعی 6](#_Toc271550392)

[جوانمردی 6](#_Toc271550393)

[مهرورزی 7](#_Toc271550394)

[روح حماسی و احساس مسئولیت 7](#_Toc271550395)

[2. رویکردهای مبتنی بر اخلاق بندگی 8](#_Toc271550396)

[دعا، مناجات و ارتباط با خدا 8](#_Toc271550397)

[معرفت الله 8](#_Toc271550398)

[3. رویکردهای مبتنی بر اخلاق فردی 10](#_Toc271550399)

[کرامت 10](#_Toc271550400)

[خودشناسی 11](#_Toc271550401)

[اعتدال 12](#_Toc271550402)

[رویکردهای عمل محور 12](#_Toc271550403)

[اراده 12](#_Toc271550404)

[عقل 14](#_Toc271550405)

[مخالفت با هوای نفس و جهاد اکبر 15](#_Toc271550406)

[صبر 18](#_Toc271550407)

[انجام وظیفه 19](#_Toc271550408)

[عمل 20](#_Toc271550409)

[تقوا 22](#_Toc271550410)

[4. رویکردهای مبتنی بر اخلاق ولایت 24](#_Toc271550411)

[توسل و تمسک به ولی خدا 25](#_Toc271550412)

[مهدویت و انتظار 26](#_Toc271550413)

[استنادات دینی رویکردها 26](#_Toc271550414)

[داوری 38](#_Toc271550415)

[خلاصه بحث 45](#_Toc271550416)

[به سوی کشف نظام تربیت اخلاقی 47](#_Toc271550417)

[فرایند پیشنهادی 50](#_Toc271550418)

[قدم اول: ایمان و عمل 50](#_Toc271550419)

[تقوای الهی 53](#_Toc271550420)

[عبودیت 54](#_Toc271550421)

[قدم دوم: توسعه عمل صالح به فردی و اجتماعی 57](#_Toc271550422)

[الگوی راهبردی تربیت 60](#_Toc271550423)

[ادامه این الگو و جایگاه سایر ارزش‌ها 61](#_Toc271550424)

[کتابنامه 62](#_Toc271550425)

بسمه تعالی

یک موضوع مهم این است که هر کدام از این الگوهای متعارف رشد معنوی و اخلاقی نوعی ادعای انحصار دارند. مثلا اگر مرحوم بحر العلوم را دعوت کنیم و از ایشان الگوی سلوک معنوی و اخلاقی بخواهیم کتاب خودش را معرفی می کند. آقای صفایی ممکن است که تفسیر سوره حمد را علم کند و بگوید که حمد ام الکتاب است و محور تربیت همه انسان ها و دستور عام رشد. آقای مصباح خودشناسی برای خودسازی را و آقای میرباقری الگوی سلوک در زیارت عاشورا را .... آقای پورعلی فرد آیات عباد الرحمن را ...

مجموعه دستور العمل‌های مختلفی در آیات و روایات دیده می شود که قابلیت دارد که بر روی آن مانور رفته شود و به عنوان دستور العمل دینی ارائه شود. مثلا آیات عباد الرحمن (63 تا 76 فرقان)

آیات 1 تا 11 مومنون، آیات 22 تا 39 اسرا و آیات 13 تا 19 لقمان

حدیث مدرجه الزهد، حدیث عنوان بصری، خطبه متقین، ...

همه این ها ممکن است درست باشد . هر کس آشی پخته و غذای معنوی ای عرضه کرده است. اما نباید خود را فاعل منحصر بپندارد و سایرین را نفی کند. این یک راه است و یک غذا در کنار ده ها غذای متنوع .

البته نباید به بهانه این که این راه ها و غذا ها واجد شرایط کامل نیستند دست از همه برداشت. باید از یکی آغاز کرد و پیش رفت. اما در پژوهشگاه اخلاق و تربیت معنوی باید به دنبال این بود که رژیم غذایی کامل و جامع را تهیه و عرضه کرد. و این حقیقت را که این یک غذا است در کنار هزار غذای سالم و احیانا فاسد دیگر با صداقت به مردم گفت. تا اگر کسی به غذای ما به هر جهتی علاقه ندارد احساس ناامیدی نکند و کسی با خوردن غذای ما نیز احساس کمال بی انتها نکند و به خود مغرور نشود.

در طرح جامع نباید چیزی عرضه کنیم که سلیقه ای باشد. یا جایگزین پذیر باشد.

اشکال روش شناختی به هر یک از الگوهای زیر این است که نوعی انحصار را ادعا و متبادر می سازد. انحصاری فریبنده و نادرست. اغرای به جهل (به گمراهی انداختن، گمراه ساختن، تشویق به جهل!) خیلی جرأت می‌خواهد که کسی این ادعا را بکند.

ادعا نکنیم که این غذایی که ما ساخته ایم بهترین و کامل ترین و مفیدترین غذا برای همه طبع ها و سلایق است. رژیم غذایی هر کس ممکن است متفاوت باشد. البته امور ثابتی را می توان پیشنهاد کرد. مثل این که باید این رژیم غذایی مشتمل بر n کیلو کالری باشد یا این که همه نیازهای ما را پاسخ دهد و ... اما طرح جزئی دادن امکان ندارد.

ما به دنبال همان طرح کلان هستیم. در مقام تحقیق نباید خلاف واقع گفت. نباید ادعای بیش از واقع کرد.

روی هر یک از این موارد می توان خطابه ای غرا بیان کرد. می‌توان متمرکز شد و مانور داد و منبری فراهم آورد . اما به عنوان یک طرح منحصر عام نباید بدان اصرار ورزید. الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق.

عدد و ترتیب در واقع برای عمل است. از کارهای مربی است برای این که اراده را ایجاد کند. اراده به امر کلی تعلق نمی گیرد و شیء‌ تا متشخص نشود محقق نمی‌گردد. مربی برای این که متربی را وادار به عمل کند و شرایط عمل را پدید آورد از این تکنیک استفاده می کند. در همین مقاله ذیل بحث به سوی نظام ... این بحث ارائه شده است. باید همانجا تکمیل شود.

با کلید واژه «اراده به امر» می توان آن را پیدا کرد.

1. واژه استراتژی که در ابتدا به عنوان یک اصطلاح نظامی به کار می‌رفته و سپس به فضاهای دیگر راه یافته در لغت به معنای برنامه، سیاست، روش، نقشه، تدبیر، ‌راهبرد، فرماندهی، و رزم آرایی آمده است. این واژه در اصطلاح به معانی زیر به کار رفته است؛ روش یا سیاستی کلی برای نیل به مقصود، هنر طراحی و آرایش نظامی، تعیین خط مشی کلی، هنر توسعه و به کارگیری بهتر امکانات در جهت نیل به هدف در مقابل دیگران، طرح کلی (در مقابل تاکتیک به معنای شیوه‌های عملی) و به صورت خلاصه استراتژی عبارت است از کلی‌ترین سخن در باره روش رسیدن به هدف. (رک: فرهنگ علوم سیاسی، غلامرضا علی‌بابایی؛ فرهنگ علوم سیاسی، علی آقابخشی و مینو افشاری راد؛ فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری) [↑](#footnote-ref-1)
2. شاید اطلاق مقام و منزل به مراحل سلوک عرفانی از این جهت باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. اهمیت این تمرکز ذهنی و روانی امروزه با عنوان‌های جدیدی مانند تکنولوژی فکر، ذهن برتر، تلقین به نفس، و ... در تکنیک‌های موفقیت به زبان روان‌شناسی بیان می‌گردد. [↑](#footnote-ref-3)
4. غررالحکم: حدیث 10942. [↑](#footnote-ref-4)
5. راهنمایی و رانندگی نیز با تبلیغات گسترده و متنوع و نیز با استفاده از ابزارهای تبلیغی هنری یک عملیات روانی فراگیر را کلید زده و در زمان طولانی توانسته است پیام‌های ایمنی را به باور و تلقی عام تبدیل کند و عادات رفتاری مردم را در میدان رانندگی تغییر دهد. این تحول فرهنگی تنها با این تمرکز و زمینه‌سازی‌های تربیتی امکان داشته است. [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: خدا و انسان در قرآن؛ و مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن مجید اثر توشیهیکو ایزوتسو. [↑](#footnote-ref-6)
7. البته توجه داریم که دست‌کاری در این نقطه کانونی، علت تامه تحول سایر ابعاد شخصیتی نیست. بلکه تنها مقتضی آن است. یعنی این نقطه، عاملی است که در تربیت انسان سهم بیشتری دارد. [↑](#footnote-ref-7)
8. مائده، آیه 8. [↑](#footnote-ref-8)
9. برای اطلاع بیشتر از این آیین ر.ک: کتابشناخت اخلاق اسلامی؛ جمعی از نویسندگان، بحث ویژه، ص 243 تا 251. [↑](#footnote-ref-9)
10. میرسید علی همدانی، رساله فتوتیه، مقدمه. [↑](#footnote-ref-10)
11. ر. ک: فتوت‌نامه سلطانی. [↑](#footnote-ref-11)
12. کافی، ج8، ص 307. [↑](#footnote-ref-12)
13. انعام، آیه 42. [↑](#footnote-ref-13)
14. برای اطلاع بیشتر از این رویکرد ر.ک: کتابشناخت اخلاق اسلامی، جمعی از نویسندگان، بحث ویژه، ص 311 تا 318. [↑](#footnote-ref-14)
15. نهج البلاغه، نامة 53. [↑](#footnote-ref-15)
16. «حبّ الدنیا» که سر سلسلة همه بدی‏ها و دردهاست فرزند عدم معرفت به کمال خداست. «یأس و نا امیدی» فرآوردة غفلت از مهر و عطوفت و توان خداست. «گناه و نافرمانی» محصول نشناختن عظمت و بلندی مقام خالق هستی است. کسی‏که خدا را حاضر و ناظر ببیند چگونه در محضر او معصیت می‏کند؟ و خلاصه آن‏که همة صفات انسانی و ارزش‌های معنوی، اخلاص، شجاعت، سخاوت، قناعت، توکل، تعبّد، تفویض، شکر، صبر، تقوا، صداقت، تواضع، زهد، امید، آرامش و ... از سرچشمة توحید و معرفت به خدا سیراب می‏شود و در مقابل، غفلت، ریا، نفاق، نیرنگ، طمع، ترس، بخل، حرص، کبر، اضطراب، عجب، غرور، حیرت، یأس، جزع، و ... ریشه در شرک دارد.

    ارتباط توحید با مفاهیم اخلاقی در نگاه اول، ارتباط ریشه و شاخه یا مادر و فرزند است. امّا به‏واقع مناسبت آن‏ها از نوع ارتباط روح و جسم است. یعنی توحید در همة تعالیم دینی حضور دارد و صفات پسندیدة اخلاقی مصداق عینی معرفت توحیدی‌اند نه مولود آن. در این زمینه مراجعه کنید به المیزان، ج 1، ص 354 تا 375 ذیل آیه 155 سورة بقره. [↑](#footnote-ref-16)
17. اقبال الاعمال، ص 685، مناجات شعبانیه. [↑](#footnote-ref-17)
18. اقبال الاعمال، ص 178، اعمال شب 19 ماه مبارک رمضان. [↑](#footnote-ref-18)
19. فلسفه اخلاق، ص 148. [↑](#footnote-ref-19)
20. اشاره به فرمایش امام صادق (ع): اثامن بالنفس النفیسه ربها، بهای نفس گرانبها را پروردگارش قرار می‌دهم. یا امام سجاد وقتی از ایشان می‌پرسند: از همه مردم بزرگتر كیست؟ می‌فرماید: كسی كه در مقابل نفس خودش برای هیچ چیزی اهمیت قائل نباشد. [↑](#footnote-ref-20)
21. فلسفه اخلاق، ص 166. [↑](#footnote-ref-21)
22. نهج البلاغه، حکمت 449. [↑](#footnote-ref-22)
23. تحف العقول، ص 483. [↑](#footnote-ref-23)
24. ر.ک: کتاب‌های تعلیم و تربیت در اسلام، فلسفه اخلاق، حکمت‌ها و اندرزها (ج1)، و گفتارهای معنوی. [↑](#footnote-ref-24)
25. مائده، آیه 105. [↑](#footnote-ref-25)
26. ممکن است مراد از معرفت نفس، معرفت به فقر وجودی خود باشد. در این صورت از محل بحث ما خارج خواهد شد. [↑](#footnote-ref-26)
27. بحارالانوار، ج 2، ص 32. [↑](#footnote-ref-27)
28. فلسفه اخلاق، ص 197. [↑](#footnote-ref-28)
29. در دستگاه اخلاق فلسفی برای رسیدن به این اعتدال شخصیت نیز سه مرحله در نظر گرفته شده است. ابتدا اعتدال در قوه شهویه به عنوان مقصد تربیت در نظر گرفته می‌شود. پس از آن اعتدال در قوه غضبیه و سپس اعتدال در قوه عاقله. و این چگونگی به وزان ترتیب طبیعی پیدایش این سه قوه در جان است. زیرا کودک انسان ابتدا تنها بر اساس نیروی شهوت عمل می‌کند. آرام آرام نیروی غضب نیز در وجود او پدید می‌آید و منشأ عمل می‌گردد. در ایام بلوغ نیز به نیروی عقل و منطق مجهز می‌شود. بدین ترتیب تمرکز ذهنی و روانی در مقام تربیت بر اعتدال شخصیت و در هر مرحله بر یک زاویه آن قرار گرفته است. [↑](#footnote-ref-29)
30. چهل حدیث، ص7. [↑](#footnote-ref-30)
31. همان، ص 125. [↑](#footnote-ref-31)
32. همان، ص 126. [↑](#footnote-ref-32)
33. غرر الحکم، حدیث 468. [↑](#footnote-ref-33)
34. همان، حدیث 4865. [↑](#footnote-ref-34)
35. همان، حدیث 473. [↑](#footnote-ref-35)
36. همان، حدیث 453. [↑](#footnote-ref-36)
37. نهج البلاغه، حکمت 211. [↑](#footnote-ref-37)
38. بحارالانوار، ج 84، ص 339. [↑](#footnote-ref-38)
39. حب الدنیا راس کل خطیئه، الکافی، ج2، ص 130. [↑](#footnote-ref-39)
40. مخالفت با نفس در زبان روایات به گونه‌های مختلف تأکید و توصیه شده است. برخی از عناوینی که در لسان احادیث این تأکید را بیان می‌کنند عبارت‌اند از: ذلیل ساختن نفس، الجام النفس، صیانت نفس، مهیمن بر نفس بودن،‌ جهاد با نفس، محاسبه النفس، قید النفس، تعاهد النفس، ملک النفس، اصلاح النفس، تأدیب النفس، عنایت به نفس، خلاف النفس، ریاضه النفس، سیاسه النفس، ضبط النفس، مکابده الهوی، اهانه النفس، قمع النفس، الادبار عن النفس، مواخذه النفس، منع النفس، السخط علی النفس، اتهام النفس، توبیخ النفس، زجر النفس، مذمه النفس، ملامه النفس، تهذیب النفس، ردع النفس، ... و در مقابل آن این عناوین مذمت شده است: مداهنه با نفس، مسامحه با نفس، رخصت به نفس،‌ الثقه بالنفس،‌ اهمال النفس، طاعه النفس، متابعه النفس، ائتمان به نفس، الاستنام الی النفس، رضایت از نفس. (ر.ک: تصنیف غرر الحکم،‌ ص 235 تا 243) [↑](#footnote-ref-40)
41. بحارالانوار، ج 67، ص 191 و 237. [↑](#footnote-ref-41)
42. سنن النبی، ص 45. [↑](#footnote-ref-42)
43. نهج البلاغه، حکمت 249. [↑](#footnote-ref-43)
44. راویان احادیث، روایات اخلاقی را نوعا با عنوان «*کتاب الزهد»* گرد آورده‌اند. در دوره‌ای از تاریخ به جای *کتاب اخلاق* عنوان *کتاب الزهد* به کار می‌رفت. گویا در فرهنگ آن روز جامعه اسلامی، عمده‌ترین راه برای خودسازی و تهذیب نفس، بی‌رغبتی به دنیا و پرهیز از تمایلات دنیوی شناخته می‌شد. مرحوم آقابزرگ تهرانی در کتاب *الذریعه* از این کتابها یاد کرده است؛ *كتاب الزهد* اثر حسن بن علي بن فضال الكوفي،‌ *كتاب الزهد* اثر حسين بن سعيد أهوازي،*‌ كتاب الزهد* اثر أبي أحمد عبد العزيز بن يحيى بن أحمد الجلودي، *كتاب الزهد* اثر أبي الحسن علي بن الحسن بن علي فضال الفطحي، *كتاب الزهد* اثر أبي الحسن علي بن مهزيار الأهوازي، *كتاب الزهد* اثر أبي جعفر محمد بن أورمة القمي، *كتاب الزهد* اثر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار القمي، *كتاب الزهد* اثر شيخ صدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، *كتاب الزهد* اثر محمد بن علي بن فضل بن تمام بن مسكين، *كتاب الزهد* اثر محمد بن الفضيل، *كتاب الزهد* اثر أبي النضر محمد بن مسعود سمرقندي، *كتاب الزهد* اثر شيخ أبي عبدالله محمد بن هبة الله بن جعفر الوراق الطرابلسي،*‌ كتاب الزهد* اثر عمر بن خلاد البغدادي، *كتاب الزهد* اثر يحيى بن عليم الكلبي، *زهد النبي ص* اثر شيخ أبي محمد جعفر بن أحمد القمي، *كتاب الزهد و أخبار الزهاد* اثر أبي عبد الله محمد بن عمران المرزباني، *كتاب الزهد و التقوى*‏ اثر شيخ عمادالدين محمد بن أبي القاسم الطبري، (الذريعة إلى‏تصانيف ‏الشيعة، ج‏12، ص 67) [↑](#footnote-ref-44)
45. بدان که نفس در هر حظی که از این عالم می‏برد، در قلب اثری از آن واقع می‏شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هر چه بیشتر باشد، قلب از آن تأثر بیشتر پیدا می‏کند، و تعلق و حبّش بیشتر می‏گردد. تا آن که تمام توجه قلب به دنیا و زخارف آن گردد. و این منشأ مفاسد بسیاری است. تمام خطاهای انسان و گرفتاری به معاصی و سیئات برای همین محبت و علاقه است. (چهل حدیث: ص 105، حدیث ششم) و در جای دیگر آورده‏اند: «جرأت بر معاصی کم کم انسان را بی‏عزم می‏کند و این جوهر شریف را از انسان می‏رباید. استاد معظم ما ـ دام ظله ـ می‏فرمودند: بیش از هر چیز، گوش کردن به تغنیات سلب اراده و عزم از انسان می‏کند. پس ای برادر، از معاصی احتراز کن و عزم هجرت به سوی حق تعالی نما. (چهل حدیث، ص 8، حدیث اول) [↑](#footnote-ref-45)
46. کافی، ج2، ص 87. [↑](#footnote-ref-46)
47. کافی، ج2، ص 88. [↑](#footnote-ref-47)
48. ارشاد القلوب، ج1، ص 127. [↑](#footnote-ref-48)
49. خصال، ج 1، ص 315. [↑](#footnote-ref-49)
50. غررالحکم، حدیث 6217. [↑](#footnote-ref-50)
51. همان، حدیث 6232. [↑](#footnote-ref-51)
52. همان، حدیث 6233. [↑](#footnote-ref-52)
53. چهل حدیث، ص 262. [↑](#footnote-ref-53)
54. همه ما مأمور به ادای تکلیف و وظیفه‏ایم نه مأمور به نتیجه. اگر همه انبیا و معصومین- علیهم السلام- در زمان و مکان خود مکلف به نتیجه بودند، هر گز نمی‏بایست از فضای‏ بیشتر از توانایی عمل خود فراتر بروند و سخن بگویند و از اهداف کلی و بلند مدتی که هرگز در حیات ظاهری آنان جامه عمل نپوشیده است ذکری به میان آورند. (صحیفه امام، ج‏21، ص: 285) [↑](#footnote-ref-54)
55. سبأ، آیه 46. [↑](#footnote-ref-55)
56. بحارالانوار، ج 72، ص 355. [↑](#footnote-ref-56)
57. به سوی محبوب، رهنمودها و دستورالعمل‌های حضرت آیه الله بهجت، ص 39. [↑](#footnote-ref-57)
58. همان، ص 35. [↑](#footnote-ref-58)
59. همان، ص 37. [↑](#footnote-ref-59)
60. همان، ص 83. [↑](#footnote-ref-60)
61. همان، ص 78. این موضوع از مسلمات معارف اسلامی است که در آیات و روایات فراوان و به صورت‌های گوناگون گوشزد شده است. از جمله به این آیات توجه شود «وَ مَن یؤمِن بِاللَّهِ یهدِ قَلبَه» (تغابن،‌ آیه 6). ذلِک الکتابُ - لا ریبَ فیه - هُدی لِلمُتَّقینَ (بقره، ‌آیه 2). اتَّقُوا اللَّهَ وَ یعَلِّمُکمُ اللَّهُ (بقره، آیه 282) وَ اعبُد رَبَّک حتّی یأتِیک الیقینُ (حجر،‌ آیه 99). یا أَیهَا الَّذینَ آمَنوا، إِن تَتَّقُوا اللَّهَ یجعَل لَکم فُرقاناً (انفال، آیه 29) وَ إِن تُطیعوهُ تَهتَدوا (نور، آیه 54) فَأَمّا مَن أعطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالحُسنی فَسَنُیسِّرُهُ لِلیسری ... . إِنَّ عَلَینا لَلهُدی (لیل، آیات 5- 12). لَئِن شَکرتُم لأَزیدَنَّکم (ابراهیم، آیه 7). وَ مَن یتَّقِ اللَّهَ یجعَل لَهُ مَخرَجاً وَ یرزُقهُ مِن حَیثُ لایحتَسِب (طلاق، آیه 2و 3). وَ الَّذینَ جاهَدوا فینا لَنَهدِینَّهُم سُبُلَنا (عنکبوت، آیه 69) وَ الَّذینَ اهتَدَوا زادَهُم هُدی (محمد، آیه 17).» اتَّقُوا اللَّهَ و آمِنوا بِرَسولِهِ یؤتِکم کفلَینِ مِن رَحمَتِه وَ یجعَل لَکم نوراً تَمشونَ بِه (حدید، آیه 28). إِنَّ الَّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوا الصّالِحاتِ یهدیهِم رَبُّهُم بِإیمانِهِم. (یونس، آیه 9). فَلیستَجیبوا لی وَ لیؤمِنوا بی لَعَلَّهُم یرشُدونَ (بقره، آیه 186). علاوه بر آیات قرآن این مطلب در روایات اهل بیت نیز به صراحت آمده است. از جمله العِلمُ مَقرونٌ إِلَی العَمَلِ، فَمَن عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَن عَمِلَ‏عَلِمَ (منیه المرید،‌ ص 181) مَن عَمِلَ بِما یعلَمُ وَرَّثَهُ (عَلَّمَه) اللَّهُ عِلمَ ما لَم یعلَم.(اعلام الدین، ص 301) مَن عَمِلَ بِما عَلِمَ کفِی ما لَم یعلَمُ.(توحید، ص 416). [↑](#footnote-ref-61)
62. به سوی محبوب، رهنمودها و دستورالعمل‌های حضرت آیه الله بهجت، ص 56. [↑](#footnote-ref-62)
63. همان، ص 23. [↑](#footnote-ref-63)
64. همان، ص 25. [↑](#footnote-ref-64)
65. همان، ص 28. [↑](#footnote-ref-65)
66. همان، ص 37. [↑](#footnote-ref-66)
67. همان، ص 40. [↑](#footnote-ref-67)
68. همان، ص 46. [↑](#footnote-ref-68)
69. همان، ص 78. [↑](#footnote-ref-69)
70. همان، ص 39. [↑](#footnote-ref-70)
71. همان، ص 78. [↑](#footnote-ref-71)
72. همان، ص 77. [↑](#footnote-ref-72)
73. همان، ص 55. [↑](#footnote-ref-73)
74. راغب اصفهانی در مفردات می‏گوید: الوقایه حفظ الشئ ممّا یؤذیه و یضرّه ... و التقوی جعل النفس فی وقایة ممّا یخاف. هذا تحقیقه ثم ... صار التقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس عمّا یؤثم و ذلک بترک المحظور و یتم ذلک بترک بعض المباحات. [↑](#footnote-ref-74)
75. خویشتن‏داری درفارسی گاهی معادل بردباری و شکیبایی قرار می‏گیرد که مفهومی اخصّ از تقوا دارد ولی به‏معنی عام نیز استعمال می‏شود. معادل رایج تقوا در زبان فارسی پرهیزکاری است که چون توهّم نوعی انزوا و کناره‏گیری اجتماعی را به دنبال دارد و نیز تناسب آن با ریشة لغوی تقوا به‏خوبی روشن نیست از ذکر آن چشم‏پوشی شده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. بقره، آیه 2. [↑](#footnote-ref-76)
77. ر. ک: فرهنگ حیا، عباس پسندیده، قم: دارالحدیث، 1383. [↑](#footnote-ref-77)
78. دانش روان‌شناسی نیز به قدرت درونی انسان و مدیریت هیجانات و کنترل امیال توجه کرده و آن را با عنوان **هوش هیجانی** بررسیده است. هوش هیجانی شامل توانایی‌هایی همچون این موارد است: فرد بتواند انگیزه خود را حفظ و در مقابل ناملایمات روحی و مشکلات بیرونی پایداری کند؛ وسوسه‌ها و تکانشهای خود را کنترل کند و کامجویی را به تأخیر اندازد؛ کنترل حالات روحی و نفسانی خود را در دست گیرد و نگذارد پریشانی خاطر، قدرت تفکر او را خدشه‌دار سازد؛ همچنین با دیگران همدلی کند و امیدوار باشد. نظریه هوش هیجانی بر این باور است که توانایی کنترل تکانه‌ها و وسوسه‌ها مبنای اراده و شخصیت است و عامل کنترل تکانه‌ها برخورداری از حس خویشتنداری است. هوش هیجانی، توانایی نهفته‌ای شامل خویشتنداری، شوق و ذوق، پایداری و توانایی برانگیختن خود است. (ر. ک: گلمن، هوش هیجانی، ترجمه نسرین پارسا) [↑](#footnote-ref-78)
79. کافی، ج2، ص 18. [↑](#footnote-ref-79)
80. التحصین، ص 539. [↑](#footnote-ref-80)
81. نساء، آیه 64. [↑](#footnote-ref-81)
82. منافقون، آیه 5 [↑](#footnote-ref-82)
83. ر.ک: استراتژی انتظار، اسماعیل شفیعی سروستانی؛ و نیز تصمیم‌گیری استراتژیک (مطالعه موردی رویکرد موعودگرایی شیعه) غلامرضا گودرزی [↑](#footnote-ref-83)
84. همه ما با هنرنمایی خطیبان نامدار و سخنوران قهار اخلاقی در مقام بیان اهمیت تهذیب نفس، کسب فضائل و اجتناب از رذائل مواجه شده‌ایم. این واعظان زبردست با استفاده از همین آیات و روایات و با بهره‌گیری از سحر بیان خود قادرند هر یک از صفات اخلاقی را در اوج نشانند و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین، معرفی کنند. وقتی که پای سخن آنان در باب اخلاص می‌نشینیم گمان می‌کنیم اخلاص مهم‌ترین است. همین گوینده اگر فردا در باب تواضع سخن بگوید تواضع مهم‌ترین خواهد شد! روز دیگر صدق و روز دیگر سخاء و ...! [↑](#footnote-ref-84)
85. بحارالانوار، ج 1، ص 226؛ مشکاة الانوار، ص 325. [↑](#footnote-ref-85)
86. کافی، ج 2، ص 669. [↑](#footnote-ref-86)
87. همان، ص 158. [↑](#footnote-ref-87)
88. کافی، ج 2، ص 115. [↑](#footnote-ref-88)
89. کافی، ج 4، ص 18. [↑](#footnote-ref-89)
90. کافی، ج 3، ص 488. [↑](#footnote-ref-90)
91. امالی صدوق، ص 209. [↑](#footnote-ref-91)
92. کافی، ج2، ص 78. [↑](#footnote-ref-92)
93. إرشادالقلوب، ج 1، ص 141. [↑](#footnote-ref-93)
94. ر. ک: مسئولیت و سازندگی، علی صفایی حائری. [↑](#footnote-ref-94)
95. مشکاه الانوار، ص 241 و عده الداعی ص 94. [↑](#footnote-ref-95)
96. امیر غنوی، در پژوهشی در دست انجام. [↑](#footnote-ref-96)
97. time line [↑](#footnote-ref-97)
98. البته پیش از این آرایش مصداقی لازم است الفاظ دلالت‌کننده بر مفاهیم ارزشی از حیث مفهومی بررسی و تفکیک شده باشند. مثلا الفاظ مترادف مانند ظلم، جور، ستم و تجاوز به هم ارجاع شوند. الفاظ مشترک مانند قاسط به وسیله دو یا چند لفط متمایز (عادل و ظالم) تفکیک شوند و الفاظی که به صورت مَجازی یا استعاری به‌کار می‌روند به سیمای حقیقی خود ارجاع شوند. [↑](#footnote-ref-98)
99. منشور تربیتی نسل جوان که به عنوان یک پروژه بزرگ ملی در سال 1375 توسط سازمان ملی جوانان عرضه شد، ‌به قدم اول اکتفا کرده و تنها یک فهرست استقرایی از اهداف تربیتی ارائه داده است. برای تکمیل این منشور لازم است دست کم سه قدم دیگر برداشته شود؛ اول این که نسبت‌های مفهومی میان این اصول ذکر شود. دوم این که مراتب ارزش در این اصول به صورت مقایسه‌ای بیان گردد و ضریب اهمیت یا درجه اعتبار این اصول بیان شود. مثلا اصل بینش توحیدی هرگز هم‌عرض و هم ارز اصل خاطرات و مخاطرات (سفرنامه نویسی) نیست. سوم کانال تحقق این اهداف به صورت یک جاده مستمر طولانی معلوم گردد. [↑](#footnote-ref-99)
100. نفس این تعدد مسیرها، هرچند همگی رسانا و قابل اعتماد باشد، در مقام عمل موجب سرگردانی است. زیرا به مقتضای قاعده «الشیء ما لم یتشخص لم یوجد»، اراده به امر کلی تعلق نمی‌گیرد و مادام که یکی از این گزینه‌ها ـ هرچند به ترجیحات سلیقه‌ای و ثانوی ـ تعین نیافته باشد، انتخاب نمی‌شود. خصوصا با توجه به این که نفس سرکش انسان برای فرار از عمل به دنبال کمترین بهانه می‌گردد.

     در صورت انتخاب هم، شخص ممکن است دائم دغدغه سایر گزینه‌ها را داشته و از این که آن را انتخاب نکرده، ناخودآگاه احساس خسارت یا ندامت کند. یکی از شوون مربی اخلاق، همین است که تعدد راه‌ها را بر می‌دارد و بر یکی از این گزینه‌های متعدد، امری قاطع صادر می‌کند. این امر قاطع تکلیف متربی را یک‌سره می‌کند و با اعطای آرامش و رفع دغدغه خاطر متربی او را برای عمل آماده‌تر می‌سازد. این موضوع به قدری مهم است که حتی اگر فرض کنیم که راه انتخاب شده طولانی‌تر یا دشوارتر باشد، به جهت تعین و تشخصش، نسبت به راه‌های کوتاه تعین‌نایافته، به آستانه عمل نزدیک‌تر است. [↑](#footnote-ref-100)
101. الایمان بضع و سبعون (او ستون) شعبه، افضلها قول لااله الا الله و ادناها اماطه الاذی عن الطریق، والحیاء شعبه من الایمان؛ یعنی ایمان هفتاد (یا شصت) و چند شاخه است که برترین آنها کلمه توحید و پایین ترین‌شان برداشتن موجبات آزار از سر راه است و حیا نیز شاخه ای از ایمان است. این حدیث در صحاح اهل سنت ذکر شده و مشابه آن در منابع شیعی (از جمله مشکاة‌الانوار، ص 40) آمده است. [↑](#footnote-ref-101)
102. فاطر،‌ آیه 10. [↑](#footnote-ref-102)
103. کافی، ج1، ص 44. [↑](#footnote-ref-103)
104. «عمل» نمی‌تواند جزء ماهوی ایمان باشد. زیرا: الف) در قرآن كریم در موارد متعددی، «ایمان» و «عمل صالح» به دنبال یكدیگر ذكر شده‌اند. اگر ایمان همان عمل صالح باشد، عطف متعدد آنها بر یكدیگر با توجه به قاعدة ادبی «الاصل فی العطف التأسیس» خلاف فصاحت بلكه قبیح خواهد بود. زیرا تعریف ایمان به عمل صالح، مستلزم تکرار ناموجه در آیات یاد شده است. روایاتی كه ایمان را پذیرش قلبی و عمل را مصدّق آن معرفی كرده‌اند نیز مؤید این نظر به حساب می‌آیند. ب) آیاتی از قرآن كریم، گروهی از مؤمنین را به ترك برخی گناهان سفارش كرده است (مثل آیة شریفة: یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتكم بالمن و الاذی) اگر عمل صالح در ماهیت ایمان دخیل بود، این گروه از زمرة اهل ایمان خارج بودند و نباید تعبیر «یا ایهاالذین آمنوا» در بارة آنها به كار می‌رفت. روایاتی نیز این نظر را تأیید می‌كند و حتی در كتاب شریف «کافی» بابی به نام «باب ان الایمان لایضر معه سیئه و الکفر لاینفع معه حسنه» وجود دارد.(الکافی، ج 2،‌ ص 463) بنابراین، عمل صالح، لازم مفارق آن به شمار می‌آید نه لازم دائمی و غیرمفارق و ایمان، تنها منشأ و جهت‌دهندة عمل مؤمنانه و تأمین‌كنندة حسن فاعلی آن به شمار می‌رود. [↑](#footnote-ref-104)
105. در سوره عصر این موضوع به صورت لطیفی ذکر شده است: والعصر، یعنی قسم به زمان. زمان اندازه حرکت است و انسان دست کم در یک نشئه وجودی خود (عالم ماده) همواره در حال حرکت و تغییر؛ این تغییر و تبدل دائم، هم سرمایه بزرگ او و فرصتی برای ارتقا است و هم منشأ اساسی دلهره او. زیرا احتمال یک خسارت عمیق را هم فراهم می‌آورد؛ ان الانسان لفی خسر.

     تنها با ایمان و عمل صالح می‌توان از این دلهره و احتمال خسارت نجات یافت. قرآن کریم برای تضمین پیدایش این دو عامل سعادت، ساختار اجتماعی هم پیشنهاد می‌کند. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر. [↑](#footnote-ref-105)
106. الامالی للطوسی، ص 218. [↑](#footnote-ref-106)
107. ظاهر دیدگاه برخی از بزرگان مثل مرحوم آیه الله بهجت (ره) تأکید بر **عمل** است. اما به خوبی روشن است که این تأکید در مقامِ تربیتِ مخاطب مومن در جامعه اسلامی، به تقویت ایمان او می‌انجامد. بنابراین گرچه راهبرد آنان در مقام تربیت عمل محور است. اما نه عمل منهای ایمان بلکه عمل بعد از ایمان، مد نظر بوده است که از آن به **عبودیت** و **تقوا** یاد می‌شود. [↑](#footnote-ref-107)
108. آل‏عمران، آیه 200. [↑](#footnote-ref-108)
109. شعرا،‌ آیه 108. [↑](#footnote-ref-109)
110. عنکبوت، آیه 16. [↑](#footnote-ref-110)
111. نازعات، آیه 41. [↑](#footnote-ref-111)
112. آل عمران،‌ آیه 200. [↑](#footnote-ref-112)
113. نهج البلاغه، حکمت 410. [↑](#footnote-ref-113)
114. حضرت عیسی (ع): التقوی رأس کل حکمة (تحف العقول، ص 382) [↑](#footnote-ref-114)
115. رسول الله (ص) خطاب به ابوذر: اوصیک بتقوی الله؛ فانه راس الامر کله (بحارالانوار، ج 70، ص 289) [↑](#footnote-ref-115)
116. امام علی (ع): التقوی اقوی اساس (غرر الحکم، حدیث 822) [↑](#footnote-ref-116)
117. رسول خدا (ص): من رزق تقی، فقد رزق خیر الدنیا و الاخره (کنز العمال، حدیث 5641) [↑](#footnote-ref-117)
118. امام علی (ع): التقوی رأس الحسنات (غرر الحکم، حدیث 722) [↑](#footnote-ref-118)
119. امام علی (ع): ان التقوی افضل کنز (بحارالانوار، ج 77، ص 374) [↑](#footnote-ref-119)
120. امام علی (ع): بالتقوی فاز الفائزون (تحف العقول، ص 162) [↑](#footnote-ref-120)
121. امام علی (ع): التقوی لا عوض عنه و لا خلف فیه. (نهج البلاغه، خ 16) [↑](#footnote-ref-121)
122. از جمله تنها در سوره شعرا عبارت «فاتقوا الله و اطیعون» از قول چند تن از انبیای الهی 8 مرتبه ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-122)
123. مناقب، ج1، ص 56. [↑](#footnote-ref-123)
124. شعار توحید در پیام همة پیامبران دیده می‏شود. قرآن کریم عبارت «یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره (سورة شعرا) ای مردم الله را عبودیت کنید که شما را به جز او معبودی نیست» را از زبان پیامبران بزرگی همچون نوح، هود، صالح، شعیب و ... به عنوان سرفصل دعوت این رسولان بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-124)
125. جاثیه، آیه 23. [↑](#footnote-ref-125)
126. داستانهای مدرّس: 182. [↑](#footnote-ref-126)
127. روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا، سید علی خامنه‏ای، صص 27. [↑](#footnote-ref-127)
128. . توصیه به قضاء حوائج مؤمنین در معنای گستردة خود، توجه به همین خدمت اجتماعی است. رسول اکرم(ص) فرمودند: مَن اَصبَحَ لایَهتَمَّ بِأمورِ المُسلِمینَ فَلَیسَ بِمُسلِم (وسائل الشیعه ج 16، ص336) کسی که به امور جامعه اسلامی اهتمام نداشته باشد، مسلمان نیست. امام علی‌(ع) نیز فرموده‌اند: اَفضَلُ النّاسِ اَنفَعُهُم لِلنّاسِ (غرر الحکم: حدیث10300) برترین مردم کسی است که فایدة بیشتری برای دیگران داشته باشد. و این اشاره به برتری انسان در حیات اجتماعی است. [↑](#footnote-ref-128)
129. . مائده،‌ آیه 105. [↑](#footnote-ref-129)
130. . نهج البلاغه، خطبه 69. [↑](#footnote-ref-130)
131. . الارشاد،‌ ج2 ، ص 240. [↑](#footnote-ref-131)
132. شاید به همین جهت باشد که در مجموع تعالیم دینی ـ برخلاف برخی از مکاتب عرفانی کاذب و ریاضت‌های غیرشرعی ـ چندان سخنی از تقویت اراده به صورت مستقیم به چشم نمی‌خورد. اما بی‌شک انسان رشدیافته در مدرسه تربیتی دین، انسانی صاحب اراده و قوی بنیه است. این ویژگی حاصل تمرکز بر تقوا و عبودیت است، نه تمرکز مستقیم بر تقویت اراده. [↑](#footnote-ref-132)